

# چتر قدرت آمریکا

## اعلامیه حقوق بشر و تناقض با سیاست آمریکا

نوآم چومسکی

ترجمه و مقدمه : سعید ساری اصلانی

مقدمه مترجم

\* زندگینامه چومسکی و بررسی شتابزده‌ای از آثار و عقاید او

\* چومسکی در سه جهان

چتر قدرت آمریکا

\* پانویس‌ها

## زندگی‌نامهٔ چومسکی و بررسی شتابزده‌ای از آراء و عقاید او

آورام نوآم چومسکی (Avram Noam Chomsky) در ۷ دسامبر ۱۹۲۸ در شهر فیلادلفیا مرکز ایالت پنسیلوانیا، در خانواده‌ای یهودی، روس تبار و مهاجر چشم به جهان گشود. پدر و مادر او هر دو معلم زبان عبری در مدارس آمریکا بودند و بعدها پدر وی، دکتر ویلیام زوو چومسکی، سالهای دراز ریاست قدیمی‌ترین دانشکده تربیت معلم در آمریکا را عهده دار شد.

تأثیر تربیت خانوادگی بر مسیر زندگی چومسکی کاملاً هویدا است. در کتاب «چومسکی و سنت آزادی‌گری» (Chomsky and the Libertarian Tradition)، کارلوس اوترو (Carlos Otero) (یکی از ویراستاران مهم آثار چومسکی) در یادداشت‌هایش متذکر می‌شود: «ویلیام چومسکی، چند روز پیش از مرگ، هدف غایی و نهایی زندگی خود را برای من این‌چنین ترسیم کرد: تربیت انسان‌هایی دوستدار جامعه، خواهان شرایط بهتر در جهان، آزاده و مستقل که با حضور فعال خود برای همگان زندگی را مفهوم و هدف بیشتری بخشند.» مشکل می‌توان فرزند او، نوآم چومسکی را بهتر از این به تصویر کشید.

چومسکی جوان بحران اجتماعی سالهای ۱۹۳۰: سالهای کساد بزرگ در ایالات متحده را، شاهد بوده است. شکل‌گیری حرکت‌های رادیکال سیاسی و اتحادیه‌های کارگری که در آن یهودیان مارکسیست همیشه نقشی ویژه به عهده داشتند در مقابل چشمان او صورت می‌گرفته. در آن دوره، در میان مهاجران روس تبار آمریکا، به گفته چومسکی (مصاحبه‌ای در ماه فوریه ۱۹۹۶) همه تمایلات سیاسی، از چپ افراطی تا راست مذهبی و

افراطی دیده می‌شد. از این رو وی از اولین سالهای زندگی در مقابل چشم‌انداز وسیعی از افکار متفاوت و متخالف سیاسی قرار می‌گیرد.

چومسکی از دوسالگی تا دوازده سالگی در مدرسه ویژه‌ای به نام بنیاد تربیتی دیویت، تحت تعلیم و سرپرستی جان دیوی (John Dewey) قرار داشت. جان دیوی از پیروان کارل ویلهلم ون هامبولت (Karl Wilhelm von Humbolt) فیلسوف و بنیان‌گذار شیوه جدید تعلیم و تربیت بود. چومسکی تحت تأثیر خانواده و معلم خود در سن ده‌سالگی در هنگام سقوط بارسلون به دست فاشیست‌های فرانکیست در روزنامه مدرسه مقاله‌ای شدیدالحن به چاپ می‌رساند؛ سالها بعد (۲۱ مارس ۱۹۹۵) در مصاحبه‌ای می‌گوید: «سقوط بارسلون در آن روزها یکی از دلنگرانی‌های عمده من بود.» امروز تأثیر دیوی و هامبولت را، چه در افکار سیاسی و چه در نظریه‌های زبان‌شناسی چومسکی می‌توان به صراحت دید.

چومسکی در راستای همین تأثیر و در مقام استاد دانشگاه می‌گوید: شیوه‌های تدریس قراردادی و سرکوبگر انگیزه دانشجویان را در تمامی ابعاد نابود کرده است. او تمامی شیوه‌های قراردادی انتقال دانش و آگاهی را به زیر سؤال می‌برد و تکیه کلام وی همیشه این جمله است: «يك بچه ده‌ساله هم این را می‌تواند درك کند!» چرا که در چهارچوب تفکر او فرد بالغ آنچنان اسیر دست تبلیغات رسانه‌های عمومی است که قدرت تمیز را به کلی از دست داده.

ولی «دلنگرانی» او برای جنگ داخلی اسپانیا سالها بعد در نوشته‌ها و سخنرانی‌هایش دوباره پدیدار می‌شود. برای او حرکت‌های انقلابی خودجوش و فی‌البداهه در آلمان و

ایتالیای بعد از جنگ اول و حرکت‌های «آنارشیست-سندیکالیست» اسپانیا در سال ۱۹۲۶، يك منبع واقعی الهام است. در برابر اوترو، چومسکی نقطه نظر باکونین، متفکر انقلابی روس را بازگو می‌کند: «سازمان‌های کارگری باید نه تنها خلاق ایده‌ها باشند بلکه می‌بایست به حرکت‌های پیش-انقلابی آتی نیز جان دهند.» وی ادامه می‌دهد: «حرکت انقلابی اسپانیا بر سالها کار، تعلیم و تربیت و از خودگذشتگی تکیه داشته [...] قبل از آنکه در سال ۱۹۲۶ کودتای فرانکو آنرا تبدیل به يك انقلاب اجتماعی کند.»

هم‌آهنگی ایده‌نولوژیک چومسکی با آنارشیسم را به وضوح می‌توان در این سخنان باز یافت. ولی بر خلاف جرج اورول – نویسنده محبوب او – و برتراند راسل فیلسوف شهیر انگلیسی – تنها کسی که عکس او دیوار دفتر کار چومسکی در ام‌آی‌تی را مزین کرده، حرکت چومسکی به سوی «آزادی‌گرایی» (Libertarianism) و آنارشیسم نتیجه نامیدی از لیبرالیسم نیست؛ چومسکی از دوران جوانی به سوی «آزادی‌گرایی» تمایل داشته. اگر اورول در کتاب *Homage to Catalonia* (صفحات ۶۰ تا ۶۱) عنوان می‌کند: «دمکراسی بورژوازی، همچون فاشیسم نام دیگر نظام سرمایه‌داری است [...] تنها آلترناتیو نظام سرمایه‌داری کنترل کارگران است؛» چومسکی معتقد است: «فاشیسم فقط نام دیگر سرمایه‌داری نیست. صورتی، به ویژه سرکوبگر است، که سرمایه‌داری در برخی مقاطع به آن متوسل می‌شود (نمونه حکومت‌های جهان سوم) که با دمکراسی سرمایه‌داری متفاوت است» (مصاحبه ۲۰ آوریل ۱۹۹۵). چومسکی با توجه به نمونه آنارشیسم حاکم در اسپانیای سالهای ۱۹۲۰ که از نوعی نظم درونی برخوردار بوده، حکومت آلترناتیو سرمایه‌داری را آنارشیسم-سندیکالیسم دوره حرکت‌های انقلاب اسپانیا می‌داند.

ولی چومسکی چگونه می‌تواند به این جامعه ایده‌آل دست یابد؟ در این زمینه رودولف

راکر (Rudolf Rocker) متفکر آنارشویست و خصوصاً کتاب معروف او « تراژدی اسپانیا » (The Tragedy of Spain) که در باره جنگ داخلی اسپانیا است، منبع الهام او قرار می‌گیرد. برای چومسکی نمونه اسپانیا و عدم حمایت روسیه از حرکت‌های انقلابی آن دوره، کاملاً گویای این واقعیت جهانی است که کشورهای چون ایالات متحده و روسیه شوروی سابق – که ظاهراً در تخالفی کامل قرار داشتند – در مقابل وحشت از نهضت‌های «آزادی‌گرا» برای سرکوب آنان به راحتی یکصدا خواهند شد.

ولی راسل و آنتون پانکوک (Anton Pannekoek)، متفکر آزادیخواه سوسیالیست هلندی، ستاره‌شناس و متخصص رابطه علوم و مارکسیسم در دانشگاه آمستردام، – هر دو ناامید از مرگ آزادی در انقلاب بلشویکی – بیشترین تأثیر را بر افکار سیاسی چومسکی می‌گذارند.

در سال ۱۹۴۵، در سن ۱۶ سالگی، چومسکی تحصیلات عالی را در دانشگاه پنسیلوانیا آغاز می‌کند. و با تدریس زبان عبری مخارج تحصیل خود را نیز تأمین می‌کند. وی، در طول همین دوره، حتی به زبان عربی نیز تسلط می‌یابد. در کتاب «خواننده چومسکی» (Chomsky Reader)، او معلم زبان عربی خود جورجیو لوی دلاویدا (Giorgio Levi Della Vida) را این چنین توصیف می‌کند: « یک ضد فاشیست ایتالیایی در تبعید؛ معلمی بی‌همتا و شخصیتی دوست‌داشتنی.» ولی چومسکی آزادی‌گرا در چهارچوبه خشک و غیر قابل انعطاف محیط دانشگاه از تحصیلات بیزار می‌شود تا جایی که می‌گوید: « تصمیم به ترك تحصیل داشتم، شاید در کیبوتزهای فلسطین در تلاش‌هایی که تعاونی‌های عرب-اسرائیلی در چهارچوبه‌ای سوسیالیستی از خود نشان می‌دادند مشغول به کار می‌شدم» (Chomsky Reader). ولی این تصمیم با اعتقاد عمیق

وی که مخالف وجود دولت اسرائیل در سرزمین فلسطینی‌ها بود در تضادی کامل قرار داشت. وی نتیجه «طرح» اسرائیل را نه اتحاد مردم در چهارچوبه‌ای سوسیالیستی بلکه قطعه قطعه کردن سرزمین‌ها بر اساس دین و اعتقادات ساکنانشان می‌دید. شکل دادن به دولت بر پایه دین، پدیده‌ای بود که مرام آزادی‌گرای او تحمل نمی‌کرد. برای چومسکی تنها پدیده قابل توجه در سرزمین اسرائیل سازماندهی‌های تعاونی‌های کارگری به شیوه اسپانیای انقلابی بود.

وی پس از آشنایی با کارول دوریس شاتز (Carol Doris Schatz) همسر آینده‌اش و زلیگ هاریس (Zellig Harris) پروفیسور بلند پایه که هر دو تأثیر زیادی بر زندگی او به جای گذاشتند، طرح کار در تعاونی‌های کارگری کیبوتز را کنار گذاشت و دو باره به دانشگاه بازگشت.

پروفیسور هاریس که خود از خانواده‌ای روس تبار و مهاجر بود در سال ۱۹۲۱ در دانشگاه پنسیلوانیا اولین بخش زبان شناسی در ایالات متحده را عملاً پایه‌گذاری کرده بود. تمایل هاریس به زبان شناسی ساختاری آشکار و عیان بود و کتاب معروف او «شیوه‌های زبان شناسی ساختاری» (Methods in Structural linguistics) که در سال ۱۹۵۱ به چاپ رسید بر چومسکی تأثیر بسیار گذاشت؛ چومسکی زبان شناسی را به عنوان زمینه تحصیلات عالی خود برگزید و تأثیر این معلم را به بهترین وجه در اولین کتاب عمده خود «ساختار منطقی نظریه زبان شناسی»

(The Logical Structure of Linguistic Theory) به نمایش گذاشت. هاریس و برخوردهای زنده و سازنده او در مقابل مباحث خشک دانشگاهی در واقع همان احساس سالهای اولیه تحصیل در مدرسه دیویت را در چومسکی زنده کرد و شاید تنها دلیل بر ادامه تحصیل او شد.

چومسکی در آغاز کار در واقع تحقیقات هاریس در زبان شناسی را به پیش می‌راند. ولی تحقیقات وی منحصر به محدودهٔ زبان نمی‌شد، فلسفه، خصوصاً نظریات فیلسوف صاحب نام ریاضی رودولف کارنپ (Rudolf Carnap) که تحت تأثیر راسل، وایتهد و وینگشتاین بود، برای او زمینه‌های تحقیقاتی ارزشمند شد.

کارهای اولیهٔ چومسکی و تزِ کارشناسی او را هیچ کس، حتی پروفیسورهای او جدی تلقی نکردند. تأثیر کارنپ و راسل ریاضیدان بر مکتب زبان شناسی چومسکی انکار ناپذیر است. وی با برخوردی منطقی-ریاضی به نظریهٔ زبانشناسی نوعی چهارچوبهٔ آزادی‌گرا عطا کرد تا جایی که با بی‌اف. سکینر (B.F. Skinner)، بنیان‌گزار روانشناسی رفتارگرایی در تضاد قرار گرفته، کتاب معروف او «رفتار گویشی» (Verbal Behavior) را به شدت به انتقاد کشید. سکینر که از جانب کمونیست‌های طرفدار روسیهٔ شوروی سابق لقب «پائولوف امپریالیست‌ها» را یدک می‌کشید، معتقد بود که رفتار انسانی، خصوصاً روال گویشی او را می‌توان به وسیلهٔ همان ابزاری که بر رفتار حیوان می‌تواند تأثیر گذارد، تغییر داد. چومسکی آزادی‌گرا با این ایده سراسر در تضاد است. به عقیدهٔ او نظریهٔ سکینر – این نظریه سالها به عنوان جایگزین فرویدیسم غیر علمی در محافل دانشگاهی آمریکا جایی برای خود باز کرده بود – همهٔ آنچه انسان را می‌سازد یعنی خلاقیت او را به زیر سؤال می‌کشد. وی به این حمله بسنده نکرد و بعدها، تمامی عناصر روانشناسی رفتارگرا: «عادت»، «بازتاب»، «شرطی شدن»، و ... را به عنوان عناصری غیرعلمی و غیرعینی به انتقاد کشید. و با این عمل چومسکی نشان داد که علمی‌گرایی را فقط زمانی تأیید می‌کند که در خدمت آزادی‌گری قرار گیرد. و آزادی در نظریهٔ او نمی‌تواند مقهور هیچ پدیده‌ای، حتی علم گردد. وی برخورد با نظریهٔ سکینر را بازهم

پیشتر می‌راند؛ معتقد است که اشتباه سکینر زمینه وسیع‌تری دارد: جبرگرایی، رفتارگرایی و ابزارهای دیگر کاربرانه روشنفکری را وسایل مناسبی برای اعمال کنترل بر توده‌های مردم و توجیه اعمالی دهشتناک لقب می‌دهد. و در کتاب «گوش و سیاست» (Language and Politics) چومسکی، نظریه رفتارگرایی سکینر را رسماً یک «تقلب» توصیف می‌کند. چندی بعد چومسکی حتی زیانشناسی ساختاری را نیز تحت تأثیر ویلهم ون هامبولت (Wilhem Von Humbolt)، فیلسوفی که به افکار و بازی‌های دوران کودکی او شکل داده بود، به زیر سؤال می‌کشد و گامی دیگر به جانب آزادی‌گرایی برمی‌دارد.

در این مقام چومسکی سعی بر آن دارد که صریحاً اوج‌گیری برخی نظریه‌های علمی و رابطه آنان را با منافع هیئت‌های حاکمه، نشان دهد. به این ترتیب او قدم به قدم از جهان کوچک آکادمیک و محدوده زیانشناسی خارج می‌شود و به چشم‌اندازی بسیار وسیع‌تر روی می‌کند. و با وجود آنکه در سال ۱۹۵۹ در انستیتوی صنعتی ماساچوستس (MIT)، کار دانشگاهی خود را آغاز می‌کند و دو سال بعد، در سن ۲۲ سالگی به مقام استادی زبان‌های خارجی و زیانشناسی در همان انستیتو نایل می‌گردد؛ و با وجود آنکه کتاب معروف وی «زیانشناسی دکارتی» (Cartesian Linguistics) بعد از این مقطع به دست چاپ سپرده می‌شود و نشان دهنده تحرك پیوسته او در زمینه زیانشناسی است؛ چومسکی از این پس از طرف صاحب‌نظران دیگر یک زبان‌شناس دانشگاهی نیست. او یک روشنفکر سیاسی، یک منتقد سیاست داخلی و خارجی دولت آمریکا، و یک فعال سیاسی آزادی‌گرا است.

ولی چومسکی سعی تمام دارد که تا حد امکان پلی میان کار آکادمیک و نظریه‌های سیاسی خود بسازد. و می‌گوید زمانی که انسان دورنمای زبان در چهارچوبه دکارتی را



– به شیوه‌ای که او تحت تأثیر هامبولت تعریف می‌کند – می‌پذیرد، دیگر نمی‌تواند در مقابل شرایطی که حاکمیت‌های تحکم‌آمیز را توجیه می‌کنند، ساکت بنشیند. در سخنرانی خود در کنفرانس بارسلون چومسکی می‌گوید: « اصل اساسی حاکم بر انسان‌هایی چون آدام اسمیت و هامبولت این بود که انسان باید آزاد باشد. [...] پدیده‌هایی چون «تقسیم‌کار» که او را نابود می‌کند و «دستمزد» که از او برده می‌سازد، نباید بر او حاکم باشد. بنیادهای تحکم‌گر نمی‌باید بر او حاکم گردند. [...] در قرن هجدهم آنان [ هامبولت و اسمیت ] در مقابل خود کلیسا، فئودالیسم و دولت تمامیت‌خواه را می‌دیدند. مجموعه‌های صنعتی آنروز وجود نداشتند. (Creation). و به دنبال این سخنان او بازهم به بارسلون ابدی خود باز می‌گردد: « اگر اعتقاد اینان [هامبولت و اسمیت] را حاکم می‌کردید، به عقیده من، به اصولی که به دوره انقلابی سالهای ۱۹۲۰ در بارسلون جان دادند، خیلی نزدیک می‌شدید. (Creation) به این ترتیب چومسکی تحت تأثیر هامبولت بار دیگر تکرار می‌کند: « انسان برای بروز انسانیت خود محتاج آزادی و محیطی بارور است. (Humanist)، صفحه ۴۵.

منطق ریاضی بر افکار چومسکی حاکمیت کامل دارد، در ۱۲ دسامبر سال ۱۹۹۴ می‌گوید: « منطق ستیزی درها را به روی هر پدیده‌ای می‌گشاید، خصوصاً بدترین فرم‌های اقتدارگرایی.» در طول دهه ۶۰، شدت یافتن اعتراض‌های دانشجویی به جنگ و بمباران دهقانان ویتنامی، به سیاست جان‌اف. کندی در کوبا، به کودتای خونین بر علیه دولت دمکراتیک سوکارنو در اندونزی و به سیاست‌های سرکوب‌گر ایالات متحده در کارائیب و آمریکای لاتین، زمینه تحریک سیاسی لازم برای چومسکی و اعلام مواضع آزادی‌گرای او را فراهم آورد. در اکتبر سال ۱۹۶۵ در پارک ملی بوستون وی برای اولین بار در مقابل جمعیتی بزرگ خود را برای سخنرانی آماده می‌کند، ولی بی نظمی

دانشجویان سخنرانی او را نیمه‌تمام می‌گذارد. وی در مورد جنبش‌های دانشجویی که به شدت تحت تأثیر افکار خود وی بودند، می‌گوید: «معمولاً از مسیر منحرف می‌شوند.» وی تحت تأثیر جنبش‌های انقلابی معتقد است که: «صرفاً فریاد کشیدن بر علیه حاکمیت کاری از پیش نمی‌برد.» (مصاحبه ۲۷ ژوئن ۱۹۹۵)

چومسکی بر خلاف دیگر معترضان سالهای ۱۹۶۰ در ایالات متحده بر مسند مخالفت و حاکمیت پافشاری کرد و هیچگاه با دولت به همکاری نپرداخت. در همین دوره مجموعه‌ای از مقالات وی تحت عنوان «مسئولیت روشنفکران» (Responsibility of Intellectuals) در (New York Review of Books) به چاپ می‌رسد و شور و هیجان فراوان ایجاد می‌کند. این مجموعه مقالات به همراه کتابی که در سال ۱۹۶۹ به نام «قدرت آمریکا و صاحب‌منصبان نوین» (American Power and the New Mandarins) از وی به دست چاپ سپرده شد، تصویر او را به عنوان ندای اعتراض جنبش چپ نوین آمریکا کامل کرد.

وی تمایل به ارایه آثار پیچیده سیاسی ندارد و سعی در ساده نویسی و مفهوم نویسی می‌کند؛ می‌گوید: «به متن‌های فلسفی در تحلیل سیاسی تمایل ندارم. اگر لفاظی‌ها را حذف کنیم، آنچه باقی می‌ماند مهم است.» (۸ اوت ۱۹۹۴ «فلسفه تفکر، فلسفه زبان» Philosophy of mind, philosophy of language) ولی ساده نویسی او حتی به مذاق بسیاری از طرفدارانش خوش نمی‌آید. چومسکی به تدریج در می‌یابد که مسئولیت او به عنوان سخنگوی اصلی مخالف‌خوانان در صحنه داخلی ایالات متحده هر روز شرایط را برای او سنگین‌تر می‌کند. روزا لوکزامبورگ زن مبارز آلمانی، آنتونیو گرامشی تئوریسن بزرگ کمونیسم ایتالیا، لرد برتراند راسل فیلسوف آزادی، ساکو و وان‌زتی سخن‌گویان کارگران

مهاجر ایتالیایی در آمریکای سالهای ۱۹۲۰ و تعداد بیشماری دیگر از این مخالف‌خوانان در غرب «آزاد» به زندان افتادند، به قتل رسیدند و یا حاکمیت برای همیشه آنان را به انزوا راند. در سالهای ۱۹۶۰ چومسکی می‌بایست دست به انتخابی سرنوشت‌ساز می‌زد. زندگی خانوادگی، بهره‌وری از شهرت بی‌نظیر دانشگاهی به همراه ثروت کلان و یا مبارزه. انتخاب آنروز چومسکی، امروز بر هیچکس پوشیده نیست. در واقع راهی که او انتخاب کرد بازگشتی نداشت. راهی بود که نقش روشنفکر را در مبارزه با دولت کندی بر سر محاصره دریایی کوبا نشان می‌داد، راهی بود که در مخالفت با جنگ هندوچین سیاست سلطه‌طلبی امپریالیسم را محکوم می‌کرد، راهی بود که حقانیت مسابقات تسلیحاتی جنگ سرد را به سخره می‌گرفت، راهی بود که اشغال سرزمین فلسطینی‌ها را به دست شریک ایالات متحده محکوم می‌کرد، و در نهایت راهی بود که در مخالفت با اشغال چکاسلواکی به دست ارتش سرخ و بسیاری دیگر مسایل عمده زمان خود نقش روشنفکر متعهد را به روشنی نشان می‌داد. تاریخ شاهد است که «حقیقت‌دوستی» آزادی‌گر دلیل اصلی سرکوب او از جانب حاکمیت است. چومسکی می‌گوید: «می‌دانستم که نقش منفعل در این میان کاری انجام نمی‌دهد [...] مسئله صرفاً خیس کردن پای در جوی آب نیست. عمیق‌تر و عمیق‌تر در گیر می‌شوید.» (Noam Chomsky) صفحه ۶۶

وی به عنوان مغز متفکر اعتراض‌های سیاسی در این سالها می‌گوید: «جنبش [نام جنبش، مقاومت (Resist) بود، که در سال ۱۹۶۶ پایه‌گذاری شده بود] مطمئن بود که من تا چند سال دیگر به زندان خواهم افتاد. شاید بی‌لیاقتی سازمان اطلاعات آمریکا که همیشه مخالفان حاکمیت را در هیئت‌های زیرزمینی وابسته به چین، کره و یا شوروی می‌دید، مرا نجات داد.» (۲۱ مارس ۱۹۹۵)

نرمان مایلر (Norman Mailer) در کتاب « لشکریان شبانگاه: تاریخ در مقام داستان، داستان در مقام تاریخ»

(Armies of the Night: History as a novel, The novel as History) در باره اقدام این جنبش می‌گوید: « همه چیز در پاییز ۱۹۶۷ شروع شد»، در حقیقت جنبش به این نتیجه رسیده بود که برای مبارزه با جنگ ویتنام و حمایت از دانشجویان مخالف دولت یک راهپیمایی بزرگ به سوی ساختمان مرکزی پنتاگون سازماندهی کند. چومسکی بهترین فرد ممکن برای حمایت از این حرکت اعتراضی بود. او به همراه گروهی از روشنفکران نامه سرگشاده‌ای به نام: «فراخوان مقاومت در برابر حاکمیت نامشروع» منتشر می‌کند. این راهپیمایی در عمل صورت می‌گیرد و چومسکی به همراه گروه وسیعی از روشنفکران، شعرا، استادان دانشگاه، مجسمه‌سازان، هنرمندان و نویسندگان به دست پلیس نظامی دستگیر می‌شود. پلیس برای گروهی از آنان، به جرم مقاومت در برابر اجرای قوانین، تقاضای مجازات سنگین زندان می‌کند. و اف‌بی‌آی در گزارش خود چومسکی را «همدست» توطئه‌گران معرفی می‌کند.

فضای تب‌آلود اجتماعی در اروپای ۱۹۶۸، بر چومسکی بی‌تأثیر نبود. در این سال لرد برتراند راسل – بت آزادی‌گرای چومسکی – در ششمین کنفرانس ملی کارگران به شدت به دولت کارگری انگلستان حمله می‌کند؛ نخست وزیر را همدست بانکداران معرفی کرده و در حمایت از جنبش ۱۹۶۸ ابراز می‌دارد: «جنبش کارگری، امروز تقاضاهایی را مطرح می‌کند که همیشه در قلب من معنای سوسیالیسم می‌داشت.» (Ken Coates) (نویسنده انقلابی انگلیسی. معروفترین اثر وی « سطح زندگی و کنترل کارگری» (The quality of life and worker's Control) در سال ۱۹۷۲ به چاپ رسیده است).

پانترهای سیاه، مارتین لوترکینگ، مالکم ایکس، خادمان صلح، طرفداران حقوق اجتماعی، نهضت‌های آزادی زنان، هیپی‌گری همه این جنبش‌ها در این سالها، در ایالات متحده، رو به رشد می‌گذارند. ندای چومسکی دیگر تك تتي است مغروق در امواج يك سنفونی عظیم.

ولی چومسکی نه چه‌گوار بود و نه لینن. او نه دست به اسلحه می‌برد و نه ادعا داشت که راه بهشت موعود را می‌شناسد و به همگان خواهد نمایاند. او يك معلم و يك محقق است. او معتقد بود و هنوز هم معتقد است که می‌توان با حمایت از آزادی، علم و منطق را در خدمت انسان به کار گرفت. و برای حصول به يك زندگی بهتر به مردم اعتماد به نفس داد و آنان را به تعمق در باره شرایط زندگی‌اشان تشویق کرد. به همین خاطر، در سنفونی عظیم و اعتراض‌آمیز سالهای ۶۰، برخی شاگردان او و فعالان دانشگاهی گاه از جهت‌گیری‌های چومسکی ناخرسند بودند و طرز برخورد او را محکوم می‌کردند.

نکته تیره و تار در مسیر زندگی چومسکی همان حرفه استادی او در دانشگاه ام.آی.تی. است. این مؤسسه آموزشی یکی از نزدیکترین دانشگاه‌های ایالات متحده به پنتاگون و ناسا به شمار می‌رود و از این نظر حضور يك مخالف دولت آمریکا در آن، تحت نام استاد زبان‌شناس در دانشگاهی که فاقد دانشکده زبان است، بسیار مسئله ساز است. ولی چومسکی در برابر این سؤال در مارس ۱۹۹۵ می‌گوید: « آیا هیچ وقت از زبان کسی شنیده‌اید که مارکس نمی‌بایست در موزه انگلستان، سمبل امپریالیسم انگلیس، به کار اشتغال داشته باشد؟ »

البته این جواب برای اقناع همه مخالفان او نمی‌تواند کافی باشد. ولی در طول خدمت دانشگاهی در ام.آی.تی. در گیری‌های او با حاکمیت همچنان ادامه می‌یابد. در سال

۱۹۶۹ وی به عنوان سخنگوی بنیاد روزالوکزامبورگ در ام‌آی‌تی. به دیدار رئیس دانشگاه می‌رود و در برابر اعتراضات دانشجویان که قصد اخراج لابراتوارهای نظامی از دانشگاه را داشتند به مدیریت دو پیشنهاد ارایه می‌دهد: اول آنکه این لابراتوارها در داخل دانشگاه باقی بمانند و زیر نظر دانشگاهیان به صورتی شفاف اداره شوند. چرا که او معتقد بود این فعالیت‌ها در هر حال ادامه خواهند داشت و بهتر است زیر نظر قرار داشته باشند تا مخفی شده در یک زیرزمین دور افتاده. دوم، وی پیشنهاد می‌کند که دانشکده‌ای جدید به نام «دانشکده مرگ» تأسیس گردد تا هر چه بهتر نشان دهنده فعالیت واقعی این مجموعه‌ها باشد. پیشنهادهای او با فریاد اعتراض محافظه‌کاران همراه می‌شود.

چومسکی همواره از تمایل دانشگاهیان و دانشجویان به قدرت و تملک قدرت آگاه است. این پدیده را دوست ندارد و برای آن ارزشی قایل نیست. اگر او فعالیت‌های سیاسی دانشگاهیان را تأیید می‌کند از قدرت و مظاهر آن همیشه فاصله می‌گیرد.

از این رو است که با وجود تمام فعالیت‌های سیاسی، چومسکی یک روشنفکر افشاگر باقی می‌ماند. در واقع او تنها وظیفه واقعی یک روشنفکر را «افشاگری»، آن هم در غالب «نوآوری» در تحلیل مسایل و جریانات کشور می‌داند. و راه او در این مسیر از هربرت مارکوز (Herbert Marcuse) و اریک فروم (Eric Fromm)، کسانی که می‌توانستند همراه و همقدم وی تلقی گردند، جدا می‌شود. چومسکی، بر خلاف آن دو، معتقد است که در حال حاضر علوم اجتماعی نمی‌تواند ابزار کافی برای تحلیل عمیق مسایل سیاسی در چارچوبه داده‌های جامعه‌شناسانه، روانشناسانه اجتماعی و اقتصادی فراهم آورد. در واقع برداشت وی از افشاگری روشنفکرانه، بر اساس این اعتقادات، برداشتی قانونمند و علمی نمی‌تواند باشد.

وی هیچ‌گاه راهی از پیش تعیین شده، مشخص و واضح برای مقابله با ناملايمات اجتماعي-سیاسی ارایه نمی‌دهد. برداشت وی این است که باید زمانی که در مقابل يك معضل قرار می‌گیریم عمل مناسب را با در نظر گرفتن عوامل تاریخی تعیین کنیم، به نحوی که خلاقیت‌های تمامی انسانهای درگیر را تشویق کرده باشیم. او همصدا با کن کوتس نویسندهٔ سوسیالیست انگلیسی در کتاب «سوسیالیست‌ها و حزب کارگر» (Socialistes and the Labour Party) معتقد است: «مسلم است که شناخت افکار پیش کسوتان نهضت سوسیالیسم برای ما اهمیت دارد ولی باید قادر باشیم که تفکرات و برداشت‌های خود را نیز به پیش برانیم.»

نزدیکی فکری چومسکی به چپ نوین آمریکا کاملاً چشمگیر است ولی وی در طول سالها مبارزه با سیاست‌های امپریالیستی کشور خود هیچگاه با تشکیلاتی که تمایلی به تمامیت‌خواهی یا سرکوب توجیه‌شدهٔ افکار عمومی داشته باشند، همراه نشد. لنینیسم، مائوئیسم، استالینیسم به همان اندازه در نظر او بی‌وجهه می‌نمود که جریان‌های سیاسی به اصطلاح «شایسته‌سالار» و برتری طلب. او معتقد به تحرك مردم است و زمانی که سقوط امپراتوری شوروی نامردمی‌هایی را که در پناه پردهٔ سوسیالیسم علمی پنهان شده بود علنی کرد؛ زمانی که بسیاری از نیروهای چپ آمریکا با اعلام «خودفروشی حاکمان روسیه شوروی به سرمایه‌داری آمریکا» علناً صحبت از خیانت لنینیست‌های مسکویت به آرمان چپ جهانی می‌کردند؛ اهمیت آزادی‌گرایی چومسکی در برخورد با مسایل سیاسی، دو صد چندان شد. چرا که این بار تاریخ به برخورد وی با مسایل اجتماعی حقانیت می‌داد.

با این وجود هنوز هم در دانشگاه‌های آمریکا برخورد وی با مسایل جاری جهانی: جنگ ویتنام، دولت اسرائیل، کودتای اندونزی و دیگر موارد مهم، به ندرت از طرف استادان تاریخ و یا علوم سیاسی تدریس می‌شود. خود وی می‌گوید: « من هیچگاه از اشتباهات دولت آمریکا در ویتنام و یا دولت روسیه در افغانستان انتقاد نکرده‌ام. برداشت جمعی همیشه بر این روال است که باید از اشتباهات انتقاد کرد. چپ می‌گوید آمریکا جنگ را باخت ولی من نفس این جنگ و نتایجی را که این عمل به دنبال آن بود محکوم می‌کنم. نتایجی که آمریکا عملاً به دست آورده است.» وی در توضیح نظریات خود در مقاله «چند تلاش مذبوهانه خیرخواهانه» در سال ۱۹۸۵ نظر خود را در مورد جنگ ویتنام بیان می‌کند و می‌گوید: «... انگیزه این دخالت نظامی را در چهارچوب یک ایده ژئوپولیتیک بسیار قدیمی و ریشه‌دار در بنیادهای آمریکایی باید جستجو کرد...» و در سطرهای بعدی از تلاش آمریکا برای نابودی نمونه‌های اقتصادی موفق سخن به میان می‌آورد. در این چهارچوب جنگ ویتنام به آن چه آمریکا به دنبال آن بود یعنی نابودی ویتنام که نمونه‌ای از رشد مستقل را می‌توانست رایه دهد، دست یافته بود. این طرز برخورد که سیاست‌های بازاری، ساده‌اندیشانه و تبلیغات توده‌پسندانه در ایالات متحده را نشانه می‌گیرد مسلماً از نظر حاکمیت آمریکا برای تدریس به جوانان توصیه نمی‌شود.

چومسکی به همراه ادوارد اس. هرمان (Edward S. Herman) نویسنده، دانشگاهی و مخبر معروف در اواسط دهه ۱۹۷۰ در توضیح نقطه نظرات خود در باره جنگ ویتنام کتابی به نام «وحشی‌گری ضد انقلابی» (Anti-revolutionary Violence) به چاپ می‌رساند و در آن از کشتار مردم غیرنظامی ویتنام به دست آمریکاییان پرده برمی‌دارد. چومسکی در این دوره است که مستقیماً با سانسور حاکم بر انتشارات در ایالات متحده برخورد می‌کند. شرکت نشر وارنر که این کتاب را به چاپ رسانده بود خود وظیفه معدوم کردن تمامی



نسخه‌ها را عهده‌دار گشت. بعدها این کتاب به نام «حمام خون» (Bains de Sang) از طرف چاپ‌گرایان کشور فرانسه به زبان فرانسه ترجمه شد ولی چومسکی ترجمه را مغرضانه، چاپ‌گرایانه و بی‌ارزش دانست.

در واقع چومسکی همیشه از تفکر سیاسی در کشور فرانسه روی‌گردان است و پیوسته ابراز می‌دارد که در فرانسه هیچ گاه نظرات وی درست درک نشده است. او ژان پل سارتر، لوی استراوس و دیگر متفکران صاحب‌نام فرانسه را «شایسته‌سالار» می‌شناسد، کسانی که درک درستی از قدرت تحریک «انسانی» ندارند و با عمل خود فقط به «بنیادها» مشروعیت بیشتر می‌بخشند.

در فردای حوادث ۱۱ سپتامبر، زمانی که ژست‌های وطن‌پرستانه و صلح‌دوستانه حاکمیت چه در آمریکا و چه در دیگر عرصه‌های جهانی روی به جانب سواستفاده تبلیغاتی از این جنایت هولناک داشت، چومسکی در مقاله کوتاهی به نام «در باب بمباران» (On the Bombing) که در مجله زد (ZMagazine) به چاپ می‌رساند به نقش «افشاگرانه» و روشنگرانه خود دوباره جان می‌بخشد. او تروریسم را محکوم می‌کند ولی در عین حال با بازگویی بمباران‌های بی‌دلیل آمریکاییان بر فراز خاک کشور سودان که به کشته و مجروح شدن صدها غیر نظامی انجامیده این سؤال را مطرح می‌کند که آیا غیرآمریکاییان نیز می‌توانند «قربانی» تروریسم به شمار آیند؟ او به جای فرو افتادن در دام فریاد کرکننده بوق‌های تبلیغاتی، موفقیت‌آمیز بودن عملیات تروریست‌ها در ۱۱ سپتامبر را دلیلی واضح بر بی‌مصرف بودن پروژه «چتر دفاعی ضد موشکی» بوش دانسته تعطیل این پروژه را از دولت خواستار می‌گردد. و در انتهای همین مقاله اضافه می‌کند: «یکبار دیگر در مقابل این انتخاب قرار داریم: می‌توانیم تلاشی برای درک مسائل [بحران فلسطین، فقر آفریقا، سیاست‌های ضدبشری آمریکا در جهان ...] از خود نشان دهیم، یا با رد این

تلاش، به وقوع حوادث هولناک‌تری در آینده کمک کنیم.»

ابراز این مطالب، در شرایطی که دولت آمریکا با تمامی قوا سعی در مسموم کردن افکار عمومی داشت و به بالا بردن هزینه‌های نظامی دل بسته بود، از جانب روشنفکران «دستگاه حاکمیت» بارانی از ناسزا و تهمت برای چومسکی به ارمغان آورد. ولی این بار هم پیش‌بینی او درست از آب درآمد و آمریکا مغروق سیاستی شد که چومسکی پیشتر بارها در طول جنگ سرد تحت عنوان «سیاست دشمن‌تراشی» آن را به انتقاد کشیده بود. در شرایطی که هزاران کودک در جهان و حتی در ایالات متحده همه روزه از گرسنگی می‌میرند، دولت آمریکا به بهانه «دفاع» از تمدن و مبارزه با تروریست‌ها میلیاردها دلار ثروت جهانی را در قالب وام‌های بلاعوض، پیش‌پرداخت‌های دست و دلبازانه و یارانه‌های دولتی به جیب تفنگ‌فروشان جهان سرازیر می‌کند. این بار دیگر توطئه مائو در آسیای جنوب شرقی در کار نیست؛ لشکر استالین نیز دروازه‌های اروپای «تمدن» را تهدید نمی‌کند. دشمن امروز، یک دهاتی بیسواد و کوه‌نشین به نام ملا عمر است که از سالها پیش نان خود را به تنور «سیا» می‌چسبانده است.

چومسکی نقش افشاگرانه و روشنگرانه‌ای برای وسایل ارتباط جمعی، خصوصاً در جامعه آمریکا، قائل نیست. در مصاحبه‌ای که در تاریخ ۴ سپتامبر ۲۰۰۲ با برنی دیور (Bernie Dwyer) مصاحبه‌گر رادیو هاوانا دارد از نقش مطبوعات در آمریکا در مورد جنگ عراق این چنین می‌گوید: « [...] البته مطبوعات مستقل این چنین رفتار نمی‌کنند. حق با شما است، مطبوعات اصولاً تبدیل به آلت سیاست‌گذاری شده‌اند، ولی این مطلب جدیدی نیست.» وی در ادامه می‌گوید: « در طول جنگ ویتنام هم به همین صورت بود [...] وسایل ارتباط جمعی، محافظ سرمایه‌داری و جمع روشنفکران دولتی، این تمایل را

داشتند که در جهت متمرکز کردن قدرت دولت گام بردارند. در آخر کار، زمانی که این جنگ از نظر مالی برای آمریکا گران تمام می‌شد، انتقادهای محجوبانه نیز شروع شد. حال نیز چنین خواهد بود.

این گونه انتقادات از مطبوعات به مزاق ارباب جراید خوش نمی‌آید. و شاید در جواب به همین کمبود مزمن در جامعه بوده که چومسکی چندین تلاش ناموفق در پایه‌گذاران مجله، ماهنامه و یا هفته‌نامه‌ای مستقل از خود نشان داد. همه این تلاش‌ها، هر یک به دلایلی، محکوم به شکست شدند. امروز مجله زد (Z Magazine) آخرین تلاش او برای دستیابی به ابزاری است که پلی میان او و خوانندگانش برقرار کند. این مجله که تریبونی آزاد برای چومسکی و همفکرانش فراهم آورده در آدرس اینترنتی (<http://www.zmag.org>) نیز در دسترس قرار دارد و مجموعه مقاله‌های او و دیگر همفکرانش را می‌توان در آن یافت.

در عمل، مجموعه مقالات و مصاحبه‌های چاپ شده در مجله زد نگارش این زندگی‌نامه شتابزده را نیز برای من امکان پذیر ساخت.

## چومسکی در سه جهان

اگر نظریه‌ای که جهان را به سه منطقه متفاوت تقسیم کرده است قبول داشته باشیم: جهان سوم، جهان دوم و جهان اول! چومسکی و نظریه‌های او در هر یک از این مناطق شهرت، اهمیت و کاربردی متفاوت پیدا کرده است.

در ایالات متحده که این تقسیم جهانی آنرا جهان اول نامیده است چومسکی از نظر افکار

عمومی اصولاً سخنگویِ یک جناح سیاسی و یا عقیدتی- به صورتی که بتواند در امور سیاسی کشور شرکت فعال داشته باشد- به حساب نمی‌آید. در آمریکا «چپ‌گرایی» یک حرکت سیاسی نیست؛ از نظر تاریخی - در طول سالهای سیاه‌مک‌کارتیسم - یک جرم بوده، و در دوران حاضر فقط لفاظی و سخنوری است. در آمریکا اصولاً هر نظریه‌ای که بازتابِ آنی اقتصادی برای بهبودِ «فرضی» شرایط مادی قشری از رأی‌دهندگان را در بر نداشته باشد و یا در مقیاسی وسیع‌تر بهبودِ عملکردِ دستگاه سرمایه‌داری را مورد نظر قرار ندهد، غیرسیاسی است.

با در نظر گرفتن این جو سیاسی واقعی تکان دهنده را باید قبول کرد: چومسکی برای اکثریت قریب به اتفاق آمریکاییان مرفه و تحصیل‌کرده، کتابخوان و باسواد، یعنی کسانی که به پای صندوق‌های رأی می‌روند، فردی کاملاً ناشناخته است. خوانندگان آثار چومسکی را در آمریکا باید در محافل بسیار محدودی جستجو کرد که از اندیشمندانی به معنای واقعی کلمه «طراز اول»، ناراضیان سیاسی حرفه‌ای و دشمنان قسم خوردهٔ امپریالیسم در طیف چپ‌افراطی و یا راست افراطی، تشکیل شده‌اند.

در این محافل نویسندگانی چون گور ویدال (Gore Vidal) که آثار هنری و اجتماعی او تقابل مستقیم با حاکمیت آمریکا را هدف قرار می‌دهد و متفکرانی چون پروفیسور هاوارد زین (Howard Zinn)، استاد تاریخ و علوم سیاسی در دانشگاه بوستون، که گروهی او را رسماً یکی از منابع الهام نوآم چومسکی می‌دانند، تحلیل‌ها و نظریات خود را در رابطه با شرایط روز و مسائل سیاسی جاری ارائه می‌دهند.

سالها پیش فیدل کاسترو، رهبر انقلابی کوبا در مصاحبه‌ای می‌گوید: « هر قدر طیف

سیاسی در يك انقلاب وسیع‌تر شود امکان موفقیت و دوام آن بیشتر است.» اگر شخص وی و دیگر انقلابیون جهان در عمل در باره گسترش طیف سیاسی راه خلاف این پیشنهاد را اتخاذ کردند و به دلایلی که بیشتر بازتاب کمبودها، تهدیدهای خارجی، محاصره‌های اقتصادی و غیر آن بوده، هر چه بیشتر طیف سیاسی خود را باریک‌تر و در نتیجه ضربه پذیرتر کرده‌اند، امپریالیسم آمریکا، با بهره‌گیری از امکانات بیشماری که اغلب از راه چپاول و غارت ملل دیگر به دست آورده، در به کار گیری این «نصیحت» کاسترو از خود هیچ تردیدی نشان نداده است.

در این چهارچوب و فقط در این چهارچوبه است که ما می‌توانیم آزادی بیان و حضور مخالف‌خوانانی چون نوآم چومسکی را در ایالات متحده توجیح کنیم. در واقع حاکمیت با «تحمل» نظریات این افراد فضاهای خالی در ایدئولوژی سیاسی کشور را تماماً پر می‌کند. چومسکی‌ها در آمریکا، به دلیل قلیل بودن هوادارانشان هیچ گونه خطری برای حاکمیت ایجاد نمی‌کنند ولی ارائه نظریه‌هایشان تخالف با حاکمیت آمریکا را نیز «خودی» و آمریکایی کرده، حضورشان در جامعه به قامت حاکمیت ردای زیبایی «دمکراسی» را نیز می‌پوشاند. چومسکی شخصاً – گویی با آگاهی از این مطلب – در مصاحبه‌ای می‌گوید: «همه کشورها نمی‌توانند چومسکی داشته باشند.»

ولی با عنوان کردن این مطالب نمی‌توان بزرگ‌منشی و شخصیت والای افرادی چون چومسکی را به زیر سؤال کشید. چرا که در مهیاترین شرایط و بهترین امکانات سیاسی و اجتماعی نیز جبهه‌گیری تند و بی‌چون و چرای بر علیه حاکمیت، پشت کردن به منافع عظیم مادی و حرفه‌ای و پافشاری در حمایت از «آزادی‌گرایی» نیازمند پایداری، از خودگذشتگی و شجاعتی است که در همه کس نمی‌توان یافت.

شاید بهتر است که در این مرحله نگاه خود را به برخورد با چومسکی در جهان دوم متوجه کنیم، منطقه‌ای که پس از جنگ دوم جهانی شامل کشورهای اروپای غربی، ژاپن، استرالیا و کانادا شده است. تخالف نظری چومسکی با فرانسویان را پیشتر متذکر شدیم. بسیاری از روشنفکران فرانسه عقاید وی را «باستانی» می‌دانند و متذکر می‌شوند که این نظریات نمی‌تواند نیازهای یک حرکت سیاسی را تأمین کند. چومسکی در جواب می‌گوید که اینان حاضر نیستند واقعیت‌هایی را که در مقابلشان قرار گرفته قبول کنند و یاد بگیرند که: «چگونه باید حقیقت را به زبان آورد، به واقعیت‌ها پرداخت و به حداقل یک استاندارد منطقی دست یافت.» (مصاحبه در ۲۱ دسامبر ۱۹۹۵)

ژان بریکمون (Jean Bricmont) متفکر بلژیکی و یکی از معدود دوستان چومسکی در اروپا در مؤخره‌ای بر مجموعه مقاله‌های چومسکی که به نام «جنگ، سیاست خارجی ایالات متحده» (De la Guerre comme Politique Etrangere des Etats Unis) در سال ۲۰۰۲ در اروپا به چاپ رسیده می‌گوید: «شاید تاریخ‌نگاران نظریه‌ها روزی تضادی (Paradox) را که این متفکر یهودی-آمریکایی با شجاعت به نمایش می‌گذارد بتوانند تبیین کنند، در جوی آنگلو ساکسون که به او کمکی نمی‌کرد، زبان شناسی خود را «کارتزین» می‌نامد، خود را «فرزند عهد روشنگری» می‌داند، به هم میهنانش یاری می‌رساند که تفکری اروپایی که در آمریکای پیروزمند بعد از جنگ بی‌ارزش شده بود، بازشناسند و با این وجود بتوان امروز تأیید کرد که در تمام کشورهای غربی در فرانسه است که آثارش کمتر درک شده و ناشناخته‌تر باقی مانده‌اند.» با خواندن این جمله بسیاری از زوایای برخورد «جهان دوم» و نه تنها فرانسه با چومسکی روشن می‌شود.

متفکرانِ معدودی که در «جهان دوم» دوستدارِ چومسکی هستند او را از «خود» می‌دانند. او را «اروپایی» می‌شناسند و شاید معتقدند که به صورتی کاملاً اتفاقی وی در آمریکا به دنیا آمده است. این نظریه زمانی که به کشورِ انگلیسی زبانِ بریتانیای کبیر می‌رویم، به دلیل اشتراكِ زبانی با چومسکی، بعدی به مراتب وسیع‌تر می‌گیرد. اروپاییانی که سیاستِ آمریکا در اروپایِ فتح شده بعد از جنگ را تقبیه می‌کنند، آنچه را که خود، به دلایلِ سیاسی و استراتژیک، در انتقاد از ایالات متحده نمی‌توانند ابراز کنند با افتخار از زبانِ چومسکی بیان می‌کنند. چومسکی برای روشنفکران اروپایی نوعی «کوکاکولا» و «پپسی‌کولا» است، محصولی است آمریکایی که موفق شناسایی می‌شود و در نتیجه همچون دیگر محصولات: رایانه، نرم‌افزار، خودرو ... باید «خودی» شود و درونی گردد.

ولی دوباره در این میان داستانِ همیشگیِ قدرتِ سیاسی پای پیش می‌گذارد. چومسکی از قدرتِ سیاسیِ متمرکز منزجر و گریزان است ولی چپ‌های انگلستان، فرانسه و آلمان تشنگانِ واقعیِ قدرتنند. تضادِ آنچنان بالا می‌گیرد که در برخی اطلاعیه‌های احزابِ «کارگری» افکار او را «باستانی» و «غیرسیاسی» می‌خوانند و حتی او را به خیانت به آرمان کارگران متهم می‌کنند.

در جهان سوم، منطقه‌ای که ستمِ چپاول و غارت به دست آمریکاییان را به خوبی به چشم دیده، مطالعه عقاید و بررسی افکار او بیشترین جای را در میان روشنفکران «ستم دیده» باز می‌کند. روشن است، آنهایی که در عمل طعمه‌های واقعی سیاست‌های ضد بشریِ امپریالیسم آمریکا هستند خود را به نقطه نظرهای چومسکی نزدیک‌تر ببینند. از طرف دیگر به دلیل وجود جو استبداد که در اکثر کشورهای ستم‌دیده جهان سوم پدیده‌ای عادی به شمار می‌آید، هر گونه عملِ سیاسی نیز امکان ناپذیر است. در نتیجه نقطه

نظریه‌های چومسکی ایده‌آل‌ها را شکل می‌دهد، از سیاست روز جدا شده و بر خلاف جهان دوم کسی از این نظریه‌ها راه و مفردی به «بهشت‌موعود» نمی‌جوید. چومسکی در جهان سوم در اذهان و در مرحله ایده‌آل‌ها باقی می‌ماند و سئوالاتی که ذهن روشنفکر «جهان دوم» را در باره او مشوش می‌کند، هیچ‌گاه روشنفکر جهان سوم را نخواهد آزد. چرا که در جهان سوم «فکر» می‌کنند که به خوبی می‌دانند چومسکی چه می‌گوید.

بسیاری از محصولات آمریکا، هم چون کشور آمریکا، هم تحسین برانگیزاند و هم نفرت‌انگیز. چومسکی نیز یک آمریکایی است. فقط در ابعادی دیگر! او نفرتی عظیم از سیاست خارجی آمریکا دارد، او عملکرد داخلی حکومت خود را بی هیچ قید و شرطی محکوم می‌کند، او از صمیم قلب از دیپلماسی غارت، سرکوب، فریب که دهه‌ها شاهراه سیاست خارجی آمریکا است بیزار است. او به تمامی معنا یک آمریکایی است و زمانی که سخن از کشور او در میان است، پروفیسور هاوارد زین یکی از نزدیک‌ترین متفکران امروز آمریکا به چومسکی چنین می‌گوید: « [...] آنان که برای زندگی انسانها هیچ ارزشی قائل نیستند کشور زیبایمان را از ما دزدیده‌اند [...] باید آن را بازپس گرفت.»

امید است که این مختصر و ترجمه مقاله بلند او که در پی خواهد آمد راهگشای کسانی شود که در پی شناختی بیشتر از چومسکی، متفکر انسان دوست آمریکایی، هستند.



## فهرستی کوتاه از مهم‌ترین آثارِ سیاسیِ چومسکی:

- 1- Acts of Aggression
- 2- The Chomsky Trilogy
- 3- The Chomsky Reader
- 4- Chronicles of Dissent
- 5- Class Warfare
- 6- The Cold War and the University
- 7- The Common Good
- 8- The Culture of Terrorism
- 9- Deterring Democracy
- 10- Fateful Triangle keeping the Rabble in Line
- 11- Latin America
- 12- Letters from Lexington
- 13- Necessary Illusions
- 14- The New Military Humanism
- 15- Paths to Peace in the Middle East
- 16- Powers and Prospects
- 17- Profit over people
- 18- The prosperous Few and the Restless Many
- 19- Rethinking Camelot
- 20- Secrets, Lies and Democracy
- 21- World Orders; Old and New
- 22- What Uncle Sam really wants
- 23- Year 501

The umbrella of U.S. Power - The Universal  
Declaration  
of Human Rights and the Contradictions of U.S.  
Policy

Noam Chomsky

Seven Stories Press

New York

1999

چتر قدرت آمریکا - اعلامیه جهانی حقوق بشر و تناقض با سیاست آمریکا

نوآم چومسکی

تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر در تاریخ ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸ در تکاملِ کندپایِ حمایت از بشریت قدمی مثبت به شمار می‌رود. اصل جهان شمول بودن که بر این اعلامیه حاکم است به تمامی بندهای آن ارزشی یکسان عطا می‌کند. از نقطه نظر اخلاقی، این اعلامیه نه هیچ مفری برای نسبی‌گرایی (Relativisme) خود اقناع کننده می‌گذارد تا خودسرانه از میان این حقوق به انتخاب بپردازد، نه هیچ صورت دیگر مهوع نسبی‌گرایی، تا اعلامیه حقوق بشر را به سلاحی مستعد، برافراخته به شیوه‌ای گزینشی بر علیه دشمنانی از پیش تعیین شده، تبدیل کند.

پنجاهمین سالروز این اعلامیه جهانی به راستی فرصتی است تا در باره آن به تفکر بنشینیم و اصولی را که - حداقل به صورتی ظاهری - تمامی ملل به آن پیوسته‌اند به پیش برانیم. بی‌معناست اگر به بررسی تناقض میان اعمال و سخنان پرداخت: اظهارات خرد کننده نایاب نیستند و گزارش‌های سالانه سازمان‌های عمده بشردوستانه دلیل گویای آن است. مشکل می‌توان کشوری را یافت که رهبران و روشنفکرانش با صراحت اصول پایه‌ای اعلامیه حقوق بشر را تأیید نکنند، یا کسانی که آنها زیر پای می‌گذارند مذمت نکنند - با حذف خود، متحدان و دست‌پروردگان‌شان از این محکومیت‌ها.

توجه من در این جا فقط معطوف به يك مورد خاص خواهد شد: موردی که قدرتمندترین دولت کره ارض است، دولتی مسلح به پایدارترین و پردوام‌ترین بنیادهای دمکراتیک و برخوردار از يك برتری بی سابقه در همه زمینه‌ها، حتی اقتصادی و امنیتی. در طی نیم قرن که اعلامیه جهانی - حداقل به صورتی ظاهری - حق ابراز وجود داشته، این کشور بر روابط بین‌الملل تأثیری بی سابقه اعمال کرده است. او در طی دورانی طولانی نمونه کامل نظامی اجتماعی-سیاسی بوده که احترام‌گزار به حقوق اساسی شناخته شده و، چه در داخل مرزها و به همان اندازه در خارج از کشور، قهرمان ستایش‌برانگیز حقوق بشر، دمکراسی، آزادی و عدالت معرفی شده است. در این جا با این وجود در مورد سیاست‌های در پیش گرفته شده اختلاف نظرهای جدی می‌بینیم: در يك سوی « آرمانگرایان ویلسونی مسلك » (idealistes wilsoniens) که وابسته به مأموریت سنتی خود در دفاع از حقوق بشر و آزادی در مقیاس جهانی باقی مانده‌اند؛ در دیگر سوی، «واقع‌گرایان» (realistes) که پاسخ می‌دهند، به دلیل فراهم نبودن تمامی امکانات جنگ مقدس، در راه بهبود شرایط همه جانبه ملل دیگر، ایالات متحده نمی‌باید از منافع خود صرف‌نظر کند. تعداد کثیری از دانشگاهیان و تحلیل‌گران سیاسی، به تقلید از کارمندان عالی رتبه دولت، زنگ خطر را به صدا در می‌آورند: چنین می‌گویند که زمانی که « امکان می‌دهیم آرمان‌گرایی تقریباً بر تمامی سیاست خارجی ما حاکم گردد(۱)»، زیاده روی کرده‌ایم. جهان واقع میان این دو برداشت شاید بهترین جهان ممکن باشد.

برای درک درست اظهاراتی تا به این حد بنیادین به وضوح می‌باید از

سخنرانی هیجان برانگیز عمومی فراتر رفت تا واقعیت آنان را در عمل بررسی نمود، و با دقت و وسواس نمونه‌هایی که قادر به انعکاس شفاف واقعیت‌ها هستند انتخاب کرد. یک رویکرد مناسب همانا گزینش نمونه‌های « برجسته‌ترین‌ها » و مشاهده چگونگی مقاومت آنان در برابر آزمون است؛ می‌توان برای احاطه بر عملکرد آنان در خالص‌ترین اشکال، بررسی را همچنین به مواردی متوجه کرد که حداکثر نفوذ و حداقل تداخل را دارند. برای نمونه اگر بخواهیم منظور کرم‌لین را از حقوق بشر یا از دمکراسی تعریف کنیم، بهتر آن است که اتهامات نژادپرستی آمریکاییان در پراودا، تروریسم دولتی «کشورهای دوست» یا دست نشانده او را - یا اظهار تمایلات بزرگوارانه کرم‌لین را نادیده بگیریم؛ بررسی شرایط « دمکراسی‌های توده‌ای» در اروپای شرقی اطلاعات بیشتری می‌تواند به دست دهد. این مطلب ابتدایی است و عملاً همیشه صادق است. در مورد آمریکا، نیم‌کره غربی، بهترین زمینه آزمایش او است - آمریکای مرکزی و بالاحص محدوده کارائیب جایی که در طول یک قرن هیچ تهدید خارجی متوجه واشنگتن نشده است. شکفت‌انگیز است ولی آزمونی در این حد به ندرت صورت گرفته است: بر چسب افراط‌گرایی بر او خواهد خورد - یا حتی بدتر.

قبل از بررسی مفهوم واقعی اعلامیه حقوق بشر، برخی ملاحظات جورج اورول (George Orwell) ضروری می‌نماید: در مقدمه مزرعه حیوانات (Animals Farm) او به جوامعی نظر داشته که بر خلاف غول خودکامه تمامیت‌خواه (Totalitaire) شوروی که به تمسخر می‌کشیده، به دور از هر گونه کنترل دولتی نسبتاً آزاد بوده‌اند. او می‌نویسد: « آنچه سانسور ادبی را در

انگلستان منحوس می‌کند، این است که عمدتاً ارادی است. می‌توان در این کشور عقاید نامعمول و مسایل آزار دهنده را بدون هرگونه ارجاء به محدودیتی رسمی در حلقوم خفه کرد<sup>(۱)</sup>. ارول، بدون ارایه بررسی همه جانبه، به کنترلی که بر روزنامه‌ها تحمیل می‌شود بسنده می‌کند « به دست چند فرد ثروتمند که، در برخی موارد پر اهمیت، مهم‌ترین دلایل را برای نادرست بودن در اختیار دارند، و از توافقی ضمنی که نتیجه تعلیم و تربیتی برتر است و بر اساس آن « این و یا آن حقیقت را نمی‌باید به زبان آورد » بهره‌مند می‌شوند. در نتیجه به شیوه‌ای شگفت‌انگیز کارساز هر گونه خدشه به راست اندیشی (Orthodoxie) در حلقوم خفه می‌شود. » ( و گویی برای به ثبوت رساندن اظهارات نویسندگان بوده که این مقدمه ۲۰ سال در انتظار چاپ باقی ماند (۲). )

در مسئله‌ای که مورد توجه ماست، « راست اندیشی حاکم » (l'orthodoxie) dominate کاملاً به دست مورخ والامقام ییل و آکسفورد مایکل هاوارد (Michael Howard) خلاصه شده است: « ایالات متحده در طول ۲۰۰ سال آرمان‌های قرن روشنگری را دست نخورده نگاه داشته [ ... ] خصوصاً جهان شمول بودن آنان را، بدون آن که، » پس از پایان جنگ دوم جهانی به واسطه موفقیت او، سخاوتمندی و نیکوکاریش از موضعی جهانی که شایستگی آن را داشته بهره‌مند گردد (۳). » به نظر نمی‌آید که تاریخ آمریکا به دلیل رفتاری که با « این نژاد بخت برگشته بومیان آمریکایی که با ریاکاری بی‌رحمانه قتل عام می‌کنیم » [ به نقل از جان کوینسی آدامز (۴) ] ، و نه با شرایط بردگان آفریقایی که پنبه ارزان قیمت، ضروری برای انقلاب صنعتی تولید کردند، که نمی‌توان اوج‌گیری آن را از قبل نیروهای بازار باز شناخت، تأثیری پذیرفته باشد. این

تاریخ به نظر نمی‌آید که حتی از وحشی‌گری‌های دهشتناک و ممتدی، که باز هم، به دست آمریکاییان و در زیر چشمانشان در طول کنسرت مدح و ثنا انجام شد، آلوده شده باشد، نه سرانجام فیلیپینی‌ها، اهالی هاییتی، ویتنامیان و برخی دیگر اقوام که می‌توانستند دلایلی برای دریافتی متفاوت از مسایل داشته باشند.

تصویر محبوب خیرات سخاوتمندان آمریکاییان طرح مارشال است، که بر طبق اصل «مهم‌ترین» موارد شایسته تأمل است: سریعاً می‌گوییم، این بررسی مسایلی را منعکس می‌کند «که بهتر است مطرح نشود» مثلاً این مورد: « زمانی که طرح مارشال در اوج خود بود، دلارهای پرداختی به فرانسه و هلند تقریباً معادل مبالغی بود که برای تأمین بودجه نیروهای اعزامی به آسیای جنوب شرقی از صندوق این دو کشور برداشت شده بود» برای اقدام به جنایاتی در آن منطقه که می‌دانیم (۵). به علاوه، الگوی بازسازی اروپای تحت نفوذ آمریکا اگر شباهت زیادی به الگوی مقاومت نداشت کسانی را که با نیروهای اشغالگر نازی همکاری می‌کردند راضی می‌کرد.

بازهم البته «شایسته» نخواهد بود بگوییم که سخاوتمندی مالیات دهندگان آمریکایی بیشتر به نفع مؤسسات بزرگ اقتصادی تمام شد، که سالها بعد، حق‌شناسی خود از طرح مارشال را که « مسیر سرمایه‌گذاری‌های عمده بخش خصوصی آمریکاییان را در اروپا باز کرده بود (۶)» نشان دادند، و به این وسیله زیر بنای چند ملیتی‌های فعلی را که «توسعه و ثروت آنان نتیجه سفارشات خارجی و فوران دلارهای طرح مارشال بوده»، تحت حمایت «سپر

قدرت آمریکا» در صورت «تداخل منفی» خارجی (۷)، ابراز کردند. از طرف دیگر «کمک مالی که طرح مارشال به ارمغان آورد نقشی تعیین کننده در توازن فرار سرمایه‌های اروپایی به ایالات متحده بازی کرد» مشکلی «که مسئولان سیاست آمریکا کاملاً از آن مطلع بوده‌اند»، و ترجیح می‌دادند شاهد باشند که «ثروتمندان اروپایی دارایی خود را به بانکهای نیویورک ارسال کنند» محلی که حاکمانشان نظر خوبی نسبت به نظارت عمومی بر سرمایه نداشتند.

«مبالغ هنگفت توزیع شده از طریق طرح مارشال آن قدرها نشان دهنده منابع اختصاص یافته برای بازسازی اروپا نبوده [...] بلکه نشان دهنده حجم مبالغی ضروری برای ایجاد توازن در برابر «تغییرات نا به هنگام و نوسان‌های عظیم سرمایه‌ها» بوده که اقتصاددانان بزرگ پیش بینی کرده بودند – نوسان‌هایی که، بر اساس تمامی شواهد، از کمک واقعی مالیات‌دهندگان آمریکایی به «اروپاییان ثروتمند» و به «بانکهای نیویورک» (۸) فراتر رفته.

جالب توجه است در نظر داشته باشیم که این چنین تفکرات «به صورتی بسیار مؤثر» در پنجاهمین سالروز این عمل سخاوتمندانه بی‌سابقه، سرکوب شدند. این «مورد مهم»، بیان شده از جانب ستایشگران احسان و بخشش جهانی، اعمال شده به دست قدرتمندترین دولت‌ها، در میان مسایل مطرح شده در این مقام جای خود را کاملاً خواهد داشت.

در چنین شرایطی، برخی اوقات «راست اندیشی حاکم» به محک آزمایش صریح



گذاشته شده : لارس شولتز (Lars Scholtz)، یکی از مهمترین متخصصان دانشگاهی حقوق بشر در آمریکای لاتین، از این امر پرده برمی‌دارد که کمک آمریکا « تمایلی بیش از اندازه دارد که به نفع دولتهایی تمام شود که اتباع خود را تحت شکنجه قرار می‌دهند [...] به هم چنین به آنهایی که آشکارا حقوق اساسی انسانی را زیر پا می‌گذارند.» این همیاری نظامی، که نیازهای این کشورها را نادیده می‌گیرد، بر سراسر دوره ریاست جمهوری جیمی کارتر ( Jimmy Carter ) [۱۹۷۸-۱۹۸۰] (۹) سایه می‌افکند. مطالعات وسیع‌تر که به وسیله اقتصادانی به نام ادوارد هرمان (Edward Herman) انجام شده همین ارتباط را در سطح جهانی نشان می‌دهد وی توضیحی پذیرفتنی پیشنهاد می‌کند: کمکی که به این صورت اختصاص می‌یابد با بهبود شرایط عمومی سرمایه‌گذاری ارتباط دارد - که اغلب اوقات به قتل کشیش‌ها و رهبران سندیکاها، قتل‌عام دهقانانی که قصد گردهمایی دارند، حذف مطبوعات مستقل و از این قبیل اعمال منجر می‌شود. البته رهبران آمریکا طرفدار شکنجه نیستند، ولی شکنجه در مقابل دیگر «ارزش‌های» مهم وزنه خود را از دست می‌دهد. این مطالعات متعلق به سالهای قبل از حکومت ریگان (Reagan) [۱۹۸۱-۱۹۸۹] است، در دوره او چنین سئوالاتی حتی ارزش مطرح شدن نداشت (۱۰).

به نام يك «توافق ضمنی و عمومیت یافته»، چنین حقایقی « در پس پرده» باقی ماندند و به این صورت خاطره‌های «ناخوشایند» از اذهان پاک شد.

نقطه شروع حرکت طبیعی هر تحقیقی در باره حمایت « از ارزش‌های جهان

شامل قرن روشنگری به وسیله واشنگتن، همانا اعلامیه جهانی حقوق بشر است. که در همه جا به عنوان يك اصل قبول شده است؛ دادگاه‌های آمریکا تصمیمات حقوقی خود را مبتنی بر "حقوق مرسوم بین‌الملل که اعلامیه تعریف کرده و نشان داده است(۱۱)"، تعیین می‌کنند.

در کنفرانس جهانی حقوق بشر در وین در سال ۱۹۹۲، اعلامیه جهانی حقوق بشر مرکز تمامی توجهات شد. تیترو روزنامه نیویورک تایمز چنین است: " وین: ایالات متحده جهان شامل بودن حقوق بشر را به ارزش می‌گذارد"، و الین شیولینو (Elaine Sciolino) گوشزد می‌کند که واشنگتن " هرگونه تمایلی برای سواستفاده از سنت‌های مذهبی یا فرهنگی جهت تضعیف نظریه "جهان شامل بودن حقوق بشر" را به چالش می‌کشد." سرپرستی هیئت نمایندگی ایالات متحده را وارن کریستوفر (Warren Christopher) عهده دار بوده، طرفدار حقوق بشر و وزیر امور خارجه سابق در کابینه کارتر. قسمت اساسی سخنرانی وی که " به عنوان اولین اعلامیه مهم سیاسی دوران بیل کلینتون مورد توجه قرار گرفت"، از " جهان شامل بودن حقوق بشر" دفاع می‌کرد و " استثناءهای مورد ادعای" مدافعان " نسبی‌گرایی فرهنگی" را رد می‌کرد. کریستوفر می‌افزاید که " در این دنیا جنگ طلبان و کسانی که گسترش سلاح‌های هسته‌ای را دامن می‌زنند، بدترین متخلفان هستند"، با تشدید بر این واقعیت که "جهان شامل بودن حقوق بشر يك قاعده رفتاری واحد بر تمامی جهان حاکم می‌کند، قاعده‌ای که واشنگتن تمام کشورها را موظف به اجرا آن خواهد کرد". بر اساس اظهارات کریستوفر، " هرگز ایالات متحده به کسانی که قصد تضعیف اعلامیه جهانی را دارند نخواهد پیوست و از جهان شامل بودن آن

در مقابل کسانی که ادعا می‌کنند که حقوق بشر در کشورهایی با سنت غیر غربی باید توجیهی متفاوت داشته باشد، دفاع می‌کند. یعنی همان «دوازه مرد خبیث» که در اعلامیه جهانی حقوق بشر اصولی را که برایشان ناخوشایند است، رد می‌کنند(۱۲).

پایداری آمریکا پیروزی به ارمغان آورد. کشورهای غربی « با مشاهده نابودی عمیق‌ترین مایه وحشت خود یعنی عقب نشینی اعلامیه جهانی ۱۹۴۸ احساس آرامش کردند» ... « نسبی‌گرایی تهدید کننده » شکست خورده بود و کنفرانس می‌توانست اعلام کند که « طبیعت جهان شمول این حقوق و این آزادی‌ها بی چون و چرا است(۱۲)».

با این وجود تعدادی سؤال‌ها در ابهام باقی مانده بودند: « اگر خاطی‌ترین عاملان همان جنگ طلبان باشند که گسترش سلاح‌های هسته‌ای را تشویق می‌کنند»، در رابطه با اسلحه فروش اصلی کره ارض که برای تحویل بیش از نیمی از تجهیزات نظامی به وحشی‌ترین دیکتاتورهای جهان بر خود می‌بالیده، چه می‌توانست گفته شود – سیاستی که به دست وارن کریستفر که با تمام قدرت، در طول خدمات او در وزارت مورد خارجه، تشدید شده بود، فروش جنگ افزارهایی که از طریق بودجه عمومی با حمایت صنایع پیشرفته(۱۴) – علی‌رغم مخالفت ۹۶٪ از مردم ایالات متحده، انجام می‌شد؟ و در باره بریتانیای کبیر و در باره فرانسه که، به عنوان تأمین کنندگان سلاح عاملان قتل‌عام‌های رواندا و اندونزی و دیگر موارد خود را از دیگران متمایز کرده‌اند، چه می‌توان گفت (۱۵)؟

یارانه‌ها فقط مختص به «تجار مرگ» نیست. يك سخنگوی صنایع هواپیمایی آمریکا، شادمان از دورنمای فروش تسلیحات به دلیل گسترش پیمان ناتو (پیش بینی ۱۰ میلیارد دلار فقط برای جت‌های جنگنده) اظهار می‌دارد که بازارهای جدید شامل صنایع الکترونیک، سیستم‌های مخابرات و غیره نیز خواهد شد. این نشانگر يك جریان نقدینگی برای تمامی صنایع پیشرفته است. دولت آمریکا برای حمایت از صادرات، از طریق اعتای یارانه، وام‌های کم بهره و دیگر ساز و کارهای تعیین کننده انتقال بودجه عمومی به جانب بهره‌گیران بخش خصوصی را سهل و آسان می‌کند. در همین حال «اقتصادهای در حال دگرذیسی» در امپراتوری سابق شوروی را تشویق می‌کند که هزینه‌های نظامی را با زیر پای گذاشتن هزینه‌های اجتماعی که مورد تقاضای مردم است (اگر سرویس‌های اطلاعاتی آمریکایی را باور داشته باشیم) توسعه دهند. این شرایط تقریباً در همه جا حاکم است (۱۶).

و اگر جنگ طلبان «کسانی که بدترین تخلف‌ها بر علیه حقوق بشر را اعمال می‌کنند» به شمار آیند، در باره کشوری که دادگاه عدل بین‌الملل (Cour internationale de Justice) او را متهم به «استفاده غیر قانونی از نیروی نظامی» در جنگی تروریستی بر علیه نیکاراگوآ (۱۷) کرده، چه می‌توان گفت، در مورد او که تحقیرکنان وتوی خود را بر علیه قطعنامه شورای امنیت که از تمامی دول درخواست احترام به حقوق بین‌الملل را نموده بود، اعمال کرد، کاری که بارها و بارها در همین مورد در مقابل احکام مجمع عمومی انجام داده است (۱۸)؟ این قضاوت‌های سخت‌گیرانه آیا شامل کشوری خواهد شد که

دورهٔ پس از جنگ سرد را با حمله به کشور پاناما آغاز کرد، کشور کوچکی که چهار سال بعد، کمیسیون حقوق بشر آن اعلام خواهد کرد که حقوق او در تعیین سرنوشت و استقلال با «اشغال این سرزمین به دست یک نیروی نظامی خارجی» مورد تعدی و تجاوز قرار گرفته است، نیرویی که علاوه بر آن تجاوزات پیگرش به حقوق بشر از طرف این کمیسیون محکوم شده است (۱۹)؟ در این جا از یادآوری دیگر نمونه‌های فجیع خودداری می‌کنم، هم چون حمله به ویتنام جنوبی به وسیلهٔ ایالات متحده در سالهای ۶۲-۱۹۶۱، زمانی که دولت جان اف کندی با حملهٔ نظامی علنی مرحلهٔ حمایت از یک حکومت تروریستی به شیوهٔ آمریکای لاتین را پشت سر گذاشت - هم چنین دیگر وقایع که «شایستگی» حضور در تاریخ را ندارند (۲۰).

در مورد اعلامیهٔ کنفرانس وین، واشنگتن استثناءهایی پیش کشید ( که به چاپ نرسید) ولی سؤال‌هایی را برمی‌انگیزد. ایالات متحدهٔ آمریکا به هیچ عنوان رضایت نمی‌داد که متن اعلامیه « هر نوع اشغال نظامی خارجی را با تخطی به حقوق بشر مشابه کند (۲۱)». این کشور اصل فوق را به کلی مردود می‌شناسد، همانطور که به همراه متحد اسرائیلی خود، حقوق ملت‌هایی که « با نیروی قهریه، از حق تعیین سرنوشت، از آزادی و از استقلال محروم شده‌اند [...] خصوصاً ملت‌هایی که تحت سلطهٔ نظام‌هایی استعماری، نژادپرست یا اشغال سرزمینشان به وسیلهٔ نیروی خارجی و یا تحت هر نوع استیلای استعماری [...] ] برای کسب دوبارهٔ این حقوق [ از مبارزاتشان و از کمک جویی آنان ] بر اساس منشور سازمان ملل و دیگر اصول حقوق بین‌الملل [ ] جلوگیری کرده‌اند - حقایقی که رسانه‌های گروهی هیچ گاه از آنها سخنی نمی‌گویند،

ولی می‌توانند دریافتی بهتر از آنچه «دفاع از حقوق بشر» لقب گیرد، ارایه دهند (۲۲).

هیچ سخنی نیز در باره شیوه‌ای که وارن کریستفر با استفاده از آن « از حقوق بشر تحت ریاست جمهور جیمی کارتر دفاع کرده » گفته نشده. می‌توان به عنوان نمونه اندونزی در سال ۱۹۷۸ را مثال آورد، سخنگوی « دوازده مرد خبیث» در کنفرانس وین: زمانی که این کشور برای پیگیری تعرضاتش در تیمور غربی ( که در آن زمان به قتل‌عامی واقعی کشیده شده بود) دچار کمبود تجهیزات نظامی شد، دولت کارتر مجبور به ارسال تجهیزات اضافی برای دوست جنایت کار خود گشت (۲۳). نمونه‌ای دیگر: یک سال بعد، همان دولت کارتر، با تلاشی مزبوحانه سعی در حفظ گاردهای ملی سوموزا [ در نیکاراگوا ] که با غرور دم از کشتار ۴۰ هزار غیر نظامی می‌زدند، بر اریکه قدرت داشت، و افسران آنان را با لباس اعضاء صلیب سرخ جهانی با هواپیما به هندوراس منتقل کرد - یک جنایت جنگی. در این کشور، آنان توانستند نیرویی تروریستی تحت سرپرستی نئو-نازی‌های آرژانتینی باز سازی کنند. کارنامه دیگر کشورهای این منطقه از این هم سیاه تر است (۲۴).

این چنین وقایع نیز از جمله پدیده‌هایی است که «شایستگی» بیان ندارد، چون « از این کارها نباید کرد».

هیچ‌کدام از حامیان اصلی اعلامیه حقوق بشر با طرح چنین سؤال‌های نابجا مزاحم سخنرانی آتشی‌نی که در کنفرانس وین ادا می‌شد، نگردیدند (۲۵). با

این وجود، این سئوال‌ها در شنودی عمومی که به وسیله سازمانهای غیر دولتی (Organisations Non-Gouvernementales) برگزار شد، مطرح گشت. حقوقدانان، دانشگاهیان و فعالان کشورهای متعددی با شرکت پیگیر نشان دادند که « شواهدی نگران کننده، در تمامی مناطق جهان، حاکی از زیر پای گذاشتن وسیع حقوق بشر در نتیجه سیاست‌های اعمال شده از جانب بنیادهای مالی جهانی» - تماماً با کسب «موافقت واشنگتن» که متحدکننده رهبران جهان آزاد نیز می‌باشد، وجود دارد. این توافق «نئولیبرال» بر پایه‌ای است که می‌توان آن را «آموزه (Doctrine) عملی داد و ستد آزاد»، که بر اساس آن نظم بازار به نفع ضعفا و بی‌بضاعت‌ها تمام خواهد شد، در حالی که ثروتمندان و قدرتمندان باید در زیر چتر حمایت «دولت‌حامي» (Etat-Nourrice) پناه گیرند؛ اینان به هم چنین باید این حق را داشته باشند که «حمله به داد و ستد آزاد را ادامه دهند» ایده‌ای که پاتریک لا (Patrick Low) در یک تحقیق عالمانه بر دوره [نئولیبرال] پس از ۱۹۷۰ با تأسف از آن یاد می‌کند. این اقتصاددان، منشی دفتر توافق‌نامه جهانی بر تعرفه‌های گمرکی و تجارت [ (General Agreement on Tariffs and Trade) ] که در حال حاضر مدیر تحقیقات در سازمان تجارت جهانی (OMC) است تخمین می‌زند که تأثیرهای بازدارنده تدابیر ریگانی سه برابر بیشتر از آنچه دیگر کشورهای عمده صنعتی احساس کرده‌اند، [ در آمریکا ] برآورد شده است؛ این سیاست‌ها: بزرگترین حرکت در حمایت تولیدات ملی (Protectionisme) از سالهای دهه ۲۰ است، به این صورت ایالات متحده، «قهرمان سابق جهان در داد و ستد چند جانبه، تبدیل به یکی از مخالفان اصلی آن» شده، همان چیزی که روزنامه مشاورت امور خارجی (Journal du

(Conseil des Affaires Etrang'eres) در کارنامه ده ساله دهه اخیر گزارش می‌دهد (۲۶).

می‌توانیم اضافه کنیم که چنین تحلیل‌هایی صورت‌های مهم تداخل به نفع ثروتمندان در بازار را به حساب نمی‌آورد، همانطور که انتقال نقدینگی را از بودجه عمومی به حساب صنایع پیشرفته که شامل تقریباً تمامی شاخه‌های پویای اقتصاد آمریکا، و عموماً تحت پوشش «دفاع» قرار می‌گیرند. این تدابیر با عملکرد ریگانی‌های شتابزده‌ای که از شایستگی‌های داد و ستد آزاد برای فقرا، در آمریکا و در دیگر مناطق جهان دم می‌زدند، شدت گرفت. این شیوه‌ها که، در قرن هجدهم به وسیله انگلیسی‌ها باب شده بود، قسمتی از تاریخ اقتصاد است و شکافی که امروز جهان سوم را از کشورهای ثروتمند جدا می‌سازد، تبیین می‌کند - شکافی که هم زمان با فاصله میان شاخه‌های ثروتمند و فقیر جهان عمیق‌تر می‌شود (۲۷).

مطبوعات صاحب نام آمریکایی، تا آنجا که من می‌دانم، هیچ گونه اشاره‌ای به شنودهای عمومی در وین نکرده‌اند، ولی شهروندان جهان آزاد می‌توانستند، با مطالعه گزارشی که در ۲۰۰۰ نسخه در باره نپال به چاپ رسیده، از توجهی که اکثریت عظیمی از جمعیت جهانی به مسایل حقوق بشر دارند، مطلع شوند (۲۸).

اگر اعلامیه جهانی حقوق بشر در ایالات متحده ناشناخته باقی مانده، برخی از اصل‌های آنقدر هم ناآشنا نیستند. مهم‌ترین، همان اصل ۲-۱۳ است که بر



اساس آن " هر فردی حق دارد هر کشوری را ترك کند، حتی کشور متبوع خود را ... " این اصل هر ساله روز ۱۰ دسامبر، در یادروز حقوق بشر با پشتوانه تظاهراتی عظیم و محکومیت و ابراز انزجار از روسیه شوروی که حق مهاجران یهودی را رد می‌کرد، یاد آوری می‌شد. اگر اشتباه نکنیم عبارت‌هایی که در بالا آمده، بدون مطرح کردن اتهامی جمله، عنوان می‌شدند که می‌گفت: " ... و به آنجا باز گردد. " کلماتی که در ۱۱ دسامبر ۱۹۴۸، در فردای تصویب اعلامیه جهانی در مجمع عمومی سازمان ملل و قطعنامه ۱۹۴ که به فلسطینی‌ها حق بازگشت به کاشانه خود و یا در صورت عدم ابراز تمایل، حق برخورداری از خسارت را می‌داد، معنای خود را به تمامی بازیافته‌اند. از آن پس بر این حقوق بارها و بارها تأکید شده ولی " توافقی ضمنی و فراگیر " وجود داشته مبتنی بر اینکه ابراز این کلمات " شایستگی " ندارد، خصوصاً که مخالفان همان عیب‌جویان پرحرارتی باشند که، با برخورداری از تأیید عمومی، دیکتاتورهای شوروی را تشویق به احترام به اصل ۱۳ می‌کردند.

انصافاً باید اضافه کنیم که وقاحت نهایتاً قدمی به عقب برداشت: در جلسه دسامبر ۱۹۹۲ در سازمان ملل، دولت کلینتن در همگامی با اسرائیل در رد قطعنامه ۱۹۴، تصمیم به تغییر سیاست رسمی آمریکا گرفت. ولی، با این وجود، قطعنامه با ۱۲۷ رأی در مقابل ۲ پابرجا باقی ماند. هیچ تفسیر و هیچ گزارشی به دنبال این عمل ارابه نشد، ولی ناهم‌آهنگی از بین رفت: نیمه اول اصل ۲-۱۲ به این صورت تمام اعتبار خود را از دست داد، و امروز واشنگتن رسماً نیمه دوم را نیز مردود می‌داند (۲۹).

به اصل ۱۴ بپردازیم که قید می‌کند " هر فرد که مورد آزار و تهدید قرار گیرد حق دارد در صدد جستجو و برخورداری از پناه در کشوری دیگر باشد"۔ به طور مثال نمونه ۸۷ تن از اهالی هائیتی که در زمان محاصره دریایی کلینتن دستگیر شده و همزمان با گشایش کنفرانس وین، بدون هیچ پروسه دیگری به سلاح‌خانه‌اشان عودت داده شدند (۲۰). دلیل رسمی اخراج این بود که این افراد از فقر می‌گریختند و نه، آن چنانکه عنوان می‌کردند، از جو ترور که کودتای نظامی بر آنان حاکم کرده بود. البته چنین تحلیل درخشانی را کسی توجیه نکرده است!

الین شیولینو، در گزارش خود از کنفرانس وین، مطرح کرده بود که " برخی سازمانهای بشر دوستانه با تندی دولت آمریکا را متهم به خیانت به وعده‌های انتخاباتی کلینتن در مورد حقوق بشر کرده بودند" و این که " متأثر کننده‌ترین مورد همان بازگرداندن اجباری پناهجویان قایق‌نشین (Boat People) هائیتی" بوده است. اگر مشکل را از زاویه دیگری بررسی کنیم، این حادثه به خوبی تعهد صرفاً "کلامی" واشنگتن را در مورد " جهان شمول بودن حقوق بشر"۔ که فقط سلاحی برای استفاده به موقع علیه دیگران است – به نمایش می‌گذارد.

ایالات متحده با این شیوه به بند ۱۴، از زمانی که کارتر و کریستفر "از اصل حقوق بشر" با بازگرداندن مردمان بدبخت به دوزخ دووالیه (Duvalier)، متحد قابل احترامی که با تلاش زیاد قصد تبدیل هائیتی به مرکز صادرات مؤسسات آمریکایی که با پایین‌ترین قیمت احتیاج به این نیروی کار سرکوب شده

داشتند. و، برای به کار بردن عبارت مورد علاقه تشکیلات USAID، موظف به تبدیل این جزیره به « تایوان کارائیب » بودند، احترام گذاشت. تعدی‌ها به اصل ۱۴ رسماً به وسیله یک قرارداد مابین ریگان و دووالیه به تصویب رسید. زمانی که کودتایی نظامی رئیس جمهور آریستید (Aristide)، اولین رهبر منتخب را در سپتامبر ۱۹۹۱ واژگون کرد، و وحشت را پس از دوره کوتاهی آرامش بازگرداند، دولت جرج بوش یک محاصره دریایی را که وظیفه اصلی آن بازگرداندن پناهجویان به محل شکنجه آنها بود (۲۱)، تحمیل کرد، تصمیمی که بیل کلینتون با تلخی از آن یاد کرد و آن را به عنوان « تصمیمی غیرمسئولانه، غیرقانونی و مستوجب مجازات از جانب بوش (۲۲)» محکوم کرد، کسی که اولین اقدام او در دوره ریاست جمهوری تشدید هر چه بیشتر این محاصره غیرقانونی، و دیگر تصمیم‌ها برای حمایت از کودتای هاییتی بود.

باید صادقانه اعتراف کرد در مورد هاییتی واشنگتن در به زیرپای گذاردن اصل ۱۴ کمی عقب نشینی کرد: در عرض چند ماهی که دمکراسی بر جزیره حاکم بود، دولت بوش در مورد ترتیبات اصل ۱۴ خود را پذیرا نشان داد، زمانی که موج پناهندگان تقریباً به صفر رسیده بود - زمانی که اهالی هاییتی، در این روزهای پر امید، به کشور خود باز می‌گشتند و موج مهاجرت وارونه شده بود. از میان ۲۴ هزار نفر اهالی هاییتی که، از ۱۹۸۱ تا ۱۹۹۰، به دست نیروهای آمریکایی بازداشت شدند، واشنگتن تقاضای ۲۸ تن از قربانیان خشونت و سرکوب را مورد بررسی قرار داد و از آن میان به ۱۱ نفر آنان پناهندگی داد ( در مقام مقایسه، ۷۵ هزار مجوز به ۷۵ هزار کوبایی داده شد). در فاصله زمان کوتاه و دمکراتیک ریاست جمهوری آریستید، که قول به

تخفیف اساسی در خشونت و سرکوب داده بود، سیل پناهجویان ۵۰ برابر افول نشان داد ولی با این وجود ۲۰ تقاضا مورد قبول قرار گرفت. پس از کودتای نظامی، زمانی که ترور حاکم شد، شرایط دوباره به حالت «عادی» بازگشت (۲۲).

از بیم آنکه مخالفت‌ها تحمیل محاصره را مشکل گرداند، دولت کلینتن از دیگر کشورها تقاضا کرد که برای پذیرش پناهندگان به ایالات متحده کمک کنند. وحشت از چین هجومی، که توجیه کننده دخالت نیروهای نظامی شد، اساسی‌ترین مشکل «امنیت ملی»، زمینه ساز یک مشاجره شد؛ در بحث، تانزانیا به دست فراموشی سپرده شد، نامزد منتخبی که پیشتر صدها هزار پناهنده روندایی را پذیرا شده بود، در این مورد روی ایالات متحده بی‌چاره را زمین نیانداخت.

در بی ارزش انگاشتن اصل ۱۴ هیچ نوع پنهان کاری وجود ندارد: در باره سخت‌گیری‌های اخیر در قوانین مهاجرت، در صفحه اول نیوز آو رکوردز (News of Records)، مقاله‌ای وقایع را گزارش داده و تحلیل می‌کند: اگر به نسبت کوبایی‌ها، ویتنامی‌ها، کوییتی‌ها و برخی دیگر تعداد خیلی السالوادوری قادر به کسب پناهندگی شده‌اند، به این دلیل است که ارتشی که آنان را به تبعید فرستاد با پول و تجهیزات ایالات متحده آمریکا بنیاد گذاشته شده بود. با وجود آنکه جنگی که از ۱۹۷۹ تا ۱۹۹۲ به طول انجامیده، بیشتر از ۷۰ هزار کشته به جای گذاشته، قانون جدید بسیاری از آنان را اخراج خواهد کرد. ارتشی که به دست آمریکایی‌ها مجهز شده و واحدهای

مرگ که از آن مشتق شده‌اند، تمام این جمعیت را مجبور به فرار به آمریکا کرده‌اند (۳۴).

همین استدلال شامل حال تمامی پناهندگان جنگهای تروریستی است که به وسیله واشنگتن در منطقه تأمین هزینه می‌شوند.

از این رو تفسیر اصل ۱۴ بر پایه نگرشی ساده‌انگارانه استوار است: « قربانیان سزاوار» از حمایت آن برخوردارند؛ دیگران شایسته آن نیستند. این طبقه بندی‌ها از جانب بنگاه ترور و منافع قدرت تنظیم می‌شود. ولی واقعیت‌ها هیچ تأثیری بر نقش واشنگتن در جنگ مقدس برای جهان شمول نمودن اعلامیه جهانی، بر علیه تهدید تساهل‌گری نخواهد داشت. این نمونه شاهد این مدعا است که این تحلیل از قلم جورج اورول افتاده است: ضد و نقیض‌گویی، آنزمان که مفید تلقی شود، به سهولت تحمل می‌گردد.

از نظر طبقه بندی، اصول ۱۲ و ۱۴ حقوقی سیاسی و اجتماعی به شمار می‌روند. اعلامیه جهانی نوع دیگری را نیز به رسمیت می‌شناسد: حقوق اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی. اینان نیز عموماً در غرب نادیده گرفته شده‌اند. نماینده آمریکا در سازمان ملل جین کیرک‌پاتریک (Jeane Kirkpatrick) ( آنان را این چنین تبیین می‌کند « نامه‌ای به پاپا نوئل ... نه طبیعت، نه تجربه، نه احتمالات از این فهرست حقوق، که از هیچ گونه اجباری غیر از روحیه و تمایلات نویسندگان آن پیروی نمی‌کنند، حمایت نخواهند کرد». فرستاده آمریکا موریس آبرام، نماینده ایالات متحده در کمیسیون حقوق بشر

در سال ۱۹۹۰، با لحنی ملایم‌تر اعلام می‌کند، حقوق اجتماعی و سیاسی، بر خلاف اصول اعلامیه، باید « حق تقدم » می‌داشتند (۲۵).

آبرام موضع خود را در توضیح مخالفت واشنگتن در باره نظر سنجی جهانی در مورد حق طبیعی پیشرفت، که « حق طبیعی بهره‌وری افراد و گروه‌ها از توسعه اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی است که خود در به ثمر رسیدن آن نقش داشته‌اند، و در آن حقوق بشر و آزادی‌های اساسی می‌توانند تماماً به منصفه ظهور برسند » چنین بیان می‌کند. وی می‌گوید « توسعه يك حق طبیعی نیست ». واضح است که گزارش کمیسیون شامل جمع‌بندی‌هایی می‌شود که « به نظر مضحك می‌آید » مثلاً اجباری که می‌تواند « باعث تعلیق بازپرداخت وام و یا هزینه يك تونل، يك خط آهن و یا يك مدرسه » به بانک جهانی شود. يك چنین عقایدی برای آبرام فقط « قالب‌هایی است برای خوابهای آشفته و امیدهای ناهماهنگ ... این ها ترغیب‌هایی خطرناک را به نمایش می‌گذارند (۲۶) ».

پس می‌توان اشتباه اساسی در « به اصطلاح حقوق طبیعی توسعه » را که نظریه آبرام برای ما به عنوان تأییدی ضمنی بر اصل زیر است، درک کرد:

هر انسانی حق دارد که از يك سطح زندگی کافی برای تأمین بهداشت خود، آسایش خود و خانواده‌اش، خصوصاً از نظر تغذیه، پوشش، مسکن، خدمات پزشکی و در صورت لزوم از خدمات اجتماعی بهره‌مند شود؛ هر انسانی حق دارد که در صورت بیکاری، بیماری، معلولی، از دست دادن همسر،

سالخوردگی و در دیگر موارد از دست دادن امکانات معیشت در پی شرایطی که خود در به وجود آوردن آن دخیل نبوده، از امنیت برخوردار شود.

اگر حق طبیعی به توسعه وجود ندارد، اصل ۲۵ اعلامیه جهانی حقوق بشر که در بالا از نظرمان گذشت، نیز يك «قالب تهی» بیش نیست، و حتی احتمالاً «ترغیبی خطرناک» است؛ اصول آن نمی‌تواند پایدار گردد و حقوقی که عنوان می‌کند پوچ و باطل است (۲۷).

ایالات متحده آمریکا، با اعمال وتویی يك جانبه بر اعلامیه حق طبیعی به توسعه، همزمان با اصل ۲۵ اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز مخالفت کرده است.

در ثروتمندترین کشور جهان، جایی که فقر، خصوصاً نزد کودکان، ۲ برابر از دیگر کشورهای صنعتی فراگیرتر است، ائتلاف وقت بر سر اصل ۲۵ بیهوده است. در سال ۱۹۹۵، پس از چهار سال رشد مداوم اقتصادی، از ۴ کودک يك تن زیر خط فقر زندگی می‌کند، نسبتی که بیش از دیگر جوامع صنعتی است (۲۸)، هر چند که کشور بریتانیای کبیر، بر اساس گزارش مطبوعات، زیاد هم از او دور نیست «يك سوم نوزادان در فقر به دنیا می‌آیند»، «شرایطی که تقریباً از زمان انتخاب مارگارت تاچر سه برابر شده است»، دوره‌ای که «۲ میلیون کودک انگلیسی به دلیل نبود تغذیه مناسب دچار نقصان رشد شده‌اند». برنامه‌های دولت تاچر مسیر پیشرفت‌های به دست آمده را وارونه کرده و بیماری‌های ریشه‌کن شده اطفال دوباره سر بر آورده‌اند. در طول این مدت زمان، بودجه عمومی به پروژه‌های غیرقانونی در

ترکیه و در مالزی برای توسعه فروش شرکت‌های تولید کننده سلاح که از جانب دولت یارانه دریافت می‌کردند، اختصاص یافته است (۳۹). در هماهنگی کامل با آموزه « داد و ستد کاملاً آزاد » تاچری، هزینه‌های عمومی، پس از ۱۷ سال در حدی قرار می‌گیرند که در هنگام صعود بانوی آهنین بر مسند قدرت قرار داشتند (۴۰).

تحت نظامی مشابه، در ایالت متحده، در سال ۱۹۹۰، ۲۰ میلیون اتباع کشور، از گرسنگی رنج می‌برند، رشدی ۵۰ درصدی نسبت به سال ۱۹۸۵ (قبل از پس‌روی اقتصادی ۱۹۹۱) که شامل ۱۲ میلیون کودک محروم از تغذیه کافی برای تأمین رشد طبیعی است. در ثروتمندترین شهر جهان با حضور ۴۰٪ از کودکان که زیر خط فقر زندگی می‌کنند و چنین آمار مرگ و میر اطفال، ایالات متحده در صف آخر کشورهای صنعتی جهان، هم‌رتبه با کشور کوبا قرار می‌گیرد که در آمد سرانه‌اش فقط به ۵٪ در صد در آمد سرانه همسایه بزرگش می‌رسد (و از حملات تروریستی متعددی از طرف این هیولا صدمه فراوان دیده، بدون آنکه جنگ اقتصادی طولانی و وحشتناک را فراموش کنیم (۴۱)).

باوجود امکانات فوق‌العاده، ایالات متحده با رد ماده ۲۵، در رأس این تساهل‌گرایی قرار گرفته، جهان شمول بودن اعلامیه جهانی را مردود می‌داند. چنین ارزش‌هایی بنیادهای پولی جهانی را که وسیعاً به وسیله ایالات متحده کنترل می‌شود، هدایت می‌کنند. فیلیپ آلستون (Philip Alston)، رئیس کمیسیون حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگ در سازمان ملل، هنگام



گشایش جلسات مخالف (Contre session) در شهر وین با حفظ ادب می‌گوید که بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول « تأثیری بی‌اندازه شوم بر حقوق بشر داشته‌اند ». و نوری عبدالرزاق، عضو سازمان همبستگی ملت‌های آفریقا-آسیا اضافه می‌کند: « همانطور که به صورتی حزن‌انگیز شنیدیم، سیاست‌های بنیادهای مالی جهانی در ایجاد فقر شگفت‌انگیز ملت‌های جهان، تخریب محیط زیست آنان و زیر پای گذاشتن حقوق اساسی آنها، تشریک مساعی دارند ».

در مقابل چنین تخلفات از اصول اعلامیه جهانی، مطرح نمودن این امر که کوچکترین تلاشی برای به ارزش گزاردن آنها صورت نمی‌گیرد، شاید بی‌فایده باشد. یونیسف (UNICEF) تخمین می‌زند که هر ساعت هزار کودک از امراضی که به آسانی قابل مداوا هستند می‌میرند، و بیش از دو هزار زن در طول بارداری، یا هنگام زایمان فوت کرده یا به دلیل کمبود کمک‌های ابتدایی از عوارض پایدار رنج می‌برند. یونیسف تخمین می‌زند که برای تأمین خدمات اولیه اجتماعی، یک چهارم هزینه‌های نظامی کشورهای صنعتی- یعنی ۱۰٪ هزینه‌های نظامی آمریکا کفایت خواهد کرد. اگر همانطور که مشاهده کردیم، ایالات متحده « کشورهای در حال رشد » را مجبور به تسلیح می‌کند، بودجه نظامی خود او از دوران جنگ سرد دست نخورده باقی مانده - و در حال افزایش است در حالیکه هزینه‌های اجتماعی دفعتهاً سقوط کرده (۴۲). به همین نسبت، در سالهای ۹۰ شاهد کاهش کمک‌های خارجی آمریکا بودیم، که پیش از آن نیز در میان ملل صنعتی پایین‌ترین رتبه را داشته و اگر اسرائیل، بهره‌ور اصلی، را کنار بگذاریم تقریباً به صفر رسیده است (۴۲). لئوناردو دسپوی (Leonardo Despouy) در «گزارش نهایی» خود به کمیسیون

حقوق بشر سازمان ملل، فقر عمیق ( تعریف شده از جانب سازمان بهداشت جهانی) را به عنوان کشتار کننده واقعی و اصلی ترین علت بدبختی در جهان معرفی می کند: " هیچ فاجعه دیگری با قحطی که در طول دو سال بیشتر از دو جنگ جهانی قربانی به جای گذاشته، قابل قیاس نیست". دسپوی گوشزد می کند، بهره‌وری از يك سطح زندگی کافی برای تأمین بهداشت و معاش در اصل ۲۵ اعلامیه جهانی تصریح شده است، همانطور که در عهدنامه بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی " که با تشدید ویژه حمایت افراد در برابر قحطی را به عنوان حقوقی اساسی" معرفی می کند(۴۴). ولی در دورنمای تساهل‌گری غرب، این اصول حتی اگر به تأیید رسیده باشند، حق مطرح شدن ندارند.

قرائت‌های متفاوت دیگری نیز از اصل ۲۵ وجود دارد. کشورهای جهان سوم که در جستجوی راه‌حلهایی برای " جلوگیری از سرازیر شدن مواد خطرناک" به جانب کشورهای فقیر بودند، نگران از این مهم که " تخلیه (Dumping) تولیدات و زباله‌های سمی حقوق طبیعی آنان را به زندگی و به بهداشت"، آنچنان که اعلامیه جهانی حقوق بشر به رسمیت شناخته است، "به خطر انداخته"، در مقابل کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد، زنگ خطر را به صدا در می‌آورند. بازرس سازمان ملل تأیید می‌کند که کشورهای ثروتمند " مقادیر متناهی زباله‌های مسموم " به جهان سوم، و اخیراً، به کشورهای سابق اتحاد شوروی سرازیر کرده‌اند. این گزارش بازتابی در روزنامه‌ها می‌یابد که بر اساس آن " این اطلاعات نشان می‌دادند که حقوق طبیعی به زندگی و به بهداشت عمیقاً پایمال شده و باعث بروز بیماری‌های

جدی، چه جسمی و چه روحی، حتی مرگ و میر گشته.» بر پایه گزارش بازرس سازمان ملل این اطلاعات محدود باقی مانده‌اند، چرا که از جانب « شرکت‌ها و کشورهای ذکر شده همکاری بسیار کمی صورت گرفته» و سازمان ملل که در حال بررسی تعلیق مأموریت اوست کوچکترین همکاری با وی نکرده است(۴۵).

ماده ۲۲ اعلامیه جهانی حقوق بشر تصریح می‌کند:

هر فرد انسانی حق بر خورداری از کار، انتخاب آزادانه کار، شرایط عادلانه و رضایت بخش کار و حمایت در هنگام بیکاری را دارد؛  
همهٔ ابناء بشر بدون هیچ تبعیضی حق برخوردار از حقوق مساوی برای انجام کار مساوی را دارند؛  
هر کسی کار کند حق برخوردار از حقوقی عادلانه و رضایت‌بخش دارد که برای او و خانواده‌اش گذرانی شایسته‌شان و منزلت انسانی تأمین کند و در صورت لزوم به صورت مختلف با تأمین‌های اجتماعی کامل گردد.  
( بهتر آن است که بر چگونگی عملکرد واشنگتن در احترام به اصل آخر وقت زیادی صرف نکنیم)

ماده ۲۲ با این کلمات پایان می‌یابد:

هر انسانی حق دارد که با همراهی دیگران اتحادیه پایه‌گذاری کند و برای حمایت از منافع خود به اتحادیه‌ها بپیوندد.

به صورتی صوری این حقوق در ایالات متحده به رسمیت شناخته شده است ولی سازوکارهای (Mecanismos) متعدد حقوقی و اداری به صورتی اعمال می‌شوند که هر چه بیشتر مرعوب و منکوب گردند. در پایان دوره پیروان پرزیدنت ریگان، کشور آنقدر به بیراهه افتاد که سازمان جهانی کار، که منتقد ضعیف قدرت‌های بزرگ است، در پی شکایت سندیکای AFL-CIO در مورد استخدام " کارگران جایگزینِ دائمی " - که در واقع شکنندگان اعتصاب‌ها هستند، به صورتی علنی به آمریکا تحکم کرد که به قوانین بین‌المللی احترام بگذارد (۴۶). هیچ کشوری به جز آفریقای جنوبی، این شیوه‌ها را که تأثیر اصل ۲۲ را منتفی می‌کرد، تحمل نکرده است، و از زمانی که تغییراتی در این منطقه به وجود آمده، ایالات متحده در این زمینه در " انزوای درخشان " خود تنها مانده، هر چند که هنوز درسهای زیادی باید از کارفرمایان انگلیسی فراگیرند که بهترین راه را کارمزدهای گزینشی یافتند که مشوق کارگران در رد سندیکا و ملغی نمودن عهدنامه‌های اجتماعی شد (۴۷).

بیزنس ویک (Business Week)، برخی سازوکارها که اصل ۲۲ را ناکارآمد می‌کنند، این چنین از نظر می‌گذارند و می‌نویسد که از آغاز سالهای ریگان " صنایع آمریکا با اخراج هزاران کارگری که حقوق پیوستن و سازمان یافتن سندیکایی را اعمال کرده بودند، یکی از مؤثرترین جنگهای ضد-سندیکایی تاریخ را پیش رانده است."

در اواخر دهه هشتاد در یک سوم انتخابات سندیکایی اخراجهایی غیر قانونی

صورت گرفته ( این مقدار پیش از این ۸٪ بود). کارگران اجازه حق استیناف ندارند و دولت ریگان تشکیلاتی اداری را که در رأس آن قرار گرفته، با بی‌اعتنایی به قوانین آمریکا و حقوق بشر تبدیل به دولت غول‌آسایی برای رفاه ثروتمندان نموده. این مجله تشریح می‌کند که هدف کارفرمایان همواره نابود کردن « حقوق تعیین شده کارگران آمریکا بر اساس اصل وارنر (Warner Act) در سال ۱۹۳۵» که به آنها امکان پیوستن به مجموعه جهان صنعتی را می‌دهد، هستند (۴۸). امری که پس از «پیمان جدید» (New Deal) [به وسیله پرزیدنت روزولت در سال ۱۹۳۶]، دنبال شده است، هر چند وقوع جنگ جهانی دوم به صورتی موقت آنرا معوق گذاشت، پس از صلح، با موفقیتی چشم‌گیر، با قدرت تمام به صحنه بازگشت (۴۹). نمایانگر این موفقیت را در واقعه‌نگارهای (Annales) سازمان جهانی کار در فصل امضاء معاهده‌های تأمین‌کننده حقوق کارگران می‌توان یافت: ایالات متحده در صف آخر جهان غرب ( درست قبل از السالوادور و لیتوانی) قرار دارد، و این کشور حق به اتحادیه را قبول ندارد، حتی معاهده‌هایی ابتدایی که کار اطفال را قانون‌مند می‌کنند (۵۰)!

کمیته حقوقی حقوق بشر گوشزد می‌کند که « ایالات متحده در مقابل سازمان جهانی کار، ۹۲،۶ میلیون دلار بدهی معوقه دارد»، به این وسیله عملکرد سازمان را مختل کرده است. اگر تمایل واشنگتن به افزایش این بدهی عملی گردد « کمک‌هایی که سازمان جهانی می‌تواند ارایه دهد به همان نسبت کاهش خواهد یافت» و اصل ۲۲ از این رهگذر در سطح جهانی تأثیر منفی خواهد پذیرفت (۵۱). این مبلغ قسمت ناچیزی از کل بدهی عظیمی است که ایالات متحده با زیر پا گذاشتن تمام عهدنامه‌ها از ادای آن سرباز می‌زند، و فقط در

برابر سازمان ملل به ۱۲۰۰ میلیون دلار بالغ می‌گردد. کوفی عنان دبیر کل سازمان ملل [ در سال ۱۹۹۸ ] می‌گوید « اگر درها باز نگاه داشته شده صرفاً به این دلیل است که دیگر کشورها و نه صرفاً متحدان ناتو: در این میان کشورهای در حال توسعه چون پاکستان و حتی فی‌جی نیز دیده می‌شوند. با اعطای وام‌های بی‌بهره به وسعت زیادی کمبودهای آمریکا را جبران می‌کنند (۵۲)». چند هفته بعد، با تکرار عدم پرداخت بدهی‌ها، سنای آمریکا با ( ۹۰ رأی در مقابل ۱۰ رأی) تصویب کرد که سازمان ملل « باید از مشارکت ایالات متحده آمریکا سپاسگزاری کند»، تعهدات او را تخفیف دهد « و مبالغی که این کشور در حمایت از قطعنامه‌های شورای امنیت از اول ژانویه ۱۹۹۰ پرداخت کرده، به اطلاع عموم برساند (۵۲)».

این تهاجم غیر قانونی بر علیه سندیکاها، با زیر پا گذاشتن ماده ۲۲ اعلامیه جهانی حقوق بشر، نتایج سنگینی در تغییر مقررات بهداشتی و ایمنی در محیط کار به همراه آورد، مقرراتی که دولت ترجیح می‌داد رعایت نکند، وسیله ساز سوانح در محیط کار شد که به صورت چشمگیری در دوره حکومت ریگان افزایش یافت (۵۴). این تهاجم در وارد کردن خدشه به دموکراسی نیز سهمیم شد - چرا که ورود شهروندان کم درآمد به صحنه سیاست را با تسریع در روند نفی تعالی اندیشه و تضعیف همیاری، همدردی و دیگر ارزشهایی که در مرکز تفکر لیبرال اقتصادی قرار دارند، بدون آنکه آنقدرها هم با ایدئولوژی حاکمیت و امتیازات هماهنگی داشته باشند، تضعیف کرد. به شیوه‌ای ساده‌تر، وزارت کار آمریکا به نوبه خود تخمین می‌زند که ضعف سندیکاها تا حد زیادی نتیجه سقوط و یا تثبیت حقوق‌ها در دوران ریگان

است. روزنامه وال استریت جورنال در باره سقوط دستمزد، از اوج آن در سال ۱۹۸۵ تا مرحله امروزی، پایین‌ترین در میان کشورهای صنعتی ( به جز انگلستان ) اظهار می‌کند، «پدیده‌ای بسیار پر اهمیت که بسیار نیز بجا است» (۵۵).

آلن گرینسپن (Alan Greenspan)، رئیس بانک مرکزی، در گزارش خود در مقابل کمیته بانکی سنا، در مورد « رشد پیگیر اقتصادی» به دلیل نوعی « خویشتن‌داری غیر معمول در افزایش دستمزدها که به نظر نتیجه رشد عدم امنیت شغلی در میان کارگران است» ابراز خوشبینی کرد. در این عشق به جامعه مطلوب می‌توان دلیل دیگری، از جانب نسبی‌گرایان، برای رد ماده ۲۵ اعلامیه جهانی حقوق بشر و « حق طبیعی به امنیت » یافت. گزارش اقتصادی ریاست جمهوری برای سال ۱۹۹۷ از موفقیت دولت کلینتن ابراز خوشوقتی کرده و مزورانه با تکیه بر «تغییرات ایجاد شده در بازار کار و عملکرد آن»، به عنوان عاملی در « کاهش چشمگیر» دستمزدها که سلامت اقتصادی را پاس می‌دارند، یاد می‌کند (۵۶).

« توافق‌نامه‌های تجارت آزاد »- اسمی بسیار بی‌مسمی! از بندهایی حامی سیاست اقتصادی داخلی (Protectionistes) تشکیل شده است و فقط برای گمراه کردن افکار عمومی نام «توافق‌نامه» بر خود گرفته. آنان سهم خود را در این « کاهش‌های چشمگیر» به خوبی عطا کرده‌اند. برخی از سازوکارهای آنان در تحقیقی که به تقاضای دبیرکل سازمان کارِ نافتا (North America Free Trade Agreement)، عهدنامه تجارت آزاد آمریکای شمالی در سال ۱۹۹۴، «بر روی

تأثیراتی که تعطیل نابهنگام کارخانه‌ها، اصل آزادی اتحادیه‌ها و حق تشکل کارگران در سه کشور مربوطه، [کانادا، مکزیک، ایالات متحده]، می‌توانست داشته باشد»، تشریح شده است. این تحقیق از طرف نفتا در جواب شکایت کارگران مخابرات بر علیه اعمال غیر قانونی اسپرینت (Sprint) انجام شده است. شکایت از طرف کمیته آمریکایی روابط کاری مورد تأیید قرار گرفت، که بر اساس شیوه مرسوم، پس از سالها انتظار، مجازات‌هایی بی‌ضرر اعلام کرد. این گزارش که از طرف کیت برونفن‌برنر (Kate Bronfenbrenner) اقتصاددانی از دانشگاه کورنل (Cornell) تهیه شده بود، در کانادا و مکزیک اجازه چاپ یافت ولی دولت کلینتن آنرا به بهانه اینکه تأثیر مسلم نفتا بر شیوه شکستن اعتصابها را نشان می‌دهد، مسکوت گذاشت. نیمی از تلاشهای سازمان دهندگان سندیکاها با تهدید انتقال تولید به خارج تضعیف می‌شود: به طور مثال در مقابل کارخانه‌هایی که محل سازماندهی سندیکاها است اعلامیه‌هایی نصب می‌شود که بر روی آنان می‌توان خواند: «مشاغل به مکزیک منتقل شده». این تهدیدها را نباید ساده تلقی کرد: زمانی که یک حرکت سندیکایی با این وجود موفق به سازمان دهی می‌شود، کارفرمایان کل کارخانه یا قسمتی از آن را تعطیل می‌کنند. این نوع تعطیلی در شرکت‌های (شاخه سبک) (Mobiles) دو برابر بیش از شاخه سنگین چون راه و ساختمان است (۵۷).

چنین شیوه‌های عمل، که به وسیله مدارک نفتا و بسیاری دیگر مطرح شده، غیرقانونی است ولی، همانطور که دولت ریگان با صراحت عنوان کرد، این فقط «نکته‌ای جزئی» است که در برابر امتیازی که می‌توان در آن برای مانع‌تراشی



در مقابل حقوق سندیکایی رسمی، به شیوه‌ای که اصل ۲۲ به رسمیت شناخته- یا به صورتی محترمانه‌تر « ایجاد تغییرات در عمل بنیادها و بازار کار» که از برکت « عدم امنیت رو به تزاید شغلی » امکان « تحدید ارزشمند دستمزد» را در الگویی اقتصادی که با شدت از طرف بخش خصوصی ستایش و با غرور تمام به نام الگو به جهان واپس‌گرا ارایه می‌گردد، بسیار ناچیز است.

برای زیر پا گذاشتن تعهدات « دوری جستن از کسانی که قصد مانع تراشی در برابر اعلامیه جهانی را داشتند» [وارن کریستفر] به شیوه‌های دیگری نیز متوسل شده است. با راهی کردن زنان مستمند به بازار کار، محلی که آنان در زیر خط دستمزد قانونی، با بیمه‌های اجتماعی بسیار محدود به کار گرفته می‌شوند، متلاشی کردن نظام تأمین اجتماعی آمریکا را شتابی بازهم بیشتر می‌دهد. این عمل از طریق یارانه‌های دولتی که کارفرمایان را تشویق به گزینش آنان به جای کارگران رده‌های پایین می‌کنند، عملی شده. نتیجه سقوط دستمزدها است، با تمام نتایجی که به دنبال می‌آورد. تدبیر رو به رشد دیگر توسل به کار زندانیان در يك نظام کنترل شده اجتماعی است. به این ترتیب شرکت بوئینگ، که ( با بیش از ۶۰ سال کمک وسیع دولت ) انحصار تولید هواپیمایی کشوری را در دست دارد، فقط به انتقال کارگاههای تولیدی خود به کشور چین رضایت نمی‌دهد: آنها را هم چنین در زندان‌هایی که در حوالی دفاتر او در شهر سیاتل قرار دارند، مستقر می‌کند (۵۸). این نیروی کار در بند مزایای بزرگی دارد: با انضباط است، از طرف دولت تأمین مخارج می‌شود، از مزایای اجتماعی بی‌بهره است و «قابلیت انعطاف» دارد- به زبان

دیگر تا آنجا که نیاز احساس شود در دسترس است ... و در صورت عدم نیاز به دولت مسترد می‌گردد.

این نوع رویکرد به زندانیان تاریخچه‌ای طولانی دارد. در قرن نوزدهم رشد صنعتی جنوب شرقی ایالات متحده تا حد زیادی وابسته به کار اجباری زندانیان (سیاهپوست) بود که به بالاترین قیمت اجاره داده می‌شدند. سالها پس از لغو بردگی، این تدابیر تا حد زیادی پایه ساختار کشتزارهای جنوب را بازسازی کرده بود، ولی در این دوره در خدمت رشد صنعتی قرار داشت. این اعمال در طول دهه ۱۹۲۰ ادامه یافت - در می‌سی‌سی‌پی حتی تا سال ۱۹۴۰. صاحبان صنایع جنوب یاد آور می‌شدند که کار زندانیان " قابل اعتمادتر و مولدتر" است چرا که مشکلات عدم حضور در محل کار، نبود ثبات کاری، به هم چسبیدن " کلیه خطرها و ضررهای منتج از اعتصاب" وجود ندارد - مسایلی جدی که در آن دوره از طریق خشونت حل و فصل می‌شد، خشونت دولتی که تقریباً نهضت کارگری را به نابودی کشاند. دستمزد پایین زندانیان محکوم به اعمال شاقه، دستمزد دیگر کارگران را نیز پایین می‌آورد، و دفتر مرکزی معادن در ایالت آلاباما تخمین زده بود که " بدون تأثیر منفی کار زندانیان محکوم به اعمال شاقه بر دستمزدها، صاحبان معادن قادر به تحصیل سود مناسب نمی‌بودند (۵۹).".

امروزه در شرایطی که در حدی بی‌سابقه جمعیتی "بی‌مصرف" در گوشه زندانها افتاده، سر بر آوردن دوباره این سازوکارها به اندازه کافی طبیعی است.

تهدید بر علیه ماده ۲۲ محدود به ایالات متحده نمی‌شود: کنفدراسیون بین‌المللی سندیکاهای آزاد نوعی « افزایش سرکوب سندیکاها در کشورها بی‌شماری» را گزارش می‌دهد در حالیکه « فقر و نابرابری در کشورهای در حال رشد رو به گسترش است، که به دلیل جهانی شدن نوعی وخامت پیوسته شرایط کاری ایجاد شده و سرمایه گزاران مشتاق برای منافع سریع و آنی را به خود جذب می‌کند»، در حالی که دولت‌ها « بیشتر از آنکه تحت تأثیر رأی‌دهندگان خود باشند، تحت فشار محافل مالی قرار دارند» - در هماهنگی با « نظر موافق واشنگتن» (۶۰). بر خلاف آنچه غالباً تصور می‌شود این امر نه فرایند « قوانین اقتصادی» است و نه نتیجه «تصمیم‌گیری آنچه خرد اسرارآمیز و بی حد و مرز داد و ستد آزاد به حساب می‌آید (۶۱)». این انتخابی است عمدی از سیاستی که پیرو آموزه داد و ستد آزاد کاملاً واقعی است، که در طول مدت زمانی به مرحله اجرا گذاشته شده است، یا همانطور که روزنامه‌های تجاری عنوان می‌کنند، « انقیاد کار به دست سرمایه» (۶۲).

بی‌ارزش انگاشتن موارد اجتماعی- اقتصادی اعلامیه جهانی آنقدر عمیق است که زمانی که روزنامه‌ای به دولت نوپای کارگری در بریتانیا برای انتقال فشار مالیاتی از دوش شرکت‌های بزرگ به طبقه متوسط و کارگران تبریک می‌گوید، هیچ مشکل واقع‌بینانه‌ای مشاهده نمی‌شود، تصمیماتی که « این کشور را در مقایسه با فرانسه و آلمان در رده پایین‌تری قرار می‌دهد (کشورهایی که هنوز سندیکاهایی پیگیر دارند) و شرایط کندشونده سرمایه‌گزاری و یک نظام پرخرج بیمه‌های اجتماعی ایجاد کرده‌اند (۶۳)». «کشورهای» صنعتی هیچگاه بر علیه سوءتغذیه کودکان، سوددهی‌های عظیم و اضافه حقوق‌های سرسام آور

کادرهای بالا ( خانم تاچر با دوبرابر کردن حقوق آنان همکاران آمریکایی را به رتبه دوم تنزل داد (۶۴) ) مبارزه نمی‌کنند، چرا که «توافقی عمومی و ضمنی» می‌گوید که یک «کشور» به معنای «شرکت‌های مهم است» و به همین صورت با برخی توافقات عقیدتی مشخص در مورد سلامت اقتصادی – ادراکی که از نظر فنی به شیوه‌ای بسیار گنگ با سلامت ( اقتصادی، اجتماعی و حتی بهداشتی) یک ملت عجین شده است.

امکان حذف حقوق زاید، ولی تضمین شده از جانب اعلامیه جهانی، می‌بایستی به وسیله معاهده چند جانبه در مورد سرمایه‌گزاری، که از ماه می ۱۹۹۵ از طرف OCDE (Organisation de Cooperation et de Developpement Economique) به صورتی فعال تهیه شده بود، بینهایت سهل و آسان گردد. اگر چرک‌نویس طرح‌های اولیه به مرحله نهایی بیانجامد، جهان می‌باید در «دام» عهدنامه‌هایی که قابلیت اراییه ابزارهایی بازهم قوی‌تر به مخالفان برنامه‌های اجتماعی داشته باشد، صحنه سیاسی دمکراتیک را محدود کند و قدرت تصمیم‌گیری را به صورتی یک‌پارچه و بی‌سابقه در دست جباران بخش خصوصی، صاحبان قدرت‌های گسترده دخالت بر بازار قرار دهد (۶۵). تلاش‌های آنان در OMC از طریق اعتراضات «کشورهای در حال توسعه» که به هیچ عنوان پذیرای نقش علی‌البدل شرکت‌های بزرگ خارجی نیستند، به بن بست کشید، ولی الگوی OCDE می‌تواند موفقیت بیشتری داشته و به عنوان عملی انجام شده، با نتایجی که می‌توان متصور شد، به جهانیان معرفی گردد. به غیر از مورد کشور کانادا، کلیه این امور با پنهان کاری کامل انجام شد، همان طور که سر آنتونی میسون (Sir Anthony Mason)، رئیس سابق دیوان عالی کشور

استرالیا می‌گوید، که دولت متبوع خود را به جرم پنهان نگاه داشتن مذاکراتی در مورد " توافقی که در صورت امضاء می‌تواند تأثیرات بسیار وسیعی بر استرالیا داشته باشد"، محکوم می‌کند (۶۶). محافل مالی از نخستین مراحل در جریان بودند ولی کنگره آمریکا و مردم دور نگه داشته شدند - به نظر به صورتی عاقلانه، زمانی که عکس‌العمل‌های مردم در مقابل این گونه سازش‌ها که معمولاً از طرف رهبران سیاسی و ارباب جراید که " به افکار عمومی شکل می‌دهند" تایید می‌گردد، مشاهده می‌شود (۶۷).

تردید در حقوق تضمین شده در اعلامیه جهانی از طرف آمریکا برخی اوقات اظهار می‌گردد (۶۸) ولی، در زیر بهمنی از خودستایی‌ها، موضوع اغلب اوقات نادیده گرفته شده و درک نمی‌گردد. چند نمونه عنوان می‌کنیم:

باربارا کراسِت (Barbara Crossette) فرستاده ویژه تایمز (Times) می‌گوید: " يك كنفرانس جهانی در مورد حقوق بشر در سال ۱۹۹۲ در وین برگزار شد، ولی هر نوع پیشرفتی در این زمینه از طرف ملت‌های وحشتزده و نگران جهان سَوم طرد شد." دیپلمات‌های آمریکایی " در مقابل عدم قبول کشورهای متعدد در اتخاذ مشی ثابت‌قدمانه در مورد حقوق بشر رنجیده" خاطر شدند، با وجود آنکه " دیپلمات‌ها تأیید می‌کنند که بررسی عینی تجاوزات، به صورتی تك به تك، امروز که جنگ سرد پایان یافته و کشورهای در حال توسعه، سابقاً حمایت شده از طرف اتحاد شوروی، از این پس از تأیید قطعنامه‌های معمول در محکومیت غربی‌ها به صورت عمومی و بالاخص آمریکا، یا اهدافی چون اسراییل و رژیم نژادپرست آفریقای جنوبی خودداری می‌کنند،

آسانتر است.» با این وجود و « با وجود تمامی ملت‌هایی که به تأیید ایده حقوق بشر در منشور اعلامیه جهانی و بقیه قضایا تظاهر می‌کنند»، پیشرفت در این مورد سخت و دشوار باقی مانده. ولی مادالین آلبرایت (Madeleine Albright)، سفیر وقت در سازمان ملل و وزیر امورخارجه فعلی، می‌تواند تأیید کند که این چنین نیست (۶۹). در روز گرامیداشت حقوق بشر، سرمقاله نویسن نیویورک تایمز کشورهای آسیایی را برای رد کردن اعلامیه جهانی و تقاضای این « که نیازهای ابتدایی‌تر چون مسکن، خوراک، سوادآموزی و خدمات پزشکی مورد توجه قرار گیرند، مورد شماتت قرار می‌دهد (۷۰) - با وجود آنکه در مطابقت کامل با اعلامیه جهانی است! به نظر نتیجه‌ای از این استدلال به دست نخواهد آمد: اگر ایالات متحده برخی اصول اعلامیه جهانی را رد می‌کند، این اصول تأثیر خود را از دست می‌دهند؛ کشورهای آسیایی با حمایت از همین اصول در واقع کل اعلامیه را مردود می‌کنند...

ست فوزون (Seth Faison) این تأکید را که بر اساس آن « حقوق بشر شامل مسکن و خوراک» می‌شود به زیر سؤال می‌کشد، تأکیدی که با پیش‌نهادن تضاد مابین تکیه آمریکا بر حقوق فردی و موضع چین که بر اساس آن نیک بختی عمومی بر حقوق فردی رجحان دارد « راه بندی پایدار در روابط دیپلماتیک چین-آمریکا» ایجاد می‌کند. چین « حق خوراک، پوشاک، مسکن، سوادآموزی، کار و استراحت، و حقوق مساوی را» مطالبه می‌کند همراه با انتقاد از آمریکا برای عدم حمایت از این حقوق که به صورتی روشن در اعلامیه جهانی عنوان شده‌اند و نیستند مگر ... همین حقوق فردی پایمال شده از جانب آمریکا (۷۱).

به دنبال حرکت‌های مردمی در سالهای ۱۹۶۰، کنگره آمریکا برای ارایه کمک‌های نظامی و اعطای امتیازات تجاری شرایطی را تحمیل کرد که حقوق بشر را مد نظر قرار می‌داد، به این ترتیب کاخ سفید مجبور به یافتن راه‌هایی برای فرار از آن‌ها شد. در دوران ریاست جمهوری ریگان، با اعلامیه‌های پرطمطراقِ باشکوهی در مورد «بهبود» رفتار آدمکشان و شکنجه‌گران در کشورهای دست‌نشاندهٔ مورد اشاره، این امر به نوعی مضحکه تبدیل شده بود و کنایه‌های سازمان‌های بشردوستانه را برانگیخت بدون آنکه تغییری در سیاست ایجاد کند. بدترین نمونه‌ها، که به سختی می‌توان جرأت اشاره به آنها را داشت، کشورهای وابستهٔ آمریکای مرکزی است. البته اگر فهرست بهره‌مندان از کمک‌های آمریکا را از بالا به پایین بررسی کنیم برخی نمونه‌ها کمتر مشکل سازند. عمده‌ترین سازمانهای بشر دوستانه اغلب «استفادهٔ منظم، به وسیلهٔ اسرائیل، از شکنجه و بدرفتاری در مورد زندانیان فلسطینی(۷۲)» را همچنان که اعدامهای فرا-حقوقی، قانونی نمودن شکنجه، حبس‌های غیرقانونی - تا ۹ سال برای زندانیان دزدیده شده از لبنان - که هم اکنون از طرف دیوان عالی قضایی اسرائیل «قانونی» اعلام شده‌اند گویا که در صورت گروگان‌گیری(۷۳) وسیلهٔ استرداد تلقی می‌شوند، همچنان سواستفاده‌ها بیشمار دیگر را محکوم کرده‌اند. پس کمک آمریکا به اسرائیل بر اساس قوانین ایالات متحدهٔ آمریکا کاملاً غیرقانونی است، همچنان که عفو بین‌الملل و سازمان ناظر حقوق بشر (Human Rights Watch) نشان داده‌اند - همانقدر که کمک به مصر، ترکیه، کلمبیا و برخی دیگر از بهره‌مندان نورچشمی دیگر(۷۴). عفو بین‌الملل در گزارش سالانهٔ خود در مورد کمک آمریکا و حقوق بشر عنوان می‌کند که یکبار

دیگر « در سراسر جهان، این خطر وجود دارد که به دست دولت‌ها و یا گروه‌های سیاسی، هرروز، یک مرد، یک زن، یک کودک کوچ داده شوند، شکنجه گردند، کشته شوند یا ناپدید گردند و ایالات متحده آمریکا بتواند در اکثر مواقع مورد شماتت قرار گیرد»؛ این اعمال رایج، « قوانین [کنگره آمریکا] را که کمک ایالات متحده را وابسته به احترام به حقوق بشر کرده است، علناً به مسخره گرفته‌اند (۷۵)». چنین جبهه‌گیری‌هایی در احترام به «توافق ضمنی و عمومیت یافته‌ای» که، رعایت احترام به قوانین را فقط در صورتی که منافع قدرت حاکم ایجاب کند، الزامی می‌داند، هیچ‌گونه عکس‌العملی به دنبال نمی‌آورد.

ایالات متحده به صورتی مداوم به مجازات‌هایی، فرضاً برای سرکوب تخلفات از حقوق بشر یا در جهت تضمین الزام‌های امنیت ملی، متوسل می‌شود. از پایان جنگ جهانی دوم، از ۱۱۶ تصمیم مجازات‌های مقرر شده، ۸۰٪ آنها با ابتکار ایالات متحده اتخاذ شده، و برخی، چون مجازات‌هایی که کوبا را از سال ۱۹۶۱ هدف قرار داده از سخت‌ترین مجازات‌ها هستند و از طرف جامعه جهانی محکوم شده‌اند (۷۶). در آغاز سالهای ۷۰، برنامه‌های مردمی پارلمانی برخی اوقات تقاضای مجازات‌هایی بر علیه بدترین متخلفان می‌نمودند، و خارج از جهان شوروی، آفریقای جنوبی در آن دوره هدف اصلی بود. فشارهای وارده از طرف تمامی جهان تأثیراتی داشت: در سال ۱۹۷۶، مجمع عمومی سازمان ملل از صندوق بین‌المللی پول (FMI) تقاضای «تعلیق اعتبارات این کشور» را نمود. فردای آنروز، با ابتکار ایالات متحده و بریتانیای کبیر، آفریقای جنوبی از (FMI) بیش از مجموعه کشورهای آفریقای سیاه اعتبار دریافت کرد – و



بیش از هر کشوری در دنیا به جز مکزیک و انگلستان. دولت جدیداً منتخب کارتر، (بی نتیجه) سعی نمود که تلاشهای کنگره آمریکا را که تمایل به تحمیل شرایط انسان دوستانه در ازای تأمین هزینه‌های ژوهانسبورگ به وسیله (FMI) داشت، متوقف کند. این دولت با استفاده از بهانه‌هایی ساختگی از اعطای وام به ویتنام جلوگیری نمود (۷۷). پس از تأخیرهای فراوان و تعلیق‌های زیاد، مجازات‌ها نهایتاً در سال ۱۹۸۵ (با وجود وتوی ریگان) اعمال شدند، ولی دولت آمریکا با دوز و کلک "راههای فرار مهمی" که اجازه افزایش ۴۰٪ صادرات آمریکا بین سالهای ۱۹۸۸ و ۱۹۸۵ و پس از سقوطی اولیه ۱۴٪ افزایش واردات [از آفریقای جنوبی را] در سال ۱۹۸۸، تأمین کرد. "تأثیر اصلی اقتصادی، نهایت امر به نوعی سقوط سرمایه‌گذاری و تقلیل شمار شرکت‌های خارجی محدود شد (۷۸)."

نقش مجازات‌ها به شیوه‌ای گویا در مورد سخن‌گوی "دوازده مرد خبیث"، اندونزی نمایان شده است. پس از سقوط یک سری عملیات وسیع سیا (CIA) برای تحریک شورشی در سال ۱۹۵۸، ایالات متحده برای خلاصی از شر دولت سوکارنو متوسل به شیوه‌های دیگری شد. کمک آمریکا معلق شد، به غیر از همکاری نظامی - شیوه معمول برای تحریک یک کودتای نظامی، که در طول سال ۱۹۶۵ که رژیم سوهارتو نیم میلیون دهقان بی زمین را قتل عام می‌کرد، به وقوع پیوست. این مسئله نه محکومیتی از جانب کنگره به همراه آورد نه آمریکا کمک چشم‌گیری به قربانیان کرد. کاملاً بر عکس، قتل عامی (که سیا آنرا با قتل عام‌های استالین، هیتلر و مانو مقایسه می‌کند) در طول یک اپیزود (Episode) رسواکننده که شایسته است آنرا فراموش کنیم یک هیجان

بی‌پرده و علنی به ارمغان آورد (۷۹). بانک جهانی با شتاب اندونزی را به سومین مشتری خود تبدیل نمود، و ایالات متحده، و در پی او دیگر کشورهای غربی، نیز از او پیروی کردند.

در طول مدت زمانی که دولت جدید یکی از سیاه‌ترین پرونده‌های تاریخ تجاوز به حقوق بشر را کامل می‌کرد، نه حتی در طول تجاوز او به تیمور شرقی - که هنوز، به درستی، قسمتی از ادبیات " دخالت‌های انسان دوستانه" به شمار نمی‌رفت، هیچ‌گونه مجازاتی پیشنهاد نشد، چرا که هیچ دخالتی برای گذاردن نقطه پایان به حمایت نظامی و دیپلماتیک تعیین کننده ایالات متحده و هم پیمانانش لازم تشخیص داده نشد. این امر کنگره آمریکا را پس از قتل‌عام دیلی (Dili)، در سال ۱۹۹۱ از ممنوع کردن تعلیم نیروهای اندونزیایی، باز نداشت. دنباله داستان تصویر همیشگی را دنبال کرد: پس از آنکه با دقت نظر سالروز تجاوز اندونزیایی‌ها مشخص شد، وزارت امور خارجه کلینتن اعلام کرد " عمل کنگره اندونزی را از ارایه تعلیمات نظامی به نیروهای خود، به خرج خود، منع نمی‌کند" : این کشور در نتیجه می‌تواند ماورای ممنوعیت عمل کرده، شاید حتی با استفاده از یارانه‌هایی که واشنگتن از طرق مختلف در اختیار او می‌گذاشته است. این اعلامیه سروصدای کمی برانگیخت (۸۰). با وجود "مهر محرمانه" همیشگی، کنگره خشم خود را بیان کرده و تمایل خود را برای ممنوع کردن هر گونه تعلیم نظامی نیروهای اندونزیایی به وسیله کارشناسان آمریکایی تکرار می‌کند: یکی از اعضاء کنگره، بی‌آنکه هیچ تأثیری به جای گذارد اعلام می‌کند: " ما نمی‌خواهیم که کارمندان دولت آمریکا اندونزیایی‌ها را تعلیم نظامی دهند (۸۱)".

بریتانیای کبیر، ایالات متحده و برخی دیگر از قدرت‌ها، بیش از آنچه قصد مجازات یا حتی تحدید کمک نظامی داشته باشند، ترجیح دادند که با شرکت در جنایات اندونزی پول به جیب بزنند.

شقاوت‌ها و ترور در اندونزی بدون هیچ راه‌بندی ادامه می‌یافت، و همزمان کارگرانی که نصف دستمزد همکاران چینی خود حقوق دریافت می‌کردند به صورتی وحشیانه سرکوب می‌شدند. با تأیید دمکرات‌ها در سنا، کلینتون موفق به معلق نمودن محدودیت‌های مرتبط با عدم رعایت حقوق بشر و شرایط وحشتناک سندیکاها در اندونزی شد. زمانی که وی پایان این محدودیت‌ها را اعلام می‌کند، نماینده سندیکاها میکی کانتور (Mikey Kantor) به کشور خود " برای درایتش در قابلیت درک شرایط دیگر نقاط جهان و هماهنگ کردن قوانین و شیوه‌های عمل خود با آنها" تبریک می‌گوید - نوعی لفاظی بی‌مزه (۸۲).

مجازات‌ها بر علیه‌هایی نیز که به دنبال کودتای ۱۹۹۱ پس از ۷ ماه دولت منتخب دمکراتیک را سرنگون کرد به همین اندازه آموزنده بود. ایالات متحده از پیروزی آریستید نگران شده بود و به انتخاب شدن کاندیدای مورد نظرش مارک بازن (Mark Bazin)، کارمند رسمی بانک جهانی (که فقط ۱۴٪ آراء را به خود اختصاص داد) امیدوار بود. عکس‌العمل ایالات متحده کمک‌رسانی به مخالف آریستید و، همچنان که دیدیم برای اولین بار، پذیرش تقاضاهای پناهندگی بود ولی بدگمانی آمریکا در مورد ماده ۱۴ اعلامیه جهانی پس از آنکه کودتای نظامی حاکمیتی وحشیانه را از نو بنیان گذاشت و هزاران قربانی

گرفت، بازسازی شد. اتحادیه کشورهای آمریکایی اعلام محاصره دریایی کرد - فوراً به وسیله دولت جورج بوش (پدر) که شرکت‌های آمریکایی را از آن معاف کرد بی اثر شد - عملی که روزنامه‌ها به آن وسیله "ظریف‌تر نمودن مجازات‌ها" برای یافتن "راه‌هایی سریع‌تر برای خلاصی از پدیده‌ای که دولت بوش به آن نام (دولت غیر قانونی) در هایتی داده بود"، لقب دادند (۸۳).

تجارت آمریکا با این جزیره در سال ۱۹۹۲ شکوفا باقی ماند، با افزایش ۵۰ درصدی زمانی که کلینتون با پیشروی در زیر پای گذاشتن محاصره دریایی ارتباطی تنگاتنگ با یک مشت آدمکش و شکنجه‌گر را به خریدهای دولتی آمریکا نیز گسترش داد. غیر ممکن است دریابیم که تا چه اندازه این روابط تنگاتنگ بوده، چرا که دولت کلینتون از رایه ۶۰ هزار صفحه مدارکی که نیروهای آمریکایی، برای احتراز از "افشاگری‌های دست‌وپا گیر" در مورد اغماض‌های آمریکا در برابر این رژیم تروریست (به گفته سازمان ناظر حقوق بشر (۸۴) "Human Rights Watch")، خودداری می‌کند. پس از آنکه به مدت سه سال تشکیلاتی مردمی که رئیس جمهور آرستید را به قدرت رسانده بودند مورد سرکوب قرار گرفتند، پس از آنکه وی قول داد که برنامه فوق‌لیبرالی مخالف خود - "کاندیدای واشنگتن" را که در انتخابات شکست داده بوده شد، تصویب کند، وی اجازه یافت به وطن خود بازگردد.

مقامات رسمی وزارت دادگستری آمریکا بر ملا می‌کنند که دولت بوش و کلینتن با اجازه تحویل غیرقانونی نفت به دولت کودتایی هایتی و حامیان ثروتمند او، و اطلاع دادن به شرکت تکزاکو (Texaco) مبنی بر اینکه در صورت زیر پای گذاشتن دستور ریاست جمهوری در اکتبر ۱۹۹۱، که این

عمل را منع کرده است، او را مجازات نخواهند کرد، محاصره اقتصادی را ناکارآمد کرده‌اند. این اطلاعات، منتشر شده در فردای پیاده شدن نیروهای آمریکایی " برای بازسازی دمکراسی"، در سال ۱۹۹۴، به اطلاع مردم نرسید، احتمالاً آرشیوها را نیز مزین نخواهد کرد(۸۵). این مسایل از جمله تدابیر متعددی است که نیروهای مردمی هایتی را از حق اظهار نظر در باره "دمکراسی" خود باز داشته‌اند. دولت کلینتون با این تدابیر نمونه‌ای از "بازسازی دمکراتیک" ارایه داد، این گوهر "آموزه کلینتونی(۸۶)"، مورد تشویق همگان، به جز آنهایی که این گونه بهبود همه‌جانبه را تلاشی ماورای قدرت آمریکا می‌بینند، قرار دارد.

آنچه عنوان شد، به هیچ وجه، نمی‌بایست کسانی را که بر علیه " واقعیت‌های ناراحت‌کننده" واکسینه نشده‌اند، متعجب کند.

زمانی که روزنامه وال استریت جورنال (Wall Street Journal) در گزارش مجازات‌هایی که بر علیه نیجریه اعلام شده، چنین تیتیری می‌نویسد: " هیچ شانس برای به ثمر رسیدن مجازات علیه نیجریه وجود ندارد: برخلاف محاصره اقتصادی علیه آفریقای جنوبی، این یک می‌تواند بر غرب تأثیر منفی بگذارد(۸۷)"، واقع‌گرایی برتری خود را نشان می‌دهد. دولت‌ها فاقد اخلاق بشری هستند؛ فقط انسانها می‌توانند قواعدی اخلاقی بر قوی‌ترین بنیادها تحمیل کنند، سخنان زیبا به سلاح تبدیل می‌شوند - حتی سلاحهایی کشنده: جنگ اقتصادی که در طول سی و پنج سال ایالات متحده بر علیه کوبا به پیش می‌راند، تصویر کامل آن است. محاصره یکجانبه آمریکا علیه این کشور از

سال ۱۹۶۱ طولانی‌ترین محاصره تاریخ است. کاملاً بی سابقه است، چرا که حتی شامل مواد خوراکی و دارو نیز می‌شود. زمانی که سقوط شوروی هرگونه بهانه سنتی امنیتی را از میان برداشت و به هر گونه کمک از اردوگاه شرق پایان داد، جواب ایالات متحده آمریکا محکم‌تر کردن بازهم بیشتر محاصره بود، با اتکاء به بهانه‌های جدیدی که می‌توانسته اخم به ابروان جرج اورول بیاندازد: پیمان دمکراسی کوبا (Cuban Democracy Act) در سال ۱۹۹۲، پایه گذاری شده به وسیله دمکرات لیبرالها، که با پشتکار تمام از طرف رئیس جمهور کلینتون که در به ثمر رسیدن مجازات بر علیه جنایتکاران هاییتی خراب کاری می‌کرده، حمایت شده است. پس از يك سال تحقیق، سازمان آمریکایی بهداشت جهانی تصدیق کرد که تشدید آن زیان‌های «فاجعه آمیزی» به هزاران کودک کوبایی وارد آورده، باعث «کمبودهای غذایی جدی و آشفتگی‌های روانی» شده، و این که کمبود دارو، تدارکات و اطلاعات طبی باعث محنت اطفال شده است. محاصره، در ضمن، پیشرفت‌های حاصل شده در کوبا در زمینه آب آشامیدنی هم چنان که صنایع بیوتکنولوژیک پیشرفته را به نابودی کشانده است. این تأثیرات با تحمیل «پیمان دمکراسی کوبا» که تا ۹۰٪ مجوز فروش و اعطای کمک‌ها مواد غذایی و دارویی را تقلیل داد، باز هم شدیدتر شده است. «فقط از برکت حفظ يك نظام بهداشت عمومی، به وسیله دولت کوبا، که در جهان نمونه است، از يك فاجعه انسانی جلوگیری به عمل آمده (۸۸)».

هیچ کدام از این مسایل تخطی به حقوق بشر به حساب نمی‌آید، کاملاً بر عکس: نسخه‌ارایه شده در افکار عمومی ادعا دارد که این محدودیت‌ها

زیرپای گذاشتن حقوق بشر را مجازات می‌کنند ... در کوبا! این محاصره چندین بار از طرف سازمان ملل محکوم شده است. کمیسیون آمریکای لاتین حقوق بشر [Organisation des Etas d'Amerique Latine] محدودیت‌ها را در مورد مواد غذایی و دارویی که بر ضد قوانین بین‌المللی است، محکوم کرده است. گسترش اخیر محاصره بر اساس پیمان هلمز- برتن (Helms-Burton Act)، که نام « پیمان آزادی و دموکراسی کوبا » (Cuban Liberty and Democracy Act) را به خود گرفته، يك صدا به وسیله کمیسیون آمریکای لاتین حقوق بشر و بنیادهای حقوقی آن محکوم شده است.

دولت کلینتن در جواب می‌گوید که ارسال دارو اساساً ممنوع نیست؛ ولی از آن پیشگیری به عمل آمده چرا که شرایط بسیار پرهزینه و خطرناک حتی بزرگترین شرکت‌ها را نیز در مقابل خطر جریمه‌های عظیم و مجازات‌های زندان به دلیل آنچه واشنگتن تخلفات در زمینه «توضیح طبیعی» نام داده، دودل و مردد کرده است. این شرایط حتی تا حذف خطوط هوایی و دریایی و بسیج تمامی وسایل ارتباط جمعی پیش خواهد رفت ... و با وجود محاصره کامل که شامل تمامی مواد خوراکی می‌شود، چنین عنوان می‌گردد که «فروشندگانی دیگر در مکانی دیگر وجود دارند» (به قیمت‌هایی بسیار گران‌تر) برای آنکه تخلف آمریکا از حقوق بین‌الملل نمونه‌ای واقعی نباشد. در واشنگتن چنین عنوان می‌شود که ارسال دارو به کوبا «می‌تواند بر ضد منافع سیاست خارجی آمریکا تمام شود». زمانی که اتحادیه اروپا در برابر سازمان تجارت جهانی (OMC) در شکایت خود اعلام می‌کند که پیمان هلمز-برتن، با تمامی مجازات‌های ممکن بر علیه دیگر کشورها تخلفی از معاهده‌های تجاری

است، کلینتن حق قضاوت سازمان تجارت جهان را مردود می‌داند، همچنان که پیشینیان او نیز زمانی که دادگاه بین‌الملل شکایت نیکاراگوآ را بر علیه تحرکات تروریستی آمریکا و علیه جنگ اقتصادی غیر قانونی معتبر شمردند، آنرا رد کردند. کلینتن در جواب، از هر گونه وقاحتی فراتر می‌رود، و تا مرز محکوم کردن «حق‌ناشناسی کوبا» در رابطه با پیمان دمکراسی کوبا که فرضاً می‌بایست ... بهبودی در روابط آمریکا-کوبا ایجاد کند، پیش می‌رود (۸۹).

موضع رسمی واشنگتن این است که کوبا امنیت ایالات متحده را تهدید می‌کند، سازمان تجارت جهانی در نتیجه از دور خارج می‌شود: « سیاست دوجانبه از آغاز سالهای ۶۰ بر پایه این فرض استوار است که رژیم متخاصم در چند میل دریایی از مرزهای آمریکا وجود دارد و اینکه هر اقدامی که منجر به تقویت او گردد تخاصم وی، و همچنین اراده وی برای متزلزل کردن تمامی منطقه آمریکای لاتین را شدت می‌بخشد (۹۰)». این موضع به وسیله آرتور شلزینجر (Arthur Schlesinger) مورخ، علیرغم شرکت کامل او در سیاست کوبایی جان اف کندی، مورد انتقاد است. وی می‌نویسد « دولت کلینتن دلایل مجازات‌ها را درک نکرده است. کندی از نقش مخرب کوبا در نیم‌کره جنوبی و (ارتباط شوروی) او وحشت داشت. حال که این هردو از میان رفته‌اند، تاریخ مصرف سیاست ضدکوبایی فعلی سپری شده است (۹۱)».

در سال ۱۹۶۱، شلزینجر برای رئیس جمهوری جدید [کندی] خطر « به دست گرفتن زمام امور به دست ایده کاسترویی را» تشریح کرده است، وی



آنها خطری جدی می‌نامد «زمانی که»، در سراسر آمریکای لاتین، «تقسیم اراضی و دیگر ثروت‌های ملی به نفع طبقات ثروتمند تمام می‌شود». «فقرا و مستمندان با نمونه انقلابی کوبا تحریک شده، خواستار شرایط بهتر زندگی خواهند شد». شلرینجر به تهدید شوروی نیز اشاره کرده است: «در طول این مدت، شوروی در پشت صحنه انتظار می‌کشد، وامهایی پیشنهاد می‌کند و خود را به عنوان نمونه‌ای معرفی می‌کند که فقط در طول یک نسل کوبا را متجدد خواهد کرد(۹۲)».

ایالات متحده رسماً تصدیق می‌کند که «امتناع از تحویل مواد خوراکی و دارو به مردم غیرنظامی یک تخطی از حقوق بین‌الملل به شمار می‌رود و متوقع است که کسانی که به چنین اقداماتی متوسل می‌شوند و یا فرمان چنین اعمالی را صادر می‌کند شخصاً مسئول شناخته شوند(۹۳)». ولی این بیانات دلفریب در مورد ... بوسنی هرتزگوین به زبان آورده می‌شود. در نتیجه، رئیس جمهور ایالات متحده به صراحت «مسئول» تخلفات از حقوق بین‌الملل است یا می‌بایست مسئول قرار گیرد، اگر که این «توافق‌ضمنی» به چنین وسعت بر نسبی‌گرایان غربی حاکم نمی‌بود که بر اساس آن پیش‌پا افتاده‌ترین حقایق از چشم پنهان بمانند.

برخلاف جنایاتی که در بالا عنوان شده، بحثی در مورد چرخش‌های دولت آمریکا در برابر حقوق بشر در کشور چین وجود دارد. با این وجود می‌باید متذکر شد که بسیاری از موارد پایه‌ای، هم چون شرایط دهشتناک کاری، صدها کارگری که محبوس در کارخانه در آتش می‌سوزند، ۱۸ هزار مرگ بر

اثر سوانح کاری در صنایع در طول سال ۱۹۹۵ (بر اساس آمار دولت چین) و بسیار تخلفات دیگر از قراردادهای بین‌المللی، به ندرت مطرح می‌شود (۹۴). این اعمال محکوم شده‌اند، ولی نه به صورتی پیگیر: فقط استفاده از زندانیان در ساخت محصولات صادراتی به ایالات متحده موضوع سرزنش‌هایی قرار گرفته است. در اوج درگیری‌های آمریکا-چین در باره حقوق بشر، روزنامه‌ها در صفحات اول خود می‌نویسند که مبارزات آمریکا به نفع حقوق بشر با برخی موفقیت‌ها همراه بوده است: چین "بازرسی مأموران گمرک آمریکا را از زندان-کارخانه‌ها قبول کرده است، آنها تصدیق می‌کنند که جانیان محکوم به کار اجباری محصولاتی که به آمریکا صادر می‌شود، تولید نمی‌کنند"، و [چین] با اجابت این تقاضا به "قوانینی لیبرال‌تر، در چهارچوبه‌ای جوانمردانه، که عناصر اساسی یک اقتصاد آزاد است" تن داده (۹۵).

مسئله اساسی در این زمینه به زیر سؤال کشیدن شرایط "کار مجانی" نیست، برخی دیگر مشکلات است که به وسیله "محققین رسمی چین" مطرح می‌شود که دو برابر شدن رشد مرگ در صنایع در طول سال ۱۹۹۲ را تأیید می‌کنند، "شرایط کاری نفرت‌انگیز، ساعات بی‌پایان کار، حقوق بسیار ناچیز - و حتی مجازات‌های بدنی - که در حال شکل دادن به ناراضی‌های بی‌سابقه‌ای در شرکت‌های رو به گسترش آمریکایی-چینی در این کشور است. این تشنجات گویای شکافی است که سرمایه‌داران بسیار رقابت‌جوی غربی را، که نیروی کار ارزان قیمت به میدان آورده، از کارگران چینی که در نظام معمول امنیت کاری سوسیالیستی و حمایت‌های از گهواره تا گور اجتماعی بزرگ شده‌اند، جدا می‌کند. این کارگران درک نکرده‌اند که با ورود به دنیای

متجدد به دلیل تولید محصولاتی که کیفیت پایین دارد کتک خواهند خورد، و در صورت چرت زدن، به دلیل ساعات طولانی کار، اخراج خواهند شد، یا به خاطر چند خطای دیگر در کارخانه محبوس می‌شوند که در همان جا زنده در آتش بسوزند. ولی ظاهراً غرب درک می‌کند، و چین به دلیل تخطی به حقوق کارگران هیچ حسابی پس نخواهد داد – فقط در یک مورد: صادرات محصولات صنعتی تولید شده به وسیله زندانیان.

تمایز به سهولت قابل توضیح است: «کارخانه-زندانها» به دولت [چین] تعلق دارند و صادرات به ایالات متحده منافع را به خطر می‌اندازد (برعکس بدرفتاری‌ها، قتل‌ها و دیگر شیوه‌ها همین منافع را افزایش می‌دهد). وقتی درمی‌یابیم که مقررات به ایالات متحده اجازه صادرات محصولات تولیدی در «کارخانه-زندانها» خود را می‌دهد، نظام را بهتر می‌توان درک کرد. در حالی که چین برای صادرات خود به آمریکا تن به مقررات می‌دهد، کالیفرنیا و اورگان به آسیا لباسهایی که در زندان‌های آنان تولید شده – بلوجین، پیراهن و کلکسیون زیرپوش که با ظرافت به مارک «غم‌های زندان» (Persion Blues) مزین شده‌اند، صادر می‌کنند. این زندانیان حقوقی بسیار کمتر از حداقل دستمزد دریافت می‌کنند و، بر اساس گزارشات فعالان حقوق بشر در شرایط بردگی به کار مشغولند. ولی آنچه تولید می‌کنند، به هیچ عنوان مانعی بر راه تنها حقوقی که به حساب می‌آید ایجاد نمی‌کند و، کاملاً بر عکس، هم چنانکه دیدیم، هر مخالفتی در این مورد بیجا خواهد بود (۹۶).

ایالات متحده، با در انحصار داشتن قدرت، جنگ اقتصادی را از طریق تحمیل قانون خود و با تهدید اعمال مجازات‌ها بر علیه کشورهایی که در برابر

تعریف بی‌نهایت مبهم او از «تجارت آزاد» سر فرود نمی‌آورند، به انجام می‌رساند. واشنگتن در این امر، با توافق کامل (GATT)، به صورتی بسیار کارساز برای باز کردن بازارهای دخانیات آمریکایی در آسیا به وسیله تبلیغات تجاری که زنان و کودکان را مورد هدف قرار می‌داد، استفاده کامل به عمل آورد. وزارت کشاورزی برای آنکه تولیدکنندگان سیگار، مصرف در آسیا را تشویق کنند، یارانه توزیع کرده است. تمامی کشورهای منطقه سعی در پیش بردن مبارزه با دخانیات کردند، ولی معجزه بازاری که به وسیله حاکمیت آمریکا تجهیز شده بود و تهدید به اعمال مجازات‌ها همه را منکوب کرد. با ۹ میلیارد دلار بودجه تبلیغاتی در سال ۱۹۹۲، فیلیپ موریس (Philip Morris) در رأس تبلیغات کنندگان کشور چین قرار می‌گیرد. تهدید مجازات‌های ریگانی تبلیغات دخانیات و مواد سمی آن (خصوصاً آمریکایی) را در ژاپن، تایوان و کره جنوبی بینهایت افزایش داد. زمانی که بازار کره در سال ۱۹۸۸ در مقابل واردات این ماده مخدر از هم فروپاشید، تعداد معتادان به دخانیات سه برابر شد. در زمانی که «جنگ بر ضد مواد مخدر» با هیاهوی فراوان اعلام شده بود، دولت بوش در سال ۱۹۸۹ تایلند را تهدید کرد - وسایل ارتباط جمعی حسن نیتی داشتند که این همزمانی را متذکر نشوند - با چشم فرو بستن در برابر اعتراضات رسوایی برانگیز اورت کوپ (Evereth Koop)، وزیر محافظه کار بهداشت. ریچارد پتو (Richard Peto) متخصص اپیدمی (از دانشگاه آکسفورد) تخمین می‌زند که ۵۰ میلیون جوان آسیایی که امروزه در زیر سن ۲۰ سالگی قرار دارند، از امراض مرتبط با استعمال دخانیات جان خواهند داد - رکوردی در مرگ و میر، که حتی در قرن بیستم هم نمی‌توان به سادگی آن را شکست (۹۷)!

در حالی که حاکمیت آمریکا، برای منافع کشاورزی تجاری خود به تبلیغاتی آتشین برای استعمال مواد خطرناک دست می‌زند، از جوانب دیگر متوسل به شیوه‌هایی بسیار گزینشی می‌گردد. در ارتباط با «جنگ بر ضد مواد مخدر»، ایالات متحده در وحشیگری‌هایی که نیروهای امنیتی و گروه‌های شبه نظامی در کلمبیا - عمده‌ترین کشور متجاوز به حقوق بشر در آمریکای لاتین که از دوره ریاست جمهوری کلینتون از افزایش کمک نظامی و مستشاری آمریکا بیشترین بهره را برده - مرتکب می‌شوند، نقشی اساسی بازی کرده است. همانطور که عفو بین‌الملل در هماهنگی با دیگر گزارشگران عنوان می‌کند « مبارزه با مواد مخدر» یک اسطوره است: در کشوری که هر گونه اعتراض جنایت به حساب می‌آید، نیروهای امنیتی در ارتباط تنگاتنگ با توزیع کنندگان مواد مخدر و بزرگ زمین‌داران قربانیان همیشگی: ریش‌سفیدان جمعیت‌ها، مددکاران اجتماعی یا سندیکاها، طرفداران حقوق بشر، دانشجویان، مبارزان و مخالفان سیاسی - خصوصاً دهقانان را هدف قرار می‌دهند. گزارشی از طرف سازمان ناظر حقوق بشر اعلام می‌کند که کمک به آدمکشان به صورتی سرسام‌آور افزایش می‌یابد: ۵۰٪ بیشتر از بالاترین حد خود در سال ۱۹۹۶. عفو بین‌الملل اعلام می‌کند که «تمامی واحدهای نظامی کلمبیایی که در قتل عام مردم عادی دست دارند ( و به وسیله عفو بین‌الملل شناسایی شده‌اند) از سلاح‌های ارسالی آمریکا - که هنوز هم دریافت می‌کنند و همچنین تعلیمات نظامی - بهره‌مند می‌شوند(۹۸).

اعلامیه جهانی حقوق بشر با فراخوان از همه دولت‌ها می‌خواهد که از حقوق و

آزادی‌های مطروحه حمایت کنند و به شیوه‌های مختلف، هم چون تنظیم قوانین هم‌آهنگ و تصویب موافقت‌نامه‌ها " برای به رسمیت شناساندن جهانی آنان اقدام کنند." هم اکنون شماری از این عهدنامه‌های بین‌المللی، به همان اندازه قابل احترام که اعلامیه جهانی، در دست است: عهدنامه در مورد حقوق کودکان، که در دسامبر ۱۹۸۹ در سازمان ملل از طرف تمامی کشورهای به غیر از آمریکا و سومالی تصویب شده است. پس از تأخیرهای طولانی، این کشورها اجرای عهدنامه حقوق مدنی و سیاسی را متعهد شدند، سندی اساسی برای به رسمیت شناختن تمام حقوق ضمیمه‌ای که غرب به حمایت از آنها تأکید می‌کند ( ولی سازمان‌های ناظر حقوق بشر و اتحادیه آزادی‌های مدنی آمریکا (American Civil Liberties Union)، در گزارش مشترک خود عنوان می‌کنند که آمریکا در عدم اجرای بندهای آن پافشاری می‌کند). دولت بوش " با استفاده از یک سری اعلامیه‌ها و استثناءها"، چنان عمل کرد که این عهدنامه غیر قابل اجرا باشد: اصولی که باعث گسترش حقوق مطروحه می‌شدند حذف کرد، سپس اعلام کرد که باقی‌مانده را تأیید می‌کند. این عهدنامه نه اتوماتیک است، نه همراه با قوانینی است که به این منظور تصویب شده باشد؛ از این رو در مقابل دادگاه‌های آمریکا نمی‌توان به آن متوسل شد، به این ترتیب بر اساس گزارش سازمان ناظر حقوق بشر و اتحادیه آزادی‌های مدنی آمریکا (۹۹) تبدیل به " یک سند خالی از محتوی" شده است. گزارش اضافه می‌کند، تحدیدهای آمریکا اساسی است و " توافقنامه را به صورتی ریشه‌ای به زیر سؤال می‌برد"، به عنوان نمونه (۱۰۰) ایالات متحده بر ماده ۷ که قید می‌کند که " هیچ فردی تحت شکنجه یا هر گونه مجازات وحشیانه، غیر انسانی، یا خفیف کننده قرار نخواهد گرفت"، استثناء‌هایی وارد

کرده است. دلیل این است که شرایط زیست در زندانهای آمریکا این ماده را زیر پا می‌گذارد - همانطور که مادهٔ دهم در مورد رفتار انسانی با زندانیان و حقوق آنان برای "آموزش دوباره و توان بخشی اجتماعی"، که ایالات متحده آنرا قبول ندارد. استثناء دیگر، مورد مجازات اعدام است: ایالات متحده صرفاً خود را محدود به اعمال آن نمی‌کند؛ بلکه از آن کاربردی در تمایزهای نژادپرستانه می‌سازد". به علاوه، گزارش اضافه می‌کند، در آمریکا تعداد جوانان بزه‌کار که در انتظار مرگ به سر می‌برند از هر کشور دیگر در جهان بیشتر است (۱۰۱). یک تحقیق نشان می‌دهد که ایالات متحده در مورد اعدام جوانانی که قبل رسیدن به سن ۱۸ سالگی مرتکب جرم شده‌اند، با تقلید از کشورهای ایران، پاکستان، عربستان سعودی و یمن، عهدنامه را زیر پای می‌گذارد. تعداد اعدام‌ها، بسیار نادر در دمکراسی‌های صنعتی، در تمام کشورها در حال کاهش است. در ایالات متحده، رو به افزایش است و حتی شامل حال جوانان زیر ۱۸ سال، زنان و عقب‌ماندگان ذهنی نیز می‌شود (۱۰۲).

ایالات متحده توافقنامهٔ ضد شکنجهٔ سازمان ملل را تأیید کرده ولی سنای آمریکا برای حمایت از تصمیم دادگاه عالی کشور در مجاز شمردن تنبیه بدنی در مدارس، محدودیت‌های خود را تحمیل کرده است (۱۰۳).

سازمان ناظر حقوق بشر پروسه‌های حقوقی آمریکا در مورد تحمیل برخی مجازات‌ها را به عنوان زیرپا گذاشتن اصل ۵ اعلامیه جهانی به شمار می‌آورد که "رفتار یا مجازات‌های ستمگرانه، غیر انسانی و تخفیف کننده را" ممنوع کرده است. این جبهه‌گیری قوانینی را هدف قرار می‌دهد که، بر اساس

اظهارات يك قاضی فدرال «حمل يك اونس [حدوداً ۲۰ گرم] کوکائین یا معامله آن به قیمت ۲۰ دلار جرایمی است که از قتل عمد و یا تجاوز به يك کودک ۱۰ ساله سنگین تر هستند». تعداد محکومین به حبس که از سال ۱۹۴۵ تقریباً ثابت بوده از آغاز «نئولیبرالیسم» ریگان به شدت افزایش یافته، تا سر انجام، دیگر کشورهای صنعتی را با فاصله زیاد پشت سر گذاشته، به سه برابر افزایش یافت. ۸۰٪ افزایش مجازات زندان شامل مجرمانی است که، اغلب برای حمل مواد مخدر دستگیر شده، اقدام به خشونت نکرده‌اند. این افراد در سال ۱۹۸۰، ۲۲٪ زندانیان در زندانهای فدرال را تشکیل می‌دادند، در سال ۱۹۹۰ ۴۲٪، و در سال ۱۹۹۲ ۵۸٪ شده‌اند. ایالات متحده از نظر تعداد زندانی در رأس کلیه کشورهای قرار دارد ( مگر آنکه کشورهایی چون روسیه و چین به دلیل اراییه آمارهایی نارسا او را در این افتخار همراهی کنند). در پایان سال ۱۹۹۶ تعداد زندانیان همه رکوردها را شکست، به ۱ میلیون و ۲۰۰ هزار تن بالغ شد که به نسبت سال گذشته ۵٪ رشد نشان می‌داد. در شرایطی که مجرمیت پیوسته تقلیل می‌یافته، زندان‌های فدرال و اغلب زندان‌های محلی ۲۵٪ بیش از ظرفیت خود زندانی داشته‌اند(۱۰۴).

در سال ۱۹۹۸، نزدیک به يك میلیون و ۷۰۰ هزار تن در زندانهای فدرال و دولتی پشت میله‌های زندان افتاده‌اند. محکومیت‌ها برای قتل و دیگر جرم‌های خشن به صورتی چشم‌گیر کاهش یافته بود در حالی که تخلفات در رابطه با مواد مخدر افزایش یافته، خصوصاً در میان سیاهان آمریکا و به این ترتیب پدیده‌ای که دو جرم شناس آنرا « آپارتاید جدید» نام نهادند، خلق شد(۱۰۵).



میزان جرم در آمریکا، بدون آنکه در مقیاس با دیگر کشورهای صنعتی ناهنجار تلقی گردد، بالا است. ( يك استثناء قابل ذکر مورد جنایت با استفاده از اسلحه گرم است که بازتابی از سیاست سهل‌انگاری آمریکا در این زمینه است.) بر عکس، وحشت از جنایت افزایش یافته است و بر اساس اظهارات کمیسیون ملی قضایی جنحه (National Criminal Justice Commission)، ارتباط زیادی با خود جرایم ندارد. این عناصر بازتاب برخی اعمال رسانه‌های گروهی و « نقش دولت و صنایع خصوصی در تزریق وحشت در قلب مردم » است. با وجود آنکه وزیر دادگستری تخمین می‌زند که وزنه مالی جرایم سرمایه‌گذاران ۷ تا ۲۵ برابر از جرایم خیابانی سنگین‌تر است، عموماً به صورتی هدف‌دار، اغلب بر معتادان در محله‌های فقیرنشین (Ghetto) تکیه می‌شود تا بر جرایم کتوشلوارپوش‌های دنیای تجارت. سوانح مرگبار در محیط کار یا فوت به دلیل آلودگی محیط زیست، ۶ برابر از قتل‌ها بیشتر است (۱۰۶).

کارشناسان کمیسیون شورای اروپا (Commission du Conseil de l'Europe) پیوسته تکرار می‌کنند که « ارتباط مستقیمی بین میزان جرایم و شمار محکومان به حبس وجود ندارد»، و بسیاری از جرم‌شناسان متذکر می‌شوند که اگر «کنترل جرایم» ارتباطی ناچیز با خود جرایم دارد، دارای ارتباطی تنگاتنگ با کنترل «طبقات خطرناک» است - به عبارت دیگر، تمام کسانی که امروزه به وسیله یک نظام اجتماعی-اقتصادی که هدف آن جهانی کردن نمونه جوامع دوطبقه‌ای جهان سوم است، به حاشیه رانده شده‌اند. سریعاً متوجه

می‌شویم که « جنگ بر ضدِ موادِ مخدر » خصوصاً مردان سیاه پوست را هدف قرار داده است؛ با اتخاذ شیوه‌هایی که با آن همراه است، سناتور ماینی‌هان (Moynihan) نشان می‌دهد: « ما، سوار بر دوشِ اقلیت‌ها، آگاهانه در حرکت به سوی ایجاد و تمرکز یک مشکل اساسی جنایی هستیم.» و جرم‌شناس مایکل تورنی (Michael Torny) اضافه می‌کند: « سناریونویسان این مبارزه به خوبی می‌دانستند که چه می‌کنند » – یعنی آنکه جزییات پرسه‌های قضایی نژادپرستانه که تمامی نظام را لکه‌دار می‌کند از مرحلهٔ بازداشت تا صدور حکم، تا حدودی به رابطه‌ای تنگاتنگ میان نژاد و طبقهٔ اجتماعی کمک می‌کند (۱۰۷).

همانطور که همه می‌دانند، این «جنگ با مواد مخدر» هیچ تأثیر چشم‌گیری بر مصرف و قیمت‌ها در سطح شهر به جای نگذاشت؛ همچنان که تأثیر آن از برنامه‌های آموزشی و توان بخشی نیز کمتر است. این به آن معنا نیست که هیچ دردی را درمان نمی‌کند، به درد «پاکسازی اجتماعی» – همان عملی که مردم دورریختنی را در کشور کلمبیا یا دیگر رژیم‌های همسان به وسیلهٔ نیروهای تروریستی دولتی آواره و یا به صورتی فیزیکی حذف می‌کنند – می‌خورد. این جنگ این «بهره» را نیز دارد که جماعت را به وحشت می‌اندازد – وسیله‌ای کلاسیک برای مطیع کردن. چنین سیاست‌هایی قسمتی از برنامه‌ای است که نتیجه‌اش متمرکز کردن ثروت‌ها در دست‌های شماری قلیل بوده است در حالی که شرایط زندگی مردم یا ایستا و یا در حال سقوط بوده: در نتیجه «طبیعی» است که کنگرهٔ آمریکا هر گونه بررسی فقر، نداری، روابط اجتماعی یا هر گونه عامل دیگر را «نامناسب» به شمار آورد، و اینکه در

فرم‌بندی‌های خود شریطی که بر محکومیت‌ها حاکم است مردود بشمارد – شریطی که بر خلاف سیاست اروپایی در زمینه جرایم است ( به طوریکه جرم شناس نیلس کریستی (Nils Chrisite) با اشاره به قاضی بازلون (Bazelon) عنوان می‌کند) – «ولی ظاهری منطقی دارند، اگر از نظر دور نداریم که از طریق این گفتار تساوی طلبانه، کنگره آمریکا پروسه جرایم را به عنوان موتوری برای اعمال کنترل اجتماعی به کار می‌برد(۱۰۸)».

توسعه «صنعت سرکوب جرایم» توجه صنایع و محافل مالی را نیز، که در آن نوع دیگری از دخالت دولت در امور اقتصادی می‌بینند، محرکه‌ای کینزگرا (Keynesien) که وسعت آن، به عقیده برخی، می‌تواند در اندک زمان مشابه پنتاگون گردد، جلب کرده است. روزنامه وال استریت جورنال چنین تیتیر می‌زند: « سرمایه‌های بزرگ متحمل هزینه‌هایی می‌شوند»، با اشاره به صنایع ساختمان، دفاتر وکلا، سیستم‌های ( درحال توسعه ) زندان‌های خصوصی و معتبرترین نام‌های سرمایه‌داری گلدمن ساکس ( Goldman Sachs ) و پرودنشال (Prudential) که برای تأمین هزینه ساختمان زندان‌هایی که بر بهره‌ اوراق بهادار آن‌ها مالیات هم تعلق نمی‌گیرد، در رقابتی تند درگیر شده‌اند. این مبلغ ناچیز تشکیلات امنیتی را نیز به جانب خود جذب کرده که در آن گشایش زمینه جدیدی در سرمایه‌گذاری می‌بینند: فن‌آوری‌های مراقبت از زندانها، سیستم‌های پیچیده کنترل که برادر بزرگتر ستایش می‌کرده – یا شیوه‌های نوین بهره‌کشی از نیروی کار که پیشتر ذکر شده است(۱۰۹).

برای برخی دیگر عهدنامه‌های بین‌المللی که به کنگره ایالات متحده ارایه

شده‌اند، صرفاً نقشی نمادین برگزیده شده. این حقیقت که، این عهدنامه‌ها، حتی به صورتی تصویب شده، عموماً از جانب دادگاه‌های آمریکا بی‌ارزش و بی‌اثر عنوان شده‌اند، برای کمیسیون حقوق بشر در سازمان ملل متحد و دیگر ارگان‌های بشردوستانه تبدیل به يك «نگرانی عمده» شده است، خطر در این است که شاهد باشیم « فقر و نبود آموزش کافی راه‌بندهایی در برابر رهیافت آزادانه افراد به تساوی حقوق گردد»، که شامل حقوقی باشد که متعلق به لایه تحتانی اعلامیه جهانی است و آمریکا بر حمایت آن تأکید می‌کند. کمیسیون با ابراز تشکر از ایالات متحده برای تعهد او به آزادی بیان، اصل عنوان شده از جانب واشنگتن، که پول « نوعی شیوه بیان می‌باید تلقی گردد»، همانطور که دادگاه‌های آمریکا در سالهای اخیر با تأثیرات مهم بر نظام انتخاباتی، از آن حمایت کرده‌اند را به زیر سؤال می‌برد (۱۱۰).

ایالات متحده در زمینه آزادی بیان، خصوصاً از سالهای ۱۹۶۰، در صف اول کشورهای جهان قرار دارد (۱۱۱). در مورد حقوق سیاسی و اجتماعی شرایط در مقام مقایسه مناسب است، هر چند که بر آوردی جدی می‌بایست شرایط مناسب و مقتضی برای بهره‌وری از چنین حقوقی و هم‌چنین « فرسودگی شتاب‌زده حقوق پایه‌ای قضایی» را بررسی کنند، زمانی که « مقامات فدرال و محلی حقوق ضربه‌پذیرترین گروهها را تضعیف کرده‌اند». این مسئله به صورت ویژه‌ای در سال ۱۹۹۶ حقیقت پیدا می‌کند، زمانی که یک رئیس جمهور، که نمی‌داند « چگونه دفاع از حقوق به خطر افتاده را عهده دار گردد»، زنگ خطر را به صدا در می‌آورد، حتی تا مرحله‌ای نمونه‌ای برای « حذف حمایت از حقوق بشر» پیش می‌رود (۱۱۲). اصول اجتماعی-اقتصادی اعلامیه جهانی حقوق بشر حاصلی به بار نخواهد داد

مگر آنکه مبارزات پی‌گیر مردمی به آن جان بخشند. شرایط در خاک آمریکا مهوع است؛ شرایط حقوق بشر در خارج از مرزهای او رسوایی آور. از متهم کردن دیگران به نسبی‌گرایی، حتی اگر حقیقت داشته باشد، بوی دورویی به مشام می‌رسد.

و اکثریت حقایق «در سایه نگاه داشته شده‌اند، حتی بدون آنکه احتیاجی به سانسور رسمی آن احساس شود.»

تاریخچه کوتاهی از زندگی نوآم چومسکی  
فهرست مختصری از آثار او  
بررسی کوتاهی از عقاید او  
چومسکی و روشنفکر جهان سوم  
چومسکی را چگونه باید خواند؟



- ۱- مورخ دیوید فروم لن (David Fromlin) آثارِ اخیر را در (New York Times Book Review) در تاریخ ۴ ماه می ۱۹۹۷ خلاصه می‌کند؛ رجوع شود به توماس فریدمان (Thomas Friedman)، نیویورک تایمز، ۱۲ ژانویه ۱۹۹۲.
- ۲- برنارد کریک (Bernard Crick)، در ضمیمه ادبی تایمز (Times Literary Supplement)، لندن، ۱۵ سپتامبر ۱۹۷۲؛ بازنگاشته شده در مزرعه حیوانات، Everyman's Library.
- ۳- هاوارد (Howard)، (The Bewildered American Raj)، Harper's، مارس ۱۹۸۵.
- ۴- ویلیام ارل ویکس (William Earl Weeks)، John Quincy Adams and American Global Empire لکسینگتون، کنتاکی، ۱۹۹۲، صفحه ۱۹۳.
- ۵- آدری آر و جورج مک تی کاهین (Audrey R. & George McT. Kahin)، (Subversion as Foreign Policy)، نیویورک، ۱۹۹۵، صفحه ۳۰. برای تحقیقی همسان در مورد بریتانیای کبیر، مراجعه شود به جان ساکوویل (John Sackville)، The Politics of Continuity، ورسو، لندن، ۱۹۹۳، صفحه ۱۵۶؛ برای زمینه‌ای وسیع‌تر، مراجعه شود به مارک کرتیس (Mark Curtis)، The Ambiguities of Power : British Foreign Policy since 1945، لندن، ۱۹۹۵.
- ۶- وزارت بازرگانی آمریکا، ۱۹۸۴، بازنوشته شده به وسیله هاوارد وچل (Howard Watchel) در Money Mandarins، ام. ای. شارپ، آرمونک، نیویورک، ۱۹۹۰، صفحه ۴۴.
- ۷- بیزنس ویک (Business Week)، ۷ آوریل ۱۹۷۵.
- ۸- اریک هلینر (Eric Helleiner)، States & Reemergence of Global Finance، انتشارات دانشگاه کورنل، ایتاکا، نیویورک و لندن، ۱۹۹۴، صفحات ۵۸ تا ۶۲. ( هلینر شخصاً بر این مسئله پافشاری می‌کند.)

۹- Comparative Politics، ژانویه ۱۹۸۱.

۱۰- چامسکی و هرمن (Herman)، The political Economy of Human Rights، ساوت اند، بوستون، ۱۹۷۹، دیباچه اول، فصل ۲.۱.۱؛ هرمن، Real Terror Network، ساوت اند، بوستون، ۱۹۸۲، صفحه ۱۲۶.

۱۱- جوزف ورونکا (Joseph Wronka)، Human Rights & Social Policy in 21st Century، انتشارات دانشگاهی آمریکا، لاندهام. ورونکا قضاوت حقوقی در باره مسئله فیلارتیگا (Filartiga) در مقابل پنا (Pena) (در سال ۱۹۸۰) را نقل می‌کند. رجوع شود به

"Human Rights" در The Encyclopedia of Social Work زیر نظر آر. ادواردس (R. Edwards)، ناسوا، واشنگتن، ۱۹۹۵، صفحات ۱۴۰۵ تا ۱۴۱۸.

۱۲- الین شیولینو (Elaine Sciolino)، نیویورک تایمز، ۱۵ جون ۱۹۹۳.

۱۳- آلن ریدینگ (Alan Riding)، نیویورک تایمز، ۲۶ جون ۱۹۹۳.

۱۴- ویلیام هارتونگ (William Hartung)، And Weapons for All، هارپرز-کالینز، نیویورک، ۱۹۹۴؛ هارتونگ، Nation، ۳۰ ژانویه ۱۹۹۵. در روزنامه فایننشال تایمز مورخ ۲۳ ژوئیه ۱۹۹۳ دفتر تحقیقات کنگره افشاء می‌کند که در سال ۱۹۹۲، ۵۷٪ فروش جنگ افزار به جهان سوم به وسیله آمریکا صورت گرفته است. به علاوه در همین گزارش، دفتر تحقیقات اعلام می‌دارد که در بین سالهای ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۶، در میان یازده فروشنده عمده جنگ افزار به «کشورهای در حال توسعه» سهم آمریکا ۴۵٪ و بریتانیای کبیر ۲۶٪ بوده است. (منبع: ریچارد گریملت (Richard Grimmlet)، Conventional Arms Transfers to Developing Nations, 1989-1996، تحقیقات کنگره، واشنگتن؛ جیم مان (Jim Mann)، لوس آنجلس تایمز، ۸ اکتبر ۱۹۹۷.



۱۵- در بارهٔ فروش جنگ افزارِ انگلیسی به اندونزی که در سال ۱۹۷۸ در اوج قتل عام های تیمور شرقی آغاز شد ( و در دورهٔ تاچر در زمانی که وحشیگری های در اندونزی ادامه داشت به شدت افزایش یافت ) ، رجوع شود به جان تایلر (John Taylor ) ،

Indonesia's Forgotten War: the Hidden History of East Timor ، لندن، ۱۹۹۱ ،  
صفحهٔ ۸۶؛ جان پیلگر (John Pilger) ، Distant Voice ، وینتایچ، لندن، ۱۹۹۲ ،  
صفحات ۲۹۴ تا ۳۲۳. سیاست تاچری به وسیلهٔ آلن کلارک (Alan Clark) ، وزیر تسلیحات توجیه شده است : «من مسئول اتباع مملکت خودم هستم. این که یک گروه خارجی با گروهی دیگر چه می کنند به هیچ عنوان به من مربوط نیست.» همان مأخذ، صفحهٔ ۳۰۹. در سال ۱۹۹۸ ، با وجود اعتراضات شدید عفو بین الملل، مخالفان اندونزیایی و قربانیان تیمور، بریتانیای کبیر تحویل دهندهٔ اصلی جنگ افزار به اندونزی بود. فروش جنگ افزار ۲۰٪ صادرات انگلیس به اندونزی را تشکیل می داد \_ تقریباً یک میلیارد لیرهٔ استرلینگ \_ که بیشترین بهره از آن نصیب صنایع هواپیمایی انگلستان شد. ( مارتین گرگوری (Martin Gregory) World in Action ، گزارش تلویزیونی تهیه شده به وسیلهٔ گرانادا (Granada) و پخش شده به وسیلهٔ ITV ، ۲ و ۹ جون ۱۹۹۷ ). در مورد رواندا، رجوع شود به Rwanda: Death & Despair ، حقوق آفریقا، لندن، ۱۹۹۴ .

۱۶- جف گرت (Jeff Greth) و تیم وینر (Tim Weiner) ،  
" Arms Makers see a Bonanza in Selling NATO Expansion " ، نیویورک تایمز، ۲۹ جون ۱۹۹۷ .

۱۷- دادگاه بین الملل، رأی مورخ ۲۷ جون ۱۹۸۶ ، به شمارهٔ ۷۰ در فهرست عمومی .

- ۱۸- نیویورک تایمز، ۲۹ اکتبر ۱۹۹۶؛ بوستون گلوب (Boston Globe)، ۴ نوامبر ۱۹۹۶؛ EXTRA! (FAIRE)، دسامبر ۱۹۹۷.
- ۱۹- پاناما، (Central American Report) (گواتمالا)، ۴ فوریه ۱۹۹۴. ایالات متحده نیز (چون فرانسه و بریتانیای کبیر) قطعنامه شورای امنیت را در ۲۳ دسامبر ۱۹۸۹ که این تعرض نظامی را محکوم می‌کرد، وتو کرد، و بر علیه قطعنامه مجمع عمومی که خواستار خروج «نیروهای اشغالگر آمریکایی از پاناما» شده بود رأی دادند، قطعنامه‌ای که این اشغال را «زیر پای گذاشتن آشکارای حقوق بین‌الملل و استقلال، حق تعیین سرنوشت، تمامیت ارضی دولت‌ها» به شمار آورده بود. (شان کونین (Sean Conin)، آیریش تایمز، ۱۱ اوت ۱۹۹۰). کلیسا تخمین می‌زند که به دنبال بمباران شدید محله فقیر نشین ال‌چوریو (El Chorillo) در پاناما سیتی، بیش از ۶۵۰ تن در بیمارستان جان سپردند، به این تعداد می‌باید شمار نامعلومی از گمشدگان را نیز اضافه کرد. رئیس‌جمهور اندارا (Endara)، دست‌نشانده ایالات متحده، در مارس ۱۹۹۰ برای اعتراض بر علیه نرسیدن کمک‌های اقتصادی قول داده شده، دست به اعتصاب غذا زد. ساکنان محله ال‌چوریو به دادگاه حقوق بشر بین‌الدول آمریکا برای کسب غرامت متوسل شدند. Central America Report، ۱۹ مارس ۱۹۹۸.
- ۲۰- برای تحقیقی در مدارک فوق سری که اخیراً در اختیار عموم قرار داده شده و دیگر مدارک، رجوع شود به چومسکی، Rethinking Camelot، ساوت اند، بوستون، ۱۹۹۳، و "Hamlet Without Prince Of Denmark" در شماره ۲۰:۳ Diplomatic History، تابستان ۱۹۹۶.

۲۱- جان شاتاک (John Shattuck)، مسئول حقوق بشر، عنوان شده به وسیله جوزف ورونکا

"Toward building Peace/Human Rights Cultures: Why is the U.S. در (Joseph Wronka) ، so Resistant?"

American Society of International Law: Interest Group of the U.N. Decade of International Law، فوریه ۱۹۹۷، شماره ۱۳.

۲۲- قطعنامه مجمع عمومی سازمان ملل متحد در محکومیت تمامی صور تروریسم، تصویب شده با ۱۵۳ رأی موافق و دو رأی مخالف - ایالات متحده و اسرائیل - و یک رأی ممتنع (هوندوراس)، اطلاعیه مطبوعاتی سازمان ملل GA/7603 به تاریخ ۷ دسامبر ۱۹۸۷. رجوع شود به چومسکی، Necessary Illusions، ساوت اند، بوستون، ۱۹۸۹ صفحات ۸۴ به بعد، ۵۶۹ به بعد؛ چومسکی، Pirates & Emprors، کلرمونت، نیویورک، ۱۹۸۶؛ Black Rose، مونترال، ۱۹۸۷؛ Amana، ۱۹۸۸؛ الکساندر جورج (Alexander George)، Western State Terrorism، پولیتی، لندن، ۱۹۹۱.

۲۳- چومسکی و هرمان، پیشتر عنوان شده، قسمت نخست، فصل ۳.۴.۴؛ رجوع شود به چومسکی، (Toward a New Cold War)، پانتئون، نیویورک ۱۹۹۲؛ تیلور، پیشتر عنوان شده.

۲۴- پیتر کورن بلاش (Peter Kornblush)، Nicaragua : the price of intervention، انستیتوی تحقیقات سیاسی، واشنگتن، ۱۹۸۷، فصل اول؛ والتر لافبر (Walter Lafeber)، Inevitable Revolutions، نورتون، نیویورک، ۱۹۸۳، صفحه ۲۳۹؛ در مورد

کارنامه خونینِ کارتر- کریستفر در السالوادرو، رجوع شود به، چومسکی، Toware a New Cold War، از صفحه ۲۵ به بعد؛ هرمان، بیشتر عنوان شده، صفحه ۱۸۱ به بعد؛ چومسکی، Turning The Tide، ساوت اند، بوستون، ۱۹۸۵، صفحه ۱۴ به بعد، صفحه ۱۰۱ به بعد. ( امروز روشن است که با حمایت ریگان، تروریسم دولتی ناگهان در منطقه شدت گرفته است.)

۲۵- برای برخی استثناءها، رجوع شود به پانویس ۶۸ در پایین.

۲۶- لا (Low)، Trading Free، بنیاد قرن بیستم، نیویورک، ۱۹۹۳، صفحات ۷۰ به بعد، صفحه ۲۷۱؛ شفیق السلام (Shafiqul Islam)، Foreign Affairs، America and the World، زمستان ۹۰-۱۹۸۹.

۲۷- برای اطلاع از تحلیل‌ها در موارد ویژه‌ای از پروتکسیونیسیم (Protectionnisme) رجوع شود به پل بیراچ (Paul Bairoch)، Economics & World History، انتشارات دانشگاه شیکاگو، شیکاگو، ۱۹۹۳. از میان منابع متعدد، به مقاله کلاسیک فردریک کلرمونت

(Frederic Clairmont)، The Rise & Fall of Economic Liberalism، دفتر انتشاراتی ایژیا، ۱۹۶۰ اشاره کنیم که با ویراستاری دوباره و ترتیب تازه به وسیله «شبکه جهان سوم»، پنانگ و گوا، ۱۹۹۶، منتشر شده است. در باره نقش تاریخی حاکمیت دولتی (اغلب نظامی) در رشد ایالات متحده، رجوع شود به، ناتان روزنبرگ (Nathan Rosenberg)،

Inside The Black Box، انتشارات دانشگاه کمبریج، کمبریج، بریتانیای کبیر، ۱۹۸۲؛ جان تیرمان (John Tirman)، The Militarisation of High Technology، بالین جر،

کمبریج، ماساچوستس، ۱۹۸۴؛ مریٹ رو اسمیت (Merritt Roe Smith)، Military Enterprise & Technological Change، انتشارات ام.آی.تی.، کمبریج، ماساچوستس، ۱۹۸۵؛ ریچارد نلسن (Richard Nelson)، National Innovation Systems، انتشارات دانشگاه آکسفورد، آکسفورد، ۱۹۹۳؛ به جز موارد ذکر شده تحقیقات بیشماری نیز در این مورد وجود دارد. در مورد شکاف رو به گسترش میان کشورهای ثروتمند و جهان سوم، مراجعه شود به UNDP، Human Development Report، ۱۹۹۲، ۱۹۹۴. برای تفسیرهای مختلف مراجعه شود به اریک توسنت (Eric Toussaint) و پیتر دروکر (Peter Drucker)، World Orders، فصل دوم؛ IMF-World Bank-WTO، Notebook for Study & Research، ۲۴ می ۱۹۹۵، انستیتوی جهانی تحقیقات و مطالعات، آمستردام. در مورد شرایط ایالات متحده، رجوع شود به انتشارات نیمسال نامه The State of Working America، انستیتوی سیاستگذاری اقتصادی. آخرین شماره منتشره مجموعه‌ای از لارنس میشل (Lawrence Mishel)، جرد برنشتاین (Jared Bernstein) و جان اسمیت (John Smith)، The State of Working America 1996-1997، ام.ای. شارپ، نیویورک، ۱۹۹۷.

۲۸- Justice Denied!، منتشر شده به صورت مشترک به وسیله مجمع جهانی زنان برای صلح و آزادی (ژنو) و انستیتوی حقوق بشر، محیط زیست و رشد (کاتماندو)، انتشارات کارمالی اوفست، کاتماندو، ۱۹۹۴.

۲۹- جولز کاگیان (Jules Kagian)، Middle east International، ۱۷ دسامبر ۱۹۹۳؛ Middle east Justice Network، فوریه-مارس ۱۹۹۴. در مورد تاریخچه قطعنامه ۱۹۴

سازمان ملل، رجوع شود به تاماس و سالی مالیسون (Thomas & Sally Mallison)،  
The palestine Problem in International Low and World Order، لانگ من، نیویورک،  
۱۹۸۶، فصل چهارم.

۳۰- رویتر، « گروه های دهقانان هاییتی از مجازات های سازمان ملل حمایت  
می کنند.»، بوستون گلوب، ۱۸ جون ۱۹۹۳، صفحه ۶۸.

۳۱- در مورد سیاست کارتر، مراجعه شود به چومسکی و هرمن، قبلاً عنوان شده،  
فصل دوم، صفحه ۵۴ به بعد. در مورد ادامه مسایل، مراجعه شود به Americas  
Watch، اتحاد ملی برای پناهندگان هاییتی، خدمات ژزویت به پناهندگان - ایالات  
متحده،

No Port in a Storm، جلد ۷، ۵، سپتامبر ۱۹۹۳ (نیویورک و واشنگتن). در مورد  
تاریخ هاییتی، مراجعه شود به آمی ویلنتز (Amy Wilentz)، The Rainy Season،  
سیمون و شوستر، نیویورک، ۱۹۹۳؛ چومسکی، Year 501، ساوت اند، بوستون،  
۱۹۹۳، فصل هشتم؛ پل فارمر (Paul Farmer)، The Uses of Haiti، کامن کاریج،  
مونرو، مین، ۱۹۹۴؛ دیدر مک فادین

(Diedre McFadyen)، کنگره آمریکای شمالی در مورد آمریکای لاتین،  
(North American Congress on Latin America) و پیر لارامه (Pierre LaRamee)،  
Haiti : Dangerous Crossroads، ساوت اند، بوستون، ۱۹۹۵.

۳۲- America's Watch، پیشتر عنوان شده، فصل اول.

۳۳- آمی ویلنتز (Amy Wilentz)، New Republic، ۹ مارس ۱۹۹۲؛ چومسکی،  
Year 501، پیشتر عنوان شده، فصل هشتم.

- ۳۴- لاری روهر (Larry Rohter)، نیویورک تایمز، ۱۹ آوریل ۱۹۹۷.
- ۳۵- ورونکا، Human Rights، بیشتر عنوان شده.
- ۳۶- اعلامیه کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل در مورد اصل ۸، The Rights to Development، ۱۱ فوریه ۱۹۹۱.
- ۳۷- جوزف ورونکا، "Human Rights Postscript"،  
 American Society of International Law : Human Rights Interest Group Newsletter، پاییز ۱۹۹۵.
- ۳۸- میشل و دیگران، بیشتر عنوان شده.
- ۳۹- آبرور، ۱۲ ژانویه ۱۹۹۷؛ ایندیندنت، ۲۴ و ۲۵ نوامبر ۱۹۹۶؛ گاردین هفتگی، ۵ ژانویه ۱۹۹۷.
- ۴۰- جان پلندر (John Plender)، "An Accidental Revolution"، فاینانشال تایمز، ۱۷ ژانویه ۱۹۹۷. بر اساس گزارش توسعه (Le Rapport de developpement) بانک جهانی در سال ۱۹۹۶، بودجه دولت مرکزی بریتانیا، با در نظر گرفتن درصد تولید ناخالص ملی در این دوره، از ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۴، ۱۰٪ افزایش یافته است. (گیل آموت (Gail Amvedt)، آمارمقایسه ای، Bulltin on concerned Asian Scholars 29.4، اکتبر-دسامبر ۱۹۹۷.
- ۴۱- چومسکی، World Orders، فصل دوم، و Powers & Prospects، ساوت اند، بوستون، ۱۹۹۶، فصل پنجم؛ یونیسف، The State of the World's Children 1997، انتشارات دانشگاه آکسفورد، آکسفورد، ۱۹۹۶.
- ۴۲- همان مأخذ. یونیسف، The power of Nations 1996، یونیسف هاوس، نیویورک،

۱۹۹۶.

۴۳- دومین بهره‌مند، مصر، کمک‌هایی دریافت می‌کند که وابستگی او را به اتحاد اسراییل-آمریکا تضمین کند و نقش او در کنترل مناطق نفتی سرنوشت‌ساز است. این مسئله موقعیت ممتاز ترکیه را نیز در میان بهره‌وران تشریح می‌کند.

۴۴- دسپوی (Despouy)، *The Realization of Economic, Social & Cultural Rights*، کمیسیون حقوق بشر، اقتصاد و مشاورت اجتماعی، e-CN. 4-sub.2-1996-13، ۲۸ جون ۱۹۹۶.

۴۵- الیزابت اولسون (Elizabeth Olson)، *"West Hinders Inquiry on Dumping as Rights Issue"*، نیویورک تایمز، ۵ آوریل ۱۹۹۸.

۴۶- جان هوآر (John Hoerr)، *American Peospect*، تابستان ۱۹۹۲. مراجعه شود به چومسکی، Year 501، فصل یازده.

۴۷- کیت هارپر (Keith Harper)، گاردین، ۲۴ می ۱۹۹۴؛ در همان شماره دیگر تدبیرهای به کار گرفته شده برای زیرپای گذاشتن حقوق کارگران ارایه شده است.

۴۸- بیزینس ویک، *"The Workplace : Why America Needs Union, But Not the Kind It Has Now"*، ۲۳ می ۱۹۹۴.

۴۹- الیزابت فونزولف (Elizabeth Fones-Wolf)، *Selling Free Enterprise*، انتشارات دانشگاه ایلینویز، اوربانا، ۱۹۹۴. برای یادآوری تاریخی این موضوعات، مراجعه شود به آکس کاری (Alex Carey)، *Taking the Risk out of Democracy*، انتشارات دانشگاه ایلینویز، اوربانا، ۱۹۹۶.

۵۰- World Labour Report 1994، انتشارات سازمان بین‌المللی کار، ژنو، ۱۹۹۴.

۵۱- In the National Interest : 1996 Quadriennial Report on Human Rights & U.S.



- Foreign Policy، کمیته حقوق دانان حقوق بشر، نیویورک و واشنگتن، ۱۹۹۶.
- ۵۲- کوفی عنان، "The unpaid Bill That's Crippling the U.N."، نیویورک تایمز، ۹ مارس ۱۹۹۸.
- ۵۳- باربارا کراست (Barbara Crossette)، نیویورک تایمز، ۲۷ مارس ۱۹۹۸.
- ۵۴- بیزنس ویک، مراجعه شود به پانویس ۴۸.
- ۵۵- وال استریت جورنال، ۱۳ سپتامبر ۱۹۹۳. در مورد تداوم این پرسه تا دوره رونق اقتصادی سالهای ۹۰، مراجعه شود به میشل، برنشتاین، اشمیت، پیشتر عنوان شده.
- ۵۶- سرمقاله Multinational Monitor، مارس ۱۹۹۷.
- ۵۷- برونفن برنر (Bronfenbrenner)، "We'll close"، همان مأخذ، بر پایه تحقیقی زیر نظر نویسنده :
- Final Report: The Effects of Plant Closing or Threat of Plant Closing on the Rights of Workers to Organize
- ۵۸- پل رایت (Paul Wright)، "Making Slave labor Fly"، Presion Legal News، مارس ۱۹۹۷؛ فصلنامه Covert Action، بهار ۱۹۹۷.
- ۵۹- الکس لیختن اشتاین (Alex Lichtenstein)، "Through the Rugged Gates of Penitentiary"، در ملوین استاکس (Melvyn Stokes) و ریک هالپرن (Rick Halpern)، Race & Classe in the American South Since 1890، برگ، پراویدنس، آر.آی.، ۱۹۹۴.
- ۶۰- رابرت تایلور (Robert Taylor)، فاینانشال تایمز، ۱۳ جون ۱۹۹۷.
- ۶۱- جان کاسیدی (John Cassidy)، "Who Killed the Middle Class?"، نیویورکر، ۱۶ اکتبر ۱۹۹۵.
- ۶۲- جان لیشیو (John Liscio)، Barron's، ۱۵ آوریل ۱۹۹۶.
- ۶۳- یوسف ابراهیم (Youssef Ibrahim)، نیویورک تایمز، ۳ ژوئیه ۱۹۹۷.
- ۶۴- لارنس میشل و جیرد برنشتاین (Lawrence Mishel & Jared Brenstein)،

- The State of Working America : 1994-95، ام. ای. شارپ، آرمونک، ۱۹۹۴.
- ۶۵- در مورد فروپاشی نظام برتون وودز (Bretton Woods) (با ابتکار ایالات متحده و بریتانیا از آغاز دهه ۷۰)، و اصل تنظیم جریان سرمایه در این نظام که حمله به برنامه‌های اجتماعی و تشویق تجارت را حذف می‌کرد، رجوع شود به هیلینر (Helleiner)، پیشتر عنوان شده. در مورد چگونگی تداخل تأثیرات متقابل «دولت-شرکت‌های بزرگ» در بازار امروز، مراجعه شود به پیتر کاکس‌هی (Peter Coxhey) و جاناتان آرونسون
- (Joanathan Aronson) ، Managing the World Economy, the Consequences of Corporate
- Alliances، انتشارات شورای روابط خارجی، نیویورک، ۱۹۹۳؛ وینفرید رویگورک (Winfried Ruigork) و راب وان تالدر (Rub van Tulder)، The Logic of International Restructuring، روتلیج، لندن، ۱۹۹۵.
- ۶۶- "Are Our Sovereign Rights at Risk?"، دی ایچ، ملبورن، ۴ مارس ۱۹۹۸. یک نسخه از این عهدنامه به وسیله تشکل‌های حامی منافع عمومی روی شبکه اینترنت گذاشته شد و تکثیر گشت. OCDE، Multilateral Agreement on Investment : Consolidated Texts and Commentry (OLIS)، ۹ ژانویه ۱۹۹۷؛ DAFPE می ۱۹۹۷؛ محرمانه) مراجعه شود به سکات نووا (Scott Nova) و میشل اسفورتزا-رودریک (Michelle Sforza-Roderic) وابسته به Preamble Center for Public Policy، واشنگتن، "M.I.A. Culpa"، Nation، ۱۳ ژانویه ۱۹۹۷؛ مارتین کر (Martin Khor)، "Trade and Investment : Fighting over Investors' Rights at WTO"
- Third World Economics، پنانگ، ۱۵ فوریه ۱۹۹۷؛ لورا اگرتون (Laura Eggerton)، "Treaty to Trim Ottawa's Power"، روزنامه گلوب اندمیل، تورونتو، ۳ آوریل ۱۹۹۷؛

پائولا گرین

(Paula Green)، "Global Giants : Fears of the Supranational"، روزنامه تجارت، ۲۳ آوریل ۱۹۹۷؛ جرج مانبیوت (George Monbiot)، "A Charter to Let Loose the Multinationals"، گاردین، لندن، ۱۵ آوریل ۱۹۹۷. مراجعه شود به چومسکی، "Domestic Constituencies"، مجله زد، می ۱۹۹۸.

۶۷- همان مأخذ.

۶۸- در باره کنفرانس وین، مراجعه شود به آلن ریڈینگ (Alan Riding)، "Human Rights : the West Gets Some Questions"، Review of the Week، نیویورک تایمز، ۲۰ جون ۱۹۹۳، و بت استیفنس (Beth Stephens)، وابسته به Center des droits Constitutionnels در مقاله "Hypocrisy on Rights"، نیویورک تایمز، ۲۴ جون ۱۹۹۳.

۶۹- باربارا کروسِت، "Snubbing Human Rights"، مراجعه شود به، نیویورک تایمز، ۲۸ آوریل ۱۹۹۶؛ "For the U.S. Mixed Success in U.N. Human Rights Votes"، مراجعه شود به، نیویورک تایمز، ۱۸ دسامبر ۱۹۹۵.

۷۰- "The new Attack on Human Rights"، سرمقاله، نیویورک تایمز، ۱۰ دسامبر ۱۹۹۵.

۷۱- ستِ فسون، "China Turns the Talbes, Faulting U.S. on Human Rights"، نیویورک تایمز، ۵ مارس ۱۹۹۷.

۷۲- "Turture & Ill treatement : Israel's Interrogations of Palestinians from the Occupied Territories"، دیدبانِ حقوق بشر، نیویورک، ۱۹۹۴.

۷۳- موشه رید (Moshe Reid)، روزنامه هاآرتس، ۵ مارس ۱۹۹۸. عفو بین الملل

فهرستی از ۲۱ زندانی لبنانی در اسرائیل را که از ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۴ مخفیانه از لبنان آورده شده‌اند فراهم کرده است؛ برخی بی هیچ دلیلی زندانی شده‌اند؛ دیگران از طریق محکمه‌های نظامی اسرائیلی مجرم شناخته شده و حتی پس از پایان محکومیت در زندان باقی مانده‌اند ( یوسف القاضی، همان مأخذ).

۷۴- Torture & Ill Treatment ; Human Rights & U.S. Security Assistance ، عفو

بین‌الملل، واشنگتن، زمستان ۱۹۹۵.

۷۵- همان مأخذ.

۷۶- مارک سامرز (Mark Sommers)، "Sanctions are Becoming a Weapon of Chice"،

مجله کریستیان ساینس مانیتور، ۳ اوت ۱۹۹۳؛ ریچارد گارفیلد (Richard Garfield)

، جولیا دِوین

(Julia Devin) و جوی فوآسی (Joy Fausey)، "The Health Impact of Economic

، Sanctions"

Bulltin of the New York Academy of Medicine 72:2، زمستان ۱۹۹۵.

۷۷- جیم مورل (Jim Morell)، مرکز سیاست‌گذاری جهانی، Inquiry، ۱۷ آوریل

۱۹۷۸.

۷۸- گی مک‌داگل (Gay McDougal)، ریچارد نایت (Richard Knight)، در مقاله

رابرت ادگار

(Robert Edgar): Sanctioning Apartheid، انتشارات جهانی آفریقا، ترنتون، نیوجرسی.

گارفیلد و دیگران، پیشتر ذکر شده.

۷۹- رجوع شود به، چومسکی، Year 501، فصل پنجم، پیشتر عنوان شده. در مورد

عملیات سال ۱۹۵۸ که در گزارشات که در دسترس عموم قرار گرفته هنوز پنهان

مانده، رجوع شود به کاهین و کاهین (Kahin & Kahin)، بیشتر عنوان شده.

۸۰- رویتر، نیویورک تایمز، ۸ دسامبر ۱۹۹۳: چند خط در صفحات درونی.

۸۱- ایرن وو (Irene Wu)، Far Eastern Economic Review، ۳۰ جون ۱۹۹۴. انواع

دیگر جلد ها در سال ۱۹۹۸ علنی شد: تیل وینر (Til Weiner)،

"U.S. Training of Indonesian Troops Goes On, Despite Ban"، نیویورک تایمز، ۱۷

مارس ۱۹۹۸. برای جزئیات بیشتر، رجوع شود به آلن نیرن (Alan Nairn)،

"Indonesian Killers"، Nation، ۳۰ مارس ۱۹۹۸.

۸۲- مجله اکونومیست، ۲ آوریل ۱۹۹۴؛ Counterpunch (Institute for Policy

Studies)، ۱۵ فوریه و ۱۵ مارس ۱۹۹۴.

۸۳- باربارا کروست، نیویورک تایمز، ۵ فوریه ۱۹۹۲.

۸۴- کینت رات (Kenneth Roth)، مدیر "Human Rights Watch Letter"، نیویورک تایمز،

۱۲ آوریل ۱۹۹۷؛ چومسکی، (World Orders)، فصل اول.

۸۵- جان سولومون (John Solomon)، آسوشیتد پرس، ۱۸ سپتامبر ۱۹۹۴: مقاله ای

اساسی که مورد بی توجهی اکثر روزنامه ها واقع شد، رجوع شود به، چومسکی،

"Democracy Restored"، مجله زد، نوامبر ۱۹۹۴.

۸۶- آنتونی لیک (Anthony Lake) (مشاور «امنیت ملی»)، نیویورک تایمز، ۲۶

سپتامبر ۱۹۹۳ و ۲۳ سپتامبر ۱۹۹۴. در باره دیگر تدابیر برای تحمیل نامزد

(شکست خورده) واشنگتن به «دمکراسی احیا شده»، رجوع شود به چومسکی،

"Democracy Restored"، و به

Powers & Prospects، فصل پنجم. برای دیگر جزئیات رجوع شود به لیزا مک گوان

(Lisa McGowan)، Democracy Undermined, Economic Justice Denied، دیولوپمنت

گاپ، واشنگتن، ۱۹۹۷؛ لوری ریچاردسون (Laurie Richardson)، Feeding Dependency, Starving Democracy، گراس روت اینترناشنال، بوستون، ۱۹۹۷.

۸۷- توماس کام (Thomas Kamm) و رابرت گرین برگر (Robert Greenberger)،  
وال استریت جورنال، ۱۵ نوامبر ۱۹۹۵.

۸۸- Denial of Food and Medicine : The Impact of the U.S. Embargo of Health & Nutrition in Cuba ،  
، Executive Summary ، American Association for World Health ، واشنگتن، ۱۹۹۷.

۸۹- گارفیلد، پیشتر عنوان شده؛ وین اسمیت (Wayne Smith)، In These Times ، ۹  
دسامبر ۱۹۹۶؛ آنتونی کیرک پاتریک (Anthony Kirkpatrick)، The Lancet 358:9040 ،  
۳۰ نوامبر ۱۹۹۶، و Cuban Update ، زمستان ۱۹۹۷؛ دیوید مارکوس (David Marcus)

"E.U. Backs Off on U.S.-Cuba Trade Law" ، بوستون گلوب، ۱۲ آوریل ۱۹۹۷؛ جووان  
کامرون

"The Cuban Democracy Act of 1992 : The International Implications" ،  
(Joanne Cameron)

Fletcher Forum ، زمستان-بهار، ۱۹۹۶؛ پیتر موریچی (Peter Morici)،  
"The United States, World Trade & Helms-Burton Act" ، Current History ، فوریه  
۱۹۹۷.

۹۰- موریس مورلی (Morrise Morely) و کریس مک گیلیون (Chris McGillion)،  
Washington Report on the Hemisphere [Council on Hemispheric Affaires] ، ۳ جون  
۱۹۹۷.

- ۹۱- نامه، نامه‌های خوانندگان، نیویورک تایمز، ۲۶ فوریه ۱۹۹۷.
- ۹۲- روابط خارجی ایالات متحده، ۱۹۶۳-۱۹۶۱، جلد ۱۲، American Republics، صفحه ۱۳ به بعد، صفحه ۳۳.
- ۹۳- قطعنامه پیشنهادی به شورای امنیت سازمان ملل به وسیله ایالات متحده و دیگر کشورها. عنوان شده در Denial of Foods & Medecine.
- ۹۴- ریچارد اسمیت (Richard Smith)،
- New Left، "Creative Destruction : Capitalist Development & China's Environment" Review 222، مارس-آوریل ۱۹۹۷. مسایل همه جا در منطقه شبیه یکدیگر هستند.
- ۹۵- توماس فریدمان (Thomas Friedman)، نیویورک تایمز، ۲۱ و ۲۳ ژانویه ۱۹۹۳.
- ۹۶- شیلا تفت (Sheila Tefft)، کریستیان ساینس مانیتور، ۲۲ دسامبر ۱۹۹۳؛ ریز ارلیچ
- (Reese Erlich)، کریستیان ساینس مانیتور، ۹ فوریه ۱۹۹۴.
- ۹۷- فیلیپ شنون (Philip Shenon)، نیویورک تایمز، ۱۵ مارس ۱۹۹۴؛ شیلا تفت، فضلر رحمان (Fazulr Rahman)، کریستیان ساینس مانیتور، جون ۱۹۹۴؛ فرانک شالوپکا
- (Frank Chaloupka) و آدیت لکسوتایی (Adit Laixuthai)،
- U.S. Trade Policy & Cigarette Smoking in Asia، دفتر ملی تحقیقات اقتصادی، کمبریج، ماساچوستس، آوریل ۱۹۹۶؛ رجوع شود به چومسکی، Deterring Democracy، وینایج، لندن، ۱۹۹۱ (فصل‌های ۴-۵).
- ۹۸- چومسکی، World Orders، فصل نخست؛ خاویر ژیرالدو (Javier Giraldo)، Colombia, the Genocidal Democracy، کامون کاریج، مونرو، مین، ۱۹۹۶؛

،Colombia's Killer Networks : the Military-Paramilitary Partnership & the United States

دیده بان حقوق بشر، نیویورک، ۱۹۹۶؛ عفو بین الملل، "Amnesty Action : The  
Colombia Papers"، زمستان ۱۹۹۷.

۹۹- Human Rights violations in the United States, HRW/ACLU، نیویورک، دسامبر

۱۹۹۳. در باره عهدنامه حقوق اطفال، مراجعه شود به، استیون راتنر (Steven  
Ratner)، Foreign Policy، پاییز ۱۹۹۸.

۱۰۰- برای دیگر نمونه ها به پانویس بالا مراجعه شود.

۱۰۱- یونیسف، States of World's Children. Lynching in All But Name، عفو

بین الملل، نیویورک، ژانویه ۱۹۹۴؛ پرژه دیده بان حقوق بشر برای اطفال،

United States : A World Leader in Executing Juveniles، دیده بان حقوق بشر، نیویورک،  
۱۹۹۵.

۱۰۲- "U.S. Executions tainted by bias, says UN report"، Lat-Boston Globe، ۴ آوریل  
۱۹۹۸.

۱۰۳- ورونکا، Human Rights & Social Policy, 5n.

۱۰۴- "Cruel as Usual"، دیده بان حقوق بشر، نیویورک، مارس ۱۹۹۷؛ استیون  
دان زیگر

The real War on Crime: Report of the National Criminal Justice، (Steven Donziger)

Commission، هارپرکالینز، نیویورک، ۱۹۹۶؛ رویتر، نیویورک تایمز، ۲۳ جون  
۱۹۹۷.

۱۰۵- راندال شلدن (Randall Sheldon) و ویلیام براون (William Brown)، Criminal



Justice، وادسورت، بلِ مونت، ۱۹۹۷، فصل ۱۲.

۱۰۶- دان زیگر، پیشتر عنوان شده.

۱۰۷- کریستی (Christie)، Crime Control as Industry، روتلج، لندن، ۱۹۹۳؛ تانری (Tonry)،

Malign Neglect - Race, Crime & Punishment in America، انتشارات دانشگاه آکسفورد،  
۱۹۹۵؛ در باره «طبقات خطرناک»، رجوع شود به ریچارد بانى (Richard Bonnie) و  
چارلز وایت برد

(Charles Whitebread)، The Marihuana Conviction، انتشارات دانشگاه ویرجینیا،  
شارلوتس ویل، ۱۹۷۴.

۱۰۸- کریستی، پیشتر عنوان شده.

۱۰۹- پائولت توماس (Paulette Thomas)، وال استریت جورنال، ۱۲ می ۱۹۹۴؛  
کریستی، پیشتر عنوان شده؛ دان زیگر، پیشتر عنوان شده، "The Prison Industrial  
Complex"؛ راندال شلدن، "The Crime Control Industry & the Management of the  
Surplus Population"، کنفرانس در

Western Society of Criminology، هونولولو، فوریه-مارس ۱۹۹۷.

۱۱۰- ورونکا، "Human Rights Postcript"، پیشتر عنوان شده.

۱۱۱- رجوع شود به هاری کالون (Harry Kalven)،

A Worthy Tradition: Freedom of Speech in America، هارپر اند راو، نیویورک، ۱۹۹۸.

۱۱۲- گزارش دیده بان حقوق بشر ۱۹۹۷، نیویورک.

